ماشاء الله لا قوة الا بالله

المنة که درین آوان میمنت اقتران کتاب مستطاب در حالات خلفاء محبوب ایزد غفار حضرت قطب المدار مسمی به

تذکرة المتقین

فی احوال خلفاء

بدیع الدین

سید بدیع الدین قدس سره

من تالیف شریف مجمع الحسنات منبع البرکات اوحد زمن لوذعی سید امیر حسن مداری حسب فرمایش مولانا سید محمد حسن صاحب مکنپوری

در مطبع عزیزی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۳۲۲ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحان الذی نطقت الکائنات باثار قدرته وافصحت السنة الموجودات بانوار حکمته واحتوت صدور اولیائه بذکره وعضت طوائف احبائه بنهیه وامره فله الذکر والثناء الحسن وله الحمد والشکر فی السر والعلن والصلوٰة والسلام علی خیر خلقه وخاتم انبیائه فاتح باب الشفاعة العظمی سیدنا ودافع البلایا والکرب عنا فی دنیانا واخرانا محمد ن المصطفی الذی هدانا الی سواء السبیل والٰه الطاهرین الذین من تمسک بهم فقد صار فی عداد المتقین وعلی اصحابه الذین قفوا اثره ونشروا ذکره وعلی الذین تبعوهم باحسان من اولیاء الرحمن الذین هم الامن یوم لا ینفع مال ولا بنون فقد قال عزوجل الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

اما بعد مؤلف این اوراق راجی رحمت ذوالمنن آثم زمن محمد امیرحسن غفر اللہ ذنوبه واعطاه اللہ عشقه ومعرفته ابن اعرف العارفون سید شاہ آخون قصوری المدراسی کنپوری ملتجی خدمت ارباب فطنت وخبرت ست جائیکه باقتضای بشریت درین اوراق در سیاق وسباق سهو معائنه فرمایند دیدۂ عیب جو بسته چشم هنر بین کشایند

وهدف سهام ملام نمایند مَنْ اَنْصَفَ فَقَدِ اسْتَظْرَفَ ؎ بر کریمان کارها دشوار نیست
هر چند از مکروهات زمانه فرصتی ندارم که سر بر دارم مگر بحکم اَوْفُوْا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ
مسئولاً چون از مصدر جود و سخا صوفی با صفا فاضل با عمل عارف کامل و مکمل سعید زمن
مولانا مولوی سید محمد حسن قصوری هنگام تسطیر حصهٔ اول وعدهٔ تسوید حصه دوم نموده
بودم بمقتضای الکریم اذا وعد وفا دامن همت بر میان جان بسته به ترقیمش پرداختم
وقلم برداشته سطور چند نگاشتم و بر چهارده [۱۴] فصل مرتب ساختم الله المستعان
وعلیه التکلان فصل اول در تشریح معنی لفظ سلسله بهر دو وجه از لغت و اصطلاح صوفیه
فصل دوم در بیان معنی لفظ قلندر - و ملنگ فصل سوم در تشریح لفظی گروه خادمان -
و عاشقان و دیوانگان - و طالبان فصل چهارم در ذکر مشائخ خادمان الارغونی فصل پنجم
در ذکر مشائخ خادمان القصوری فصل ششم در ذکر مشائخ خادمان الطیفوری فصل هفتم
در ذکر مشائخ عاشقان فصل هشتم در ذکر مشائخ دیوانگان فصل نهم در ذکر مشائخ طالبان
فصل دهم در ذکر مشائخ حسامی فصل یازدهم در ذکر مشائخ اجلی فصل دوازدهم در ذکر
متفرقات فصل سیزدهم در ذکر شاهان و امرا و مرقعه درگاه فصل چهاردهم در بیان معافی
اراضی لکهنور وغیره و نقول فرامین شاهان و اسناد امرا -

فصل اول در تشریح معنی لفظ سلسله که آن مبنی بر دو وجه است از لغت و اصطلاح صوفیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

بر ضمائر ارباب بصائر مخفی و محتجب مباد آنرا که قاید ارادت ازلی ربقه توفیق و در رقبهٔ دل
انداخته براه قویم و صراط مستقیم محبت خویش می کشد دست ارادت در دامن هادیان

دین محمدی و سالکان مسلک احمدی راه شناسان منہج صلاح و سداد و مرشدان کامل الارشاد
زبده تعلقی پیدامی کنند و خود را در زمره غلامان ارادت کیش و مریدان عقیدت اندیش
در آرند ایشان مرید صادق اند که بخلوص عقیدت و صفای طبیعت از اوشان
راه جویند و خود را بدست شان بیع می سازند آخر بتوجه شیخ بخلعت بیعت و خلافت ممتاز
میشوند و صاحب سلسله میگویانند و سلسله در لغت بکسر ہر دو سین بمعنی زنجیر آہن و طلاو
نقره وغیره و نام کتاب از منتخب و مجازاً بمعنے نسل و اولاد و قرابت و اصطلاحاً بمعنی ترتیب
اسامی پیران طریقت تا باسم یکے از ناموران اہل ارشاد واریکه آرایان صدر ہدایت
و ارشاد انتہی پس طریق تعلیم و تلقین مبتدیان مدرسه جہد و طلب و ذله ربایان مائده ہدایت
و ادب در خانوادہاے حضرات والا صفات یعنی زمره اولیای ربانی محبوبان سبحانی قدس
اسرارہم اجمعین در ہر خاندان والا شان بطرز جداگانه مروج و معمول است که کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله بطرق مختلفه یا اسم ذات یا اسمای صفات باری تعالیٰ
حسب تعلیم مشائخ سلف طالب رامی آموزانند و از کثرت ریاضات و بسیاری مجاہدات
تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب او میفرمایند ابتداءً به اخلاق محموده رغبت دہانیده و از اخلاق
مذمومه متنفر ساخته پاک و مبرا میفرمایند حتی که بے تکلف از جوارح و اعضای رئیسه اش افعال
قبیحه دور شده اعمال لطیفه سرزد میشوند و از ورزش ریاضات و عبادات شاقه نفس اماره
خود بخود مطیع و منقاد میشود و بحلقه ارادت کاسب در آید و صفات ملکوتی که در خزانه وجودش
ودیعت و امانت نهاده اند بر صفات بہیمی و سبعی غالب آید زیرا که حق سبحانه تعالیٰ در وی ماده
اطاعت نهاده نصیحت پذیر و تعزیر گیر تخلیق فرموده است و قاعده کلیست که من احب
شیئاً فاکثر ذکره از کثرت ذکر محبت و شوق جناب باری تعالیٰ در قلب ذاکر جاگزین

میگردد و فراغ خاطر و تسکین دل رو مینماید و معرفت و قرب حاصل می آید در آنحالت حلاوتی پدید آید و کیفیتی بنظر در آید که تعلقات جسمانیه و توهمات جنیه فانیه نسی و محو شده همه اوست در چشمانش جلوه گری مینماید و خودی و خویشتن داری را فراموش کرده جز توحید در دلش هیچ نگنجد سبحان الله تعالیٰ شانه ذوق وصال محبوب حقیقی حلاوتی دارد که طالب از لذات عالم محسوسات دست بردارد و در صحرای لا انتهای توحید بی خویشتن میگذارد و از کسی سروکاری ندارد اکثر عاشقان دیوانگان و طالبان خادمان آستان عالی متعالی دیوانه و مجرد ملنگ میگویانند ایشان را راز دان مست الست مینامند یعنی از جرعه باده هوش ربای ندای الست بربکم مست اند و در جوش و از نشئه غم زدای نوای قالوا بلی در خروش شیخ فرماید که ای مستانه مست باده مستی توحید و ای دیوانه جمال حسن حمیده ملنگ در ره دین هیچ دم مکن ضایع حیات عمر تو بر دم مدار خواهد بود ودر خلاصة المداریه آورده است الملک اد هو القرار کل الکل بدانکه مدار عروج و نزول دم ست اگر دم نه باشد هر چه هست او هم نباشد دم بحری ست که همه عالم غرق اوست ظاهر و باطن از عالم دم ست پس همین دم مدار عالم ست والله اعلم بالصواب فی الحقیقة دم مدار حیات انسان ست بی دم خیر ذات بیجان ست چنانچه مولوی معنوی رحمة الله علیه دُری در نظم سفته و در مثنوی گفته

هر نفس بهرت مسیحائی ست چست — گر نداری پاس او از جهل تست
قیمت یک دم جهان گردد بهی — نیست ممکن کز اجل یک دم رهی
این چنین انفاس خوش ضایع مکن — غفلت اندر شهر جان شایع مکن

پس حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا در ره او می تراش و می خراش تا دم آخر دمی غافل مباش گاهی بطرز دیگری فرمایند و ساغر شراب شوق مینوشانند

ومیگویند ؎ می صرف وحدت بر آنکس رسید ۞ که خونِ جگر خود بهر دم چشید ۞ ره نوردان مراحل معرفت بادیه پیمایان منازل حقیقت سفر در وطن وخلوت در انجمن میفرمایند وآن سعی بکار برند که خود را بمنزل مقصود میرسانند غرضکه صافی دلان صفوت پژوه و روشنضمیران والا شکوه برائے برآوردن غریقان لجۂ غفلت وعصیان ورهنمونی گم گشتگان منازلِ بیابانِ گناهان آن توجه فرمایند که بکنارۂ نجات واهدا میرسانند صحبت فیض اثر ایشان اثری دارد که طالح را صالح میسازد و دل طالب را از ماسوی الله می پردازد از هر شیخ کامل صدها مریدان صادق از تاریکی جهل وظلمات جهالت برآمده بروشنی ایمان وایقان رسیده داخل بزمرهٔ اهل الله گشته اند وهنوز همون طریق در عالم جاریست و ساری عجیب کارخانه قدرت الهی ست استکشاف استار اسرار محرمیت مشیت کردگار جز مقبولان ازل غیر را دشوار محرمان حقایق اسرار احدی و واقفان غوامض سرایر سرمدی علی قدر مراتب بمناصب معززه وممتاز یکی بعد دیگری بمنصبی سرافراز رفعت منزلت وعلو مرتبت هر قدر که هر کرا از انتخاب عز اسمه مرحمت شده همون قدر وی را کاری وخدمتی تفویض گشته چنانچه انتظام هر دو عالم ذات والا درجات مدار العالمین را حق جل علا زیر فرمان ساخته و مدار کار موجودات ایشان را قرار داده محبوب ساخت

ملا عالم کابلی صاحب فاتح الفاتح مینویسد۔

شاهی که کمال اسم اعظم با اوست ۔ نقش آدم نگینهٔ خاتم با اوست
در هند ظهور کرد بر نام مدار ۔ یعنی که مدار کار عالم با اوست

وصاحب مخبر الواصلین آورده ؎

آنکه قطب الدار عالم بود ۔ بادشاهِ ممالکِ دم بود
شاهبازِ رواقِ علیین ۔ نامدارِ جهان بدیع الدین

مکی ست و مدینی و حلبی — مقتدای رهِ خدا طلبی
آن شهنشه که مطلعِ نورست — از مریدان شاهِ طیفورست
لیک ویسی ست آن ستوده سیر — یافت عرفان ز روح پیغمبر
شاه اشرف که مشرقی پیرست — لقبش در جهان جهانگیرست
مرقدش همچو مهر ومه تابد — دیو بگرفته زو شفا یابد
او بقطب المدار همسفرست — واقفِ راز آن نکو سیرست

تعالی شانه عشاق جانباز طالب وصال محبوب وشیدایان جمال مطلوب هردم تار نظر بسویش دوخته میگرند ودمی بی یادش برلبی آرند وعمر عزیز در تجرد وتفرد بکمال فراغ خاطر میگذارند وشناوران بحر عشق آلهی بجنود وبحواس آلوده خاک در جوش وخروش آمده مدار مدار میخوانند از ذات والاصفات ایشان قیام هستی واز قدم فیض شیم او شان آباد همه بلندی وپستی سعدی رح گوید ؎

گروهِ عملدار عزلت نشین — قدمهای خاکی دم آتشین
بیک نعره کوهی ز جا برکنند — بیک ناله ملکی بهم برکنند
چو باد اند پنهان وچالاک پوی — چو سنگ اند خاموش وتسبیح گوی
سحرگه بگریند چندانکه آب — فرو شوید از دیده شان کحل خواب
فرس کشته از بسکه شب رانده اند — سحرگه خروشان که وا مانده اند
شب وروز در بحر سودا وسوز — ندانند ز آشفتگی شب ز روز
چنان فتنه بر حسن صورت نگار — که با حسن صورت ندارند کار
ندادند صاحبدلان دل بپوست — وگر ابلهی داد بی مغز کوست

می صرف وحدت کسی نوش کرد　　که دنیا و عقبی فراموش کرد

عاقلان کجرو وغافلان کهن ونوچه شامتی دارند که از اوشان هیچ نفعی نبردارند ومتاع رائگانی دنیای خسیس این گوهر بی بهای لطیف ونفیس را تلف می سازند ولی سود دنهای درونی وبرونی را برباد می نمایند حافظ عبد الرحمن مرادآبادی تخلص حافظ گوید

ای آنکه ز جام خود پرستی مستی　　در بند هوای نفس و دنیا هستی
از بهر چه آمدی چه کردی نادان　　دل از که بریده با که بنگر بستی

بزرگی فرماید

شراب عشق چون خوردن حلال ست　　دمی بی یاد او بودن حرام ست ؂ ببین
گوش غواص شنید از لب خاموش حباب　　دم نگهدار گزین به گهری نتوان یافت

وجامی علیه الرحمة بپاس انفاس دُر ناسفته در سلک نظم در سفته عمر تو گنج و هر نفس از وی یکی گهر ؂ گنجی چنین لطیف مکن رائیگان تلف ؂ پس غافل ز احتیاط نفس یکنفس مباش ؂ شاید همون نفس نفسِ واپسین بود ؂ غرضکه طالب صادق آنست که بمقدم پیران طریقت باشد وسالک واثق آنست که صراط مستقیم فاتبعونی یحببکم الله پیش گیرد هر که مسلک خود مسلک شیخ دارد بی ریب گل مقصد در دامن آرد دران سلک منسلک بودن وخود را دران سلک مسلسل نمودن راهی ست راست جنتیکه بهشت عاشقان است نه باغ جنان حور وغلمان جنت العارفان بهشت معروف ودوزخ مشهور برای تام مردمان نه ایشان را تمنای بهشت معروف ونه ترس وبیم دوزخ مشهور حضرت قطب المدار میفرمایند که بهشت بخشان ودوزخ آشامان درگاه اند الله الله نه بیم دوزخ ونه رجای بهشت بهشت ایشان وصال محبوب دوزخ ایشان فراق مطلوب چه راز و

نیاز اند که داند و که فهمد حضرت ممدوح قدس سره میفرماید۔ حق تعالی را غیرتیکه باین قوم ست از نظر مردمان محفوظ و مستور میدارد اینجا چه فکر رسا و چه ذهن و ذکا که رسائی کند و شمه بفهم آرد حضرت قدس سره در فقرات خود آورده۔ که بندگان را در اسرار شاهان بار نیست یعنی عوام را در اسرار خواص باریابی نه ایشان را هر که دانست دانست و آنکه نشناخت نشناخت ؎

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند		فرزند و عزیز و خانمان را چه کند	

زهی طالع همایونش که زیارت ایشان نصیب گردد و خهی بخت بیدارش که از شرف خدمتش مشرف آن غریب باشد شوربخت سیه دل چه داند و چه فهمد که از ایشان نصیبی ندارد و هم قوم لا یشقی جلیسهم وای بر حال اوشان که بصارت بصیرت ندارند و در تلاش و جستجوی طریق خدادانی میلی نکنند بلکه گستاخان اند که از سیاهی قلب خویش در خدمت اوشان بهره نداشته بی ادب گشته در قهر و غضب الهی مقهور میشوند و از آتش جلال شان خاکستر میگردند نعوذ بالله من ذلک المختصر کلمهٔ طیبه که لب لباب شریعت و طریقت خلاصه ما فی الباب معرفت و حقیقت ست کلید گنجینهٔ حقائق اسرار احدی ست و مفتاح خزینهٔ دقائق استار صمدی مشار الیه هدایت سالکان مسالک شریعت و مدار علیه در تعلیم و تلقین پیران طریقت قرار یافته که از اقرار باللسان و تصدیق بالقلب کافر و مشرک مرتد سیه کار از لوث معاصی و آلودگی ملاهی چنان مبرا و منزه میگردد که گویا از شکم مادر زاده و از آتش دوزخ آن چنان نجات می یابد که گویا بقعر سنگها دور افتاده بزمرهٔ محبان مراد در آید و از واصلان حق میگردد و فضل کلمهٔ طیبه از حیطهٔ تحریر بیرون و از اندازه تقریر افزون کتب احادیث از اوصاف و مدائحش مملو و مقالات و مکتوبات اولیاء الله از محامدش مشحون چنانچه درین معنی بزرگی مرید خود را در مکتوب هذا مخاطب ساخته ارقام فرموده

مکتوب صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین گرامی مکتوب شریعت و فضیلت پناہی
ارجمندی قاضی ابو الفرح بتاریخ دویم رجب المرجب ۱۳۰۵ھ مقام معظم آباد عرف گورکھپور
رسید چون اندراج یافتہ کہ از تقید حقائق آگاہ میان شیخ فرید درویش بذکر کلمۂ طیبہ
دو صد بار و ذکر لا الٰہ ہشتصد بار و ذکر الا اللہ دو ہزار بار بامید ہدایت صراط مستقیم
معرفت ذات و صفات کہ غرض از ایجاد ما آنست بوقت شب بذکر مذکور بر طبق عمل قدوة
العارفین شیخ محب اللہ قدس سرہ مشغول اند و از ین فقیر اذن باین اشتغال و ورای این
درخواست دارند تا از چہ من کان فی ھذہ اعمی بر آیند الحمد للہ الذی کہ توفیق کسب سعادت
نصیب ایشان گردانید و عمی غفلت را از بصر بصیرت ایشان برداشت زانکہ ہر جوینده
یابنده بود ارجمندا قبل ازین درین معنی جواب بمقام کلاوآباری نوشتہ شده بود یقین کہ
بمطابق آن بعمل آورده باشند و اثر آن بظہور آمده باشد الحال نیز مندرج میشود کہ افضل
ذکر لا الٰہ الا اللہ است کہ جمیع انبیا بعبارت مختلفہ بآن ناطق و ذاکر اند و بوده اند۔ و کلمۂ مذکور
میراث انبیاست کہ بعلما رسیده است و از علما بطالبان علم حقیقی و قاضی شہاب الدین
قدس سرہ بپیر سید احمد باوپا نوشتہ بودند کہ العلماء ورثة الانبیاء ہمین علم ست کہ ما تحصیل
کرده ایم یا علمی دیگر پیر در جواب نوشتند کہ علمیکہ آن برادر حاصل نموده بجہد و کسب و درین
ورثہ جہد و کسب نیست اشارت بکلمۂ طیبہ است و از فضل کلمۂ طیبہ است کہ پیغمبر ما فرمود
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنة ای بلا حساب و ظاہر ست
کہ کافر نود سالہ اگر یکبار کلمۂ طیبہ بارشاد مرشد کامل کہ طریق انبیاست بر زبان راند
مومن میشود نزد اصحاب ظاہر و بفہمیدن آن مسلمان حقیقی میشود نزد اصحاب باطن و معنی فہمیدن ہمانست کہ پندار
ہستی ما سوا اللہ مرتفع شود و با وجود آن رجوع بمحمد رسول اللہ دارد کہ حفظ مراتب شریعت را از دست نہ دہد باید رجیم

العلماء ورثة الانبیاء مستقیم باشد۔ و عالم کلمۂ طیبه طرق چهار بچهار در چهار چهار وجهی شود
و شرح این کلمات معنی در معنی ست چنانچه از فرد علیحده معلوم آن ارجمند خواهد شد برادر اجرئی
درین معنی قدوة العارفین زبدة الواصلین میر سید احمد باوپا فرموده اند۔ که کمال انسان
دو چیز ست و بس رفع شرک و عمل صالح این هر دو منطوی ست در کلمۂ لا آله الا الله
محمد رسول الله ذلک فضل الله یوتیه من یشاء تعیین و تعدد تکرار ذکر مروی نیست
و اکثر مشائخ کبار قدس سره و شیخ بدیع الدین پیرا که سر حلقه و پیشان ست بجهت ترغیب
سالکان که استعداد آنها از ادراک کنه کلمه طیبه قاصر یافتند و پرداخت مبتدی بذکر دوام
متعذر دیدند بنا بر آن تعداد و تعیین وقت مخصوص کرده اند و هر طرف را نجا نواده نام نهاده
اند مقصود واحد ست و طرق مختلف طالب تیز فهم را که شهود معنی لا آله الا الله محمد رسول الله
مشهود میگردد حاجت بتکرار و تلفظ الفاظ نمی ماند بلکه دشوار می آید ؎ چون در آید
وصال را حاله ٭ کم شود جست وجوی الا الله ٭ دران حین در ذوق باید بود که ثمره
تکرار همانست چنانچه مولوی روم می فرماید ؎ مشک را بر تن مزن بر دل بمال ٭
مشک چه بود نام پاک ذوالجلال ٭ انچه در قرآن مجید ثابت ست این ست یذکرون
الله قیاما وقعودا علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض باید که در
مشاهده معانی ارادهٔ خمسه که منسوب ست بسلسله قادریه نیز لزوم نماید و آن این ست
لا موجود الا الله۔ لا مطلوب الا الله۔ لا مقصود الا الله۔ لا معبود الا الله۔ لا آله الا الله واضح باد که
این چهار مشتق اند از لا اله الا الله و معانی الفاظ مذکورین را بلا تاویل عقلی که وجود
موجود و غیر وجود موجود دانی که مرئی ست در بصر بصیرت و علی هذا القیاس منا شد
و در دل گذارنده باشند و اگر دل با زبان موافق باشد اولی و الا حضور دل کافی ست

وانچه از طریق نبوی صلی الله علیه وسلم معلوم میشود اینست که الله تعالی را حاضر دیده نشسته
و یاد میکردند بمقتضای حال در جمیع حرکات و سکنات به تلبیس اسما و صفات که لائق
شان آن حال بود چنانچه اگر قدم مبارک بر بلندی می نهادند الله اکبر می فرمودند یعنی
بلندی مر الله را هست و اگر به پستی می نهادند سبحان الله میفرمودند و علی هذا القیاس در گاه
قیام گاه قعود تسبیحات مخصوص بودند چنانچه از کتب احادیث معلوم میشود و آن کمال هست
الله تعالی بفضل خویش کرامت کناد و طریقی که شیخ فرید درویش نگاشته که منسوب بخانواده
چشت ست و طریق سلوک مربی ما مضمون این بیت ست شعر تتبع زهر گوشهٔ یافتم *
زهر خرمن خوشهٔ یافتم * آن عزیز نیز همین طریق سالک باشند هر بزرگی که به تفقد و
مهربانی کلمة الله بفرماید در دل باید گرفت و عمل باید آورد و حجاب نباید کرد که سوای سلسله و خانواده ماست
که تعصب همین ست مآل و مقصود جمیع خانواده واحد ست و منتهای هر خانواده جناب
نبوی ست صلی الله علیه وسلم هر چه از اصل عاید ست میراث مومنان است اتباع از وی
بلا تکلف باید گرفت و در عمل باید کوشید و هر چه مذکور شد بر آن مداومت نماید والسلام
علی من اتبع الهدی غرضکه کلمهٔ شریعت برای هر فرد بشر آنکه بروی اقرار کند از
لسان و تصدیق کند از دل بی ریب مسلمان کامل الایمان گردد نزد ارباب شریعت و
آنچه که در مقدمهٔ شیخ کامل گفته اند فی الحقیقة ضروری ست تا وقتیکه هادی اکمل میسر نشود
در طریقت کشود کار نگردد این معمه را آنکس فهمد که دست شیخ گرفته باشد و شجرهٔ او شان
دریافته بود و مقصود جمیع خانوادها یکی ست چرا انکه ارباب سیر شجرات حضرت قطب المدار
را بچند طریق حواله قلم نموده اند انشاء الله تعالی آینده خواهم نگاشت منجمله آن یکی
طریق قلندریه است از حضرت عبد الله علمبردار چنانچه در کلیات امدادیه و دیگر کتب

مندرج ست عبارت حاجی امداد الله چشتی المداری ازان رساله بعینه و بلفظه نقل کرده می آید و نیز حضرت مجدد را اجازت و بیعت طرق چشتیه و قادریه و سهروردیه و کبرویه و مداریه و قلندریه از مرشد خود شیخ عبد الاحد و ایشان را از مرشد خود شیخ رکن الدین گنگوهی و ایشان را از عبد القدوس گنگوهی تا سرور عالم صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم و نیز سید اجمل را اجازت طریقه مداریه و قلندریه از امام این طریقه شیخ بدیع الدین شاه مدار بلا واسطه رسیده و ایشان را از طیفور شامی از عین الدین شامی از یمین الدین شامی از حضرت عبد الله علمبردار از امیر المومنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم انتهی چونکه خطاب قلندر حضرت عبد الله علمبردار از رسول صلی الله علیه و آله وسلم یافت آنرا که تعلق از ایشان ست باین لقب معروف ست پس بهمین وجه در خاندان عالیه اکثر قلندر مشرب میشوند ایشان طائفه اند که از کمال فنا و نهایت استغراق در تجرید و تفرید اوقات عزیز را بسر می فرمایند و گروهی اند که مجرد محض اند و متاهل نمی شوند و بلفظ ملنگ قلندر مشهور اند و از خویش و بیگانه و از تعلقات زمانه سروکاری ندارند و گاهی گرد آرایش ظاهری نمی شوند چه سوزد درد دوستی و بیباکی بیخودی و بیهوشی کاری ندارند و در تخریب رسومات و عادات می کوشند و از ایشان گروهی اند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعدهٔ صدق و اختصاص غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق مبالغه واجب دانند تا آنکه هیچ دقیقه از اعمال صالحه مهمل نگذارند و تمسک بجمیع فرائض و نوافل را از لوازم شمارند و مشرب ایشان در کل اوقات تحقیق معنی اخلاص بود و لذت شان در تفرد و نظر حق باعمال و افعال ایشان و همچنانکه عاصی از ظهور معصیت پر حذر بود ایشان از ظهور طاعت که مظنهٔ ریا باشد حذر کنند تا قاعدهٔ اخلاص

خلل نه پذیرد و از اوصاف ملامت ست که بچشم خیره و نظر تیره لیعنی بطوریکه نمائید و آنچه نماید نباشند ہ

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭

پس ایشان ابتدا از فرق طالب مقراض و استره میرانند بعد از ان در موهای وی بجای

عطر و روغن گل خاکستری مالند در زلف غیرت سنبلش خاک می اندازند و از تکلف شانه کشی

معذور میدارند و بر اندام وی خاکستری مالند مصلحتی و ضروری لیعنی وقتیکه ایشان شغل

حبس دم میکنند دم از مسامات بیرون آمدن می خواهد چراکه گذرگاهش از همه جا مسدود

شود پس علاجش همین ست که بر اندامش شخصی دیگر خاک بمالد تا مجری کشاده نه شود

و خللی نیفزاید پس کسیکه باید و شاید بکمال مجاهده از وی می کنانند ہ

حاشا که اکابر ره جوگیه روند	اثبات مقالات چه ها بین بکنند
حبس نفس و خضر نفس را در فرق	حبس نفس ست آنچه ایشان نفس بدهند

و ذکر و اشغال بقاعده معینه او را می آموزانند چنانچه ذکر شغل ان شاء الله بر موقع و محل کرده خواهد شد

و ضرورت پوشیدن لباس بجز ستر عورت ندارند نسبت ایشان اهل الله قلبی برداشته چنانچه فیضی در

مثنوی گفته اشعار

بی ادب هرگز نباشی با ملنگ	هست او دریای وحدت را نهنگ
گرچه ظاهر می شود از خاکسار	باطنش از نور معنی پر شمار
قبل مردن خویش را فانی کند	در جهان دین سلطانی کند
بر جمال دوست می دارد نظر	از وجود خویش گردد بی خبر
حال خسته مو سترده می شود	همچو مجنون در بیابان می رود
هم ز ناخنهای خود تیشه کند	در غم دلدار سینه می کند

کار فرہاد ست مشکل در جہان — لیک کارِ اوست مشکل تر ازان
مثل او در عشق نبود ہیچ کس — بر وجودش عاشقی ختم ست بس
صاف باشد قلب او آئینه وار — گرچه پوشد ظاہرا خاکی شعار
خاک شو تا قلب تو گردد صفا — خاک مر آئینه را بخشد ضیا
عارفان را زیب باطن خوشتر ست — قصد شان در زیب ظاہر کمتر ست
چونکه گندم فروش ایشان شدند — خاصگانِ قربتِ جانان شدند
اہل باطن تا ابد پاید حیات — نیّتِ دل شرط آمد در صلوات
چار حرف ست جمله در لفظِ ملنگ — معنیِ ہر یک شنو از رهٔ ملنگ
میم مشعر از محبت آمدہ — لام ہم مخبر ز للّیت آمده
ہم ز نونش نیستی مقصود دان — گوشه نشینی کاف را معنی بخوان
در ملنگ این جمله معنی ظاہر ست — روی او اندر قیامت انور ست
در ظہور و در بطون صادق بدان — بر جمالِ مصطفیٰ عاشق بدان
ہم زبانش سیف دان ای نیکره — خویش را از غصه اش داری نگه
از حقارت سوی او ہرگز مبین — خدمتش کن از سرِ صدق و یقین

فی الحقیقت غبار آلودگانِ کوچهٔ صبر و رضا و شیفتگانِ جمالِ کبریا مثنبر و پریشان و حیران کو بکو در جستجوی جانان گرم رو تشنه لب ثابت قدم لطلب مطلوب در تگ و دو مقصود ایشان وصال یار حاصل شان نظاره نگار۔ ایشان افتخاری و شرفی دارند که رسول اکرم صلی اللہ علیه وسلم نسبت ایشان میفرمایند۔ رب اشعث اغبر لو حلف علی اللہ لابره ابو ہریره رضی اللہ عنه رُبَّ اَشْعَثَ مَدْفُوعٍ بِالْاَبْوَابِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَی اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ مشارق الانوار۔

ایشان فانیانی اند که فنای کلی که از همه اشکال تر بود پسندیده و جانبازی اند که موت را قبل از موت بنقد جان ارزید مگر این حصه هرکس نیست چنانچه می فرمایند ؎

تمام را طاقت پروانه پرسوخته نیست
نازکان را نرسد شیوه جان افشانی

و اگر کسی برای نام ملنگ گشته در ایشان آمیخته و موی سر بهیئت گدائی برآورده و از لغزش نفس در ورطهٔ ضلالت در افتاده مثلاً زنا کرده معًا عذابی بروی نازل می شود یعنی از قسم کرم سپس بکثرتی در مو‌های و اندام وی پیدا میشوند که از تدبیری و چاره جوئی وا نمی شوند و مو‌های سر خود بخود از سر ریختن میگیرند و عفونت در اندام می آید پس از ین علت که پیدا گردد بر حرکت ناشایسته وی فقرا خبردار شده و بهزار خرابی موی سرش تراشیده دفن می نمایند و وی را از حلقه خود بیرون می کنند ببرکت وضع و انداز ایشان هنوز این کرامت پیداست ملنگ بودن و ملنگ گشتن آسان نیست ؎

از هستی خویش گر تو غافل نشوی
هرگز بمراد خویش واصل نشوی
از بهر ظهور تا بساحل نشوی
در مذهب اهل عشق کامل نشوی

و آنکه از ایشان عقد نکاح خود کند وی را بر سجاده شیخ راه ندهند و مسند نشین نکنند قاعده جاریست که خلاف آن بعمل نیارند و در ایشان طریقه ایست که وقتیکه بهمدیگر ملاقی میشوند حق۔ الله۔ محمد۔ مدار۔ بر زبان می آرند و این رمزیست که بایکدیگر عند الملاقات می شود ؎

بسر قصهٔ سیمرغ قصهٔ هه هه
کسی رسد که شناسای منطق الطیرست

و فائده از اختیار این طرز گفتگو آنکه سر یار از چشم اغیار پوشیده ماند و هر نامحرمی و بوالهوسی بکنه اسرار حقیقت نرسد که ان للربوبیة سرا لو کشف لبطل الربوبیة شاهد این دعوی سخن قدس سره الله فلا القوه دال برین معنی مولانا عبد الباسط قنوجی این رمز را نیک

قدس سرہ ۔ بسم اللہ حامداً و مصلیاً و مسلماً اعلم انہ لما کان لکل فرقۃ من فرق الفقراء
الفاظاً خاصۃً یستعملونھا حین المواصلۃ فیما بینہم و کان کلمۃ اللہ محمد مدار مستعملۃ فی
فرق المداریہ و استشکل معناھا و مرادھا علی اکثر الناس فاجترئ علی تحریرہ مع ان
قلۃ بضاعتی غیر مرخصۃ لتصدی امثال ھذہ الامور الخطیرۃ فاقول مستعیناً باللہ
تعالی لما کان نُصحٌ للخلائق اعظم موجبات الفلاح و اکبر مورثات النجاح و کان
کل من لم یکن قدمہ راسخاً فی ھذہ الطریق و واقعاً فی الخسران بدلیل قولہ تعالی
فی القرآن والعصر ان الانسان لفی خسرٍ الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا
بالحق و تواصوا بالصبر و کان اعظم النصائح و اھمھا ھی التی تقویۃ لیصل الخلق
الی غایۃ الخلق و الایجاد فھو معرفۃ اللہ تعالی و کان ھذہ المرتبۃ غیر حاصلۃ الا بتحصیل
الفناءات الثلثۃ المقررۃ عند الفقراء و ھی الفناء فی الشیخ و الفناء فی الرسول و الفناء
فی اللہ خصص الفقراء المداریہ کلمۃ اللہ محمد مدار بھذا النصح فیقولونھا حین
المواصلۃ فیما بینہم و یریدون بھا ھذا المعنی ایھا ان لک المسالک فی الشجرۃ المداریہ
لا یحصل لک مرتبۃ فناء فی اللہ و رسولہ الا بتحصیل مرتبۃ الفناء فی الشیخ و ھو المدار
فعلیک بتحصیلہ فیجیب المخاطب بلفظ مدار ای انا مشتغل بتحصیل مرتبۃ الفناء
فی الشیخ علی حسب امرکم و یزید بعضہم لفظ الحق بفتح القاف و یقول حق اللہ
محمد مدار فتقدیرہ ادّوا حق اللہ بمعرفتہ و حق محمد باطاعتہ و
حق المدار بمتابعتہ فیجیب المخاطب بقولہ دم مدار بزیادۃ لفظ الدم المستعملۃ فی
الفارسیۃ بمعنی الساعۃ ای انا مشتغل فی کل ساعۃ و لمحۃ بحفظ متابعتہ
الشیخ لان الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ فمتابعتہ اطاعۃ رسول و اطاعۃ الرسول

بمعرفته المولی فبهذا التقریر ظهر لك وجه رجحان هذا الاصطلاح الجاری علی السنة الفقراء
المدارية علی الاصطلاح الجاری علی السنة غیرهم من الفقراء لاشتماله علی مناسبة کثیرة منها موافقة
قوله لله محمد مدار علی التقریر الذی قلنا بقوله تعالی وتواصوا بالصبر لان المراد الفناء موافقة قوله حق الله محمد ملك
بقوله تعالی وتواصوا بالحق ای بأداء الحق فتامل - بدانکه ملا محمود قاشانی در کتاب مصباح الهدایت
فرموده که مراد از تجرید ترك اغراض دنیوی ست ظاهرًا ونفی اعواض اخروی ست باطنًا تفصیل
این جمله آنست که مجرد حقیقی کسی بود که بر تجرد از دنیا طالب عوض نبود بلکه باعث بران تقرب
بحضرت الهی بود وهرکه بظاهر غرض دنیا را بگذارد وبباطن بران عوضی در عاجل یا آجل طمع
دارد بحقیقت ازان مجرد گشته باشد ودر معرض معاوضه ومتاجره بود وهمچنین در جمیع طاعات نظر
او بر حق ربوبیت بود نه صرف عبودیت نه بر عوضی وغرضی دیگر واما تفرید پس نفی اضافت بود در
اعمال بنفس خود وغیبت از رویت آن بمطالعه نعمت ومنت حق بر خود چنانکه گفته اند ؎

	هر هدایت که داری ای درویش		منت حق شمر نه منت خویش	
	هم از دوان که جان سجود کند		کابر هم ز آفتاب جود کند	

چه هرگاه که توفیق تجرید طاعت را نعمت الهی داند نه فعل وکسب خویش پس بران عوضی
توقع ندارد بلکه وجود خود را غرق منت بیند وصورت تجرید لازم حقیقت تجرید ست از بهر آنکه
داخل ست در وا ما لازم تفرید نیست چه شاید که با وجود اسباب تفرید حاصل بود وحقیقت
تجرید لازم صورت تجرید نیست چه شاید که با ترک توقع اعواض خود را در کسب مدخل بیند انتهی

فصل دویم دربیان معنی لفظ قلندر و ملنگ

بدانکه صاحب بهار عجم
می طرازد که ملنگ بوزن پلنگ بی خود وبی هوش اوستاد پسی ؎ ز جا جست چون

آتشی بیدرنگ ⁂ دل از بادهٔ عشق مست و ملنگ ⁂ وصاحب برهان قاطع می نگارد که ملنگ
بروزن پلنگ مردم مجرد و سرو پا برهنه و بیهوش و مست الهی را گویند و نهی از لنگیدن هم ست
و نیز صاحب برهان در معنی لفظ قلندر می نویسد که قلندر بوزن سمندر عبارت از ذاتی ست که از نقوش و
اشکال عادتی و آمال بی سعادتی مجرد و باصفا گشته باشد و بمرتبه روح ترقی کرده از قیود تکلفات
رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه در چیده و از همه دست بدل و جان
بریده طالب جمال و عاشق ذو الجلال حق گشته و بدان حضرت رسیده و اگر ذره بکونین میلی داشته باشد
از اهل غرور ست نه قلندر و فرق میان قلندر و ملامتی و صوفی آنست که قلندر بتجرید و تفرید بکمال
دارد و در تخریب عادات و عبادات کوشد و ملامتی آنرا گویند که کتم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر
و خوبی نکند و هیچ شر و بدی را نپوشد و صوفی آنست که اصلا دل و بخلق مشغول نشود و التفات بر رد و
قبول ایشان نکند و مرتبه صوفی از هر دو بلند تر ست زیرا که ایشان باوجود تفرید و تجرید مطیع امر پیغمبراند
و قدم بر قدم ایشان میزنند انتهی و در رسالهٔ غوثیه مذکور ست القلندر بلسان السریانیة
اسم من اسماء الله تعالی در مراد المریدین ملفوظ حاجی الحرمین الشریفین قاضی شاه
محمد تقی قلندر مرقوم ست که قلندر و صوفی بمعنی واحد ست چنانچه قاضی صاحب اکثر بحنین میفرمودند
و قریب اینست آنکه بعضی از اسلاف فرموده اند که صوفی چون منتهی میشود قلندر میشود پس انچه
مفاد صوفی ست همان مراد قلندر ست و حضرت شاه مجا قلندر لاهوری در مکتوبی
نوشته اند که قلندر کسی ست که از حال و مقامات و کرامات گذشته چون شیخ عبد العزیز مکی بدان
درجه رسید مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وی را بخطاب قلندر ممتاز ساخت ؎ چونکه او از
مصطفی این نام یافت ⁂ در جهانِ معرفت آرام یافت ⁂ خواجه عبید الله احرار نقشبندی رحمه الله
میفرماید که قلندری بتجرید حقیقت خود ست از موانع دور کردن انچه از جانب دوست باقی داشتن

دانچه از جانب حق ست سبحانه وتعالی وگم کردن خود را بحقیقی که هرچند خود را جوید نیابد چنانچه مرید ذوالنون مصری قدس سره از سلطان بایزید بسطامی رحمة الله علیه پرسید که بایزید کجاست سلطان گفت سی سال ست که بایزید را میجویم نمی یابم اگر تو بتوانی یافت بجو و در اصطلاحات کاشی مرقوم ست که قلندر و رند بیک معنی ست و شارح گلشن راز گوید که رند آنکس را گویند که او صاف و نعوت و احکام و تعینات مرا گذشته و همه را محو و فنا دیده و از خود دور ساخته و بقید هیچ قید ندارد انتهی ؎

خوشا رندی جدا گردیدن از خود برق ناموش ؛ دو عالم گر خورد بر هم نجنبد دست افسوسش

سید اشرف جهانگیر سمنانی گوید که قلندر آن بود که مجرد از علائق و عوائق روزگار باشد و بتجرید ظاهر و باطن حاصل کرده و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و نکته از حقائق طریقت فرو نگذاشته غواص بحر شهود و مستغرق دریای وجود باشد انتهی و در کتاب مقصود الطالبین ست که مراد از قلندری تجرید ست از کونین و تفرید ست از دارین و هر که از اهل عرفان دور ست از قلندری دور ست و قلندر عبارت از ذاتی است که از نقوش و اشکال عادتی و آمال بی سعادتی مجرد و باصفا گشته باشد و بمرتبه روح ترقی کرده از قیود تکلفات رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و روی از کونین برداشته همه را از حق دیده و برای حق دیده و دامن وجود خود را از همه در پیچیده و از همه در کشیده و از همه بدل و جان بریده طالب جمال و عاشق ذوالجلال حق شده و بدان حضرت رسیده از قیود نفس و عقل و حواس خلاص یافته و از نشاط و انبساط و اشارت و بشارت افتاده و شاه نعمت الله در رساله قلندریه نوشته که صوفی چون منتهی شود و بمقصد رسد قلندر گردد و شاه حسین بلخی فرماید ؎

قلندر کی بباید در عبارت	قلندر کی بجنبد در اشارت

محقق سامی مولانا عبدالرحمن الجامی النقشبندی در نفحات الانس در بیان فرق صوفیه صافیه آورده که اما متشبه بمحقق ملامتیه است پس طائفه باشند که به تعمیر و تخریب رسوم عادات و

اطلاق از قیودات به مخالطات بود و سرمایه حال ایشان جز فراغ خاطر و طیبة القلب نباشد و ترنم
بر اسم زُهّاد و عُبّاد از ایشان صورت نه بندد و اکثار و نوافل و طاعات از ایشان نیاید و تمسک بعزائم
اعمال نکنند و جز بر ادای فرائض مواظبت ننمایند و جمع و استکثار اسباب دنیوی منسوب بایشان
نبود و بطیبة القلب قانع باشند و طلب مزید احوال نکنند ایشانرا قلندریه خوانند و این طائفه از جهت
عدم ریا با ملامتیه مشابهت دارند و فرق میان ایشان و ملامتی آنست که ملامتی بجمیع نوافل و
فرائض متمسک میباشد و لیکن آنرا از نظر خلق پنهان دارد اما قلندری از حد فرائض نگذرد و
و باظهار و اخفای اعمال از نظر خلق مقید نبود انتهی حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند شیخ
عبد القدوس گنگوهی رحمة الله علیه در لطائف قدوسی ملفوظ شیخ عبد القدوس پدر خویش
از عوارف شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره نقل میکنند که فرمود فرقهٔ قلندریه راچونکه طیبة
القلب و سرور دل و حضور حق و مشاهده دست بهم آمده است و سکر حال و مستی باطن ایشانرا
مالک شده است بنا بر آن ایشان در قلت اعمال ظاهری از نوافل و اداب و تناول
لذات مباحات بر حقیقت شرع باک نمی آرند و هم در لطائف قدوسی از پدر خود نقل می آرند که
فرمود که شیخ الشیوخ رعایت شرع کرده که حفظ فرائض در قلندریه فرموده و ما قلندریه را دیده ایم
که در ترک فرائض هم باک ندارند چنانچه شاه شرف الدین قلندر پانی پتی و خواجه محمد قلندر
و امثالهما و ما خود دیده ایم که شیخ حسین سرهرپوری قلندر مطلقاً ترک فرائض داشت با وجود آنکه
از علمای فحول بود حضرت عبد القدوس میفرماید که ما شیخ محمد فخر الدین جونپوری را پرسیدم
که شیخ حسین نماز نمیگذارد شیخ موصوف فرمود که میگویم که شیخ حسین قلندر نماز نمیگذارد و
شیخ ترکستانی راه خدا ایست لیکن وی راه قلندریه دارد و ما راه تصوف و هم در آن میگوید
که ای عزیز ترک فرائض از قلندریه من حیث الظاهر است یا از آنست که حق سبحانه تعالی

ایشان را مرتبۂ روحی عطا کرده و قدرت داده است که بی جسد و روح دریک وقت و یک حال
خود را چند جا بنمایند پس اگر در وقتی در مقامی ترک فرایض از ایشان دیده میشود تواند بود که
که هم درین وقت در مقامی دیگر بجا آورده باشند و یا از انکه سناط تکالیف شرعیه که آن عقل
دران خللی پدید آمده که معتوه شده اند اگرچه من حیث الظاهر در بعضی امور هوشیاری از ایشان
دیده میشود انتهی و حضرت شاه نعمت الله قلندر در رسالۂ قلندریه نوشته اند که ذکر قلندر حق ست
که از وی همه عالم مستحق ست و دین قلندر دانا که اوست بر همه توانا دنیای قلندر تفرید که بشارت سید هم
بتوحید علم قلندر صحو و عمل قلندر محو و راه قلندر عشق ست و العشق هو الله انتهی بدانکه شیخ محمد صوفی لاهوری
صاحب کتاب **مطلوب الطالبین** در بیان خانواده دوازدهم قلندریه نوشته است که سید ر
این خاندان آن شاه حیدر قلندر و شاه حسین قلندر بلخی ست و از هر سلسله هر کس که بمرتبۂ ابدال
رسد قلندر مشرب گردد چنانچه شمس الدین تبریزی و مولنا جلال الدین رومی و فخر الدین عراقی
و حافظ شیرازی و مسعود بک چشتی قدس الله اسرارهم و غیره از خاندان قلندر بوده اند انتهی بالآخر
طریقه که در صوفیه کرام مروج و معمول ست افضل ترین طرق ست و محققین بتحقیق رسانیده اند که
حق تعالی نظم عالم بدست ایشان سپرده است و کسی را چاره نه که سلسلۂ ایشان جنبانند یا در کار
ایشان دم زنند و رخنه انداز گردد و بکار و بار متعلقۂ ایشان مخل باشد و مسترشدان ایشان را افضل گردانم
ع همه شیران جهان بستۂ این سلسله اند ❊ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ❊
پس حیله و زور مخالف ایشان که صریح مخالف خدا است چه کارگر گردد و چه اثر پدید آید و زیرا چه
همون دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم تا روز قیامت ترقی خواهد یافت که حق تعالی محافظ وے ست
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مولانا میگوید ع سه فراغت دارد از ابر و غبار ❊ بر فراز
چرخ دارد مه مدار ❊ و فی **کشف المحجوب** آورده خداوند حق سبحانه و تعالی برهان نبوی را باقی

گردانیده است و اولیا را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق محمد صلی الله علیه وسلم ظاهر می باشد و مر ایشان را والیان عالم گردانیده تا محو احدیت وی گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران ببرکت اقدام ایشان آید و از زمین نبات به صفای احوال شان روید و بر کافران مسلمانان نصرت بهمت ایشان یابند و ایشان چهار هزار اند که مکتومان اند مر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار بدین وارد است و سخن اولیا بدین ناطق و مرا خود اندرین معنی بحمد الله عیان گشته است و اما آنانکه اهل حل و عقد اند و سرهنگان درگاه حق اند سیصد اند که مر ایشان را اخیار خوانند و هفت دیگر از ایشان را ابرار خوانند و چهار دیگر که ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر اند که ایشان را نقبا خوانند و یکی وی را قطب و غوث خوانند و این جمله مر یکدیگر را بشناسند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است و اهل حقیقت بر صحت این مجتمع اند صاحب کتاب فتوحات مکیه رضی الله تعالی عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود و هشتم از ان کتاب رجال هفتگانه را ابدال گفته است و در انجا ذکر کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را هفت اقلیم گردانیده است و هفت تن از بندگان خود برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از ان هفت تن نگاه میدارد و گفته است که من در حرم مکه با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند و با ایشان سخن گفتم و فرموده است که مثل ایشان ندیدم شیخ طریقت فریدالدین عطار قدس الله تعالی سره گفته قومی از اولیاء الله عزوجل باشند که ایشان را حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در حجره عنایت خود پرورش میدهد بی واسطه غیری چنانکه اویس را داد رضی الله عنه این عظیم مقام بود و بس عالی تا کرا اینجا رسانند و این دولت بکه رو نماید ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء و همچنین بعضی از اولیاء الله متابعان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعضی از طالبان را

بحسب روحانیت تربیت کرده اند بی آنکه او را در ظاهر پیری بنا شد و این جماعت داخل اویسیان اند
و بسیاری از مشایخ طریقت را در اول سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ
ابوالقاسم گورگانی طوسی را که سلسله مشایخ حضرت ابوالجناب نجم الدین کبری بایشان می پیوندد
و از طبقۀ شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدائی کار
این بوده که علی الدوام اویس اویس گفتی انتهی حضرت میر اشرف جهانگیر سمنانی رحمه الله
در تصنیف خود آورده اند که در متاخرین حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار را دیده ام
و مدتی رفیق سفر و حضر مانده ام ایشان هم اویسی مشرب بودند و بس عالی مقام دارند در او لیاء
روزگار مثلش ندیده شد انتهی فی الواقع حق جل و علا ایشا نرا مدار العالمین گردانیده و همین ذات
گرامیش اهل عالم را کامران فرموده مریدانش بیشمار و خلفاء با وقارش در تعداد اهل سیر چهار صد و
چهل و دو اند و منجمله چهار صد و چهل و دو دوازده تن را مورخین از خلفاء اجل حضرت سید بدیع الدین
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره بنوک قلم سپرده و این چهار گروه که ذکر کرده می آید هم از دوازده
است و مای صاحبزادگان صاحب سجاده که از شمار دوازده بیرون اند از ایشان سلسله رشد و
ارشاد در عالم صورت نفاذ یافت و از ان چهار تن یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون معه برادر و برادر
خویش که ایشان را اهل الله یکتن شمرده اند و بیک لقب معروف اند و حضرت قاضی مطهر قله شیر که
قبۀ انور در قصبه مادر است و حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برهنه که خوابگاه وی در
کنتور در نواح لکهنؤ و حضرت سید جمال الدین که نقش جانمن جنتی ست در سلیمه خوابگاه
دارد قدس سرارهم از ایشان این چهار گروه بر آمده اند خادمان از حضرت سید ابو محمد ارغون
مع برادر و برادر خویش و عاشقان از حضرت قاضی مطهر قله شیر و طالبان از حضرت قاضی محمود
گرگ دانشمندان تیغ برهنه و دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانمن جنتی شجرات

هر یک انشاء اللہ تعالی ارقام کرده خواهد شد

فصل سوم در تشریح لفظی گروهِ خادمان و عاشقان و دیوانگان طالبان

گروه خادمان از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغوانی منشعب ست خادمانِ آستانهٔ صمدیت عارفان طبقهٔ مداریت یعنی وارث ما خدمناک حق خدمتک ۔ عابد ما عبدناک حق عبادتک عارف ما عرفناک حق معرفتک ۔ اہل عرفان رموزدان رمز من رانی فقد رای الحق بادیاب خانقاه الوہیت مقرب جناب احدیت سالک مسالک سلوک شریعت و طریقت ناسک مناسک معرفت و حقیقت عارج معارج مقام قرب الاقرب آن سعی بکار برند که یوماً فیوماً در ترقی مدارج سعی نموده به منتهای خویش میرسند و می فرمایند ؎ ای برادر بی نهایت درگهیست ؛ هرچه بروی میرسی بروی مایست ؛ الله الله ایشان چه علو مرتبت بجناب احدیت دارند و چه قرب و خصوصیت چه مضمون من خدم خدم بر ایشان صادق می آید و مسلک ایشان از حق واصل نکند در حقیقت ؎ هر که خدمت کرد او مخدوم شد ؛ هر که خود را دید او محروم شد ؛ حبذا خدمتی که ثمره اش ثمره مخدومی و خوشا مخدومی که ابتدا ایشان ابن الوقت انتهاش ابو الوقت ؎ خواجگان این بندگیها کرده اند ؛ تا گمان آید که ایشان بنده اند ؛ حق سبحانه تعالی میفرماید و از کمال ربوبیت ارشاد مینماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اولی الامر مراد از شیخ وقت ست پس اطاعت مرشد واجب شد ما بقیا امر و قتیکه طالب تیز فهم بخدمت شیخ حاضر میشود ایشان اول وی را مطیع خود میسازند من بعد مشقت شاقه و ریاضت عبادت می کنانند بعده مطیع شریعت می نمایند زیرا چه طالب وقتیکه بحالت محکومی می آید و خویش را هیچ میشمارد نفس وی هم منقادش گردد و خوگر اطاعت

میشود پس درین حالت بجا آوری احکام احکم الحاکمین بی تکلف از وی بوقوع می آید و باندک زمانه ترقی پذیرد این اطاعت و خدمت شرفی و اثری دارد حضرت بهاؤالدین نقشبند رحمة الله علیه که در وقت اخیر فرمود محمد پارسا عین بهاؤالدین شده پس هر که یافت از خدمت یافت خدمت نردبان مدارج ربوبیت و معارج الوهیت ست بی او رضای شیخ و اخوان طریقت بدست نیاید و بی رضامندی ایشان جانشینی را نشاید. انتهی ایشان وی را اطاعت نمیگویند که ظاهرا در عابدان مشهورست بلکه خود را و همه را بخدا می سپارند و حواله تسلیم رضا می نمایند تا در زمره محبان خدا شامل گردند ع هم خدا خواهی و هم دنیای دون ٭ این خیالست و محالست و جنون ٭ خودی و خود آرائی وجود خود را موجود دانستن و در موجودات دل بستن و جز باقی غیر را باقی دانستن نزد عرفا صریح شرک ست موحدی گوید ع اگر یاری از خویشتن دم مزن ٭ که شرک است با یار و با خویشتن ٭ تا وقتیکه طالب را فنای کلی دست نمید هد نتیجه اطاعت میسر نمی آید مولانا فرماید ع

نی که هر دم نغمه آرائی کند ٭ فی الحقیقت از دم نائی کند
بی فنای خویش و بی جذب قوی ٭ کی حریم وصل را محرم شوی ٭
تو مباش اصلا کمال اینست و بس ٭ تو در آن گم شو وصال اینست و بس ٭

خلاصه آنکه

هنگامیکه ابتدا ئً با قاعده کثرت ذکر میکند و شوق و خطره پیدا میشود و جنبش اینکه اندکی ببارگاه بی نیاز رسوخی میسر می آید خوشا نصیبش که منظور نظر لطفش باشد و مشار الیه فاذکرونی اذکرکم گردد اینچه قدر فضلی ست که با ایشان مبذول میشود و اطاعت هم بر دو قسم ست یکی اطاعت بغرض آسایش نفسی و دیگری خالصًا بتقاضای مخلصی که آتش وصال یزد بهال و دیدار کردگار لایزال ست و اطاعت آسایشی آنکه بدین خیال عبادت کند که از عذاب دوزخ

نجات یابد و نعمت جنت بدست آید مطیعان مخلص را از ین عذاب و آسایش سروکاری نیست واز دوزخ و جنت کاری نه جز نقد اخلاص در کیسهٔ همت چیزی ندارند و عذاب دوزخ و آسایش نعیم را به پشیزی نخرند اگرچه ایشان در عالم ظاهر پریشان و سترد و حیران میمانند مگر بباطن الی ذوق دیدار جمال بی مثال خوشوقت اند و با مذاق و هر لحظه چون مستسقی به شربت لقای ایزد ذوالجلال حریص و مشتاق رسوخ خدمت و خلوص طاعت بوثوق رضای رب العزة که تمغهٔ عبودیت و دستاویز شگرف بندگی باشد بس محال و خادم شدن نهایت اشکال که عوض نخواهد و غرض از خدمت و طاعت خالص دارد استرضای خاطر مطلوب جوید و براه رضا و تسلیم پوید نه بازرگانان که بهای بضاعت خواهند و جزای طاعت چنانکه حافظ فرماید

برو ای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت	که خدا در ازل از بهر بهشتم نسرشت
یکجو از خرمن هستی نتواند برداشت	هر که در راه فنا در ره حق دانه نکشت
تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع	من و میخانه و ناقوس و ره دیر کنشت
منعم از می مکن ای صوفی صافی که حکیم	در ازل طینت ما را ز می صاف سرشت
صوفی صاف بهشتی نبود زانکه چو من	خرقه در میکدها رهن می ناب نهشت
لذت از حور بهشت و لب حوضش نبود	هر که او دامن معشوق خود از دست بهشت
حافظا لطف حق ار با تو عنایت دارد	باش فارغ ز غم دوزخ و شادی بهشت

البته این درجه ورثه داران نبی صلی الله علیه وسلم را به طفیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم میسر گشته و این مرتبه بدست آمده از روشنی نبوت بدیدار جمالش بیحجاب و در قرب و حضوری کامیاب بهمین مناسبت این گروه باسم خادمان موسوم گردیده و به اقصی مدارج کمال و اعلی مراتب عزت و اجلال رسیده خادمان مقیم خانقاه محترم گردگار مقیمان مقام بارگاه حریم حرم و اوروادار در طی مسافت منازل

و شنوائی گذارند و نظیر خویش ندارند شهرت و کرامت را افسانهٔ محض انگارند جامهٔ استغنا زیب تن دارند و
تهذیب رسومات ظاهری کوشند و نباشند نیک باطن در پی آرایش ظاهر و نقاش احتیاجی نیست
دیوار گلستان را، چونکه ایشان در محبت و اتقا کامل و از بندگان واصل اند پس در آن روز که هر کس
حسرت و ندامت خواهد کشید و هر یکی ندای نفسی نفسی در میدان حشر خواهد کرد ایشان مشتاق جمال
و طالب دیدار حبیبی حبیبی خواهند گفت پس در آن حین از ایشان حق تعالی خواهد فرمود یا عبادے
لا خوفٌ علیهم ولا هم یحزنون و نسبت منزلت ایشان حضرت شاه عبد الحق مداری
قدس سره در رسالهٔ پنجم ذکر خادمان نقل فرموده چنانکه حسین مداری بشاه عبد الرشید طالبان المداری
نگاشته مکتوب حفظا معنی خادمان در اصطلاح تصوف چه بیان بفرمایند بجواب مکتوب هذا التحریر
یافت برادرم خادمان بحسب سوال گروهی ست از اولیا که ظاهر اوشان از اوامر متصف و از منهیات مبرا و حفظ
حدود برعایت شریعت آراسته و باطن اوشان بعشق و محبت الٰهی پیراسته و بورثه عبدیت که منشار لفظ خادمانست
در رسند و بجهت بجا آوری خدمت کامل از خصوصیت تقرب احدیت سرفراز میشوند و بمقام قرب الاقرب در زمان
بعید بمرتبهٔ او ادنیٰ از کمال خدمت و اطاعت یعنی پیروی شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و شفقت
شیخ الطریقت خویش که جانشین آن ذات پاک اند صعود میفرمایند این مرتبهٔ اکملیت ایشانست
چنانکه درین خانواده طبقاتیه مداریه مشایخ طریقة العالیه یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون و سید ابو تراب
فنصور و سید ابو الحسن طیفور رحمهم اجمعین را به طفیل حبیب اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
این منصب جلیل نصیب گشته و از ایشان فروعات کثیره منشعب گردیده و اکثر از انها از خادمیت
بمجذوبیت رسیده اند چنانکه شیخ الطریقت برهان الحقیقت شاه پیارے میان خادم الارغونی
و عمدة الشاغلین زبدة الواصلین شیخ فتح الله متولی خادمان الفنصوری وغیره که حالات و مقالات
شان از حدود بیان وافر اند بمجبوری از آن درگذشته اختصار می نماید که ایشان از لباس خلعت

شرف وفضل درین زمرہ مزین شدہ اند وبجد منتہای شیوخ کہ منصب اوشان ست بمعارج عالی عروج گرفتہ اند پس مناصب ومناقب ہرسہ خواجگان از احاطۂ تحریر بیرون وخرق عادات شان از توصیف بیان افزون از تائید غیبی حالتی دارند کہ ہمہ تعلقات ماسوا اللہ را بجدا شمرند وجز محبت تبارک وتعالی غیر را بیک خردلہ نخرند وبجناب رب العزت بہمہ وجوہ سر بہ رضا وتسلیم داوہ اند دوام رضای تعالی بجویند فدایانی اند کہ بکسی راہ نجویند ایشان خادمانی اند کہ جز او نخواہند والسلام علی من اتبع الہدی فقط۔

گروہ عاشقان شطاریہ مداریہ از حضرت قاضی مطہر قلہ شیر خلیفہ حضرت قطب المدار

جاریست الی الآن عاشقان الٰہی وجانبازان نامتناہی بلقب عاشقان نامی وگرامی ہر یک

بسودای جانان زجان مستقل		بذکر حبیب از جہان مشتغل	

از جا عاشقان عاشقان حق کہ در طلب او تعالی مضطر وبیقرار وبی آرام می باشند مراد اند حاجی الحرمین الشریفین حاجی امداد اللہ الچشتی المداری در کلیات امدادیہ کہ تصنیف اوست نسبت گروہ شطاریہ نقل فرمود کہ اصحاب شطاریہ اند کہ از ریاضت بگریزند واز صحبت خلق بہ پرہیزند کار ایشان جز درد واشتیاق وشوق وذکر وفکر وشکر نباشد واصل ند ازین طریق اکثر از انہا بہ تزکیۂ نفس وتصفیہ قلب وتجلیہ روح مشغول باشند وکشف وکرامت ہیچ نخرند وغیر استقامت موتوا قبل ان تموتوا نقد وقت ایشان نباشد واین طریق از ان دو طریق اقرب الطرق الی اللہ است وصول این طریق شطاریہ بدہ چیز فرمودہ اند اول توبہ وآن بیرون آمدن ست از ہر مطلوب ماسوای اللہ چنانکہ وقت موت باشد دوم زہد و آن ترک کردن ست دنیا وما فیہا را چنانکہ وقت موت باشد سوم توکل وآن ترک کردن است اسباب ظاہری را چنانکہ وقت موت باشد چہارم قناعت وآن ترک کردن ست

شهوات و خواهشات نفسانیه را چنانکه وقت موت باشد پنجم عزلت و آن انقطاع گریختن ست از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توجه الی الله و اعراض از ما سوی الله است چنانکه وقت موت بود پس باقی نماند کدام مطلوب و محبوب و مقصود جز الله جل شانه هفتم صبر و آن ترک کردن ست حظوظ نفسانیه را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک میکنند هشتم رضا و آن ترک کردن ست رضا نفس خود بدخول رضای حق تعالی و تسلیم خود را بحکم ازلی حق تعالی چنانکه وقت موت بود نهم ذکر و آن ترک کردن ست ذکر غیر الله چنانکه وقت موت بود دهم مراقبه و آن ترک کردن ست حول و قوت خود چنانکه وقت موت انتهی مر ایشان حالتی دارند که در گفتن نمی آید پس از قلم بی زبان چه سراید ع عاشقان را روز محشر با قیامت کار نیست ؛ کار عاشق جز تماشای جمال یار نیست ؛ ارباب سیر چنان ذکر کرده اند که اکثر جانبازان مریدان حضرت شاه مدار قدس سره در مستی و بی باکی تاب نیاورده بیتاب شده جان بحق سپرده اند و بعضی عاشقان را دران حالت نوبت بسوختن میرسید بر اوشان عطر و گلاب مالیدن هیچ سودی نمی بخشید البته بعد ریاضت و مجاهده تسکین روی مینمود عاشقان جانباز با سوز و گداز با خود همدم و همساز ساخته نفسی بی رضای او بر نیارند و سخنی بی ذکرش نگویند و نه شنوند

مولانا جامی فرماید

مغنی بآواز چنگ و چغانه … چه خوش گفت وقت صبوح این ترانه

که ای خواجه برخیز کانفاس عمرت … بود مایهٔ دولت جاودانه

درین بزمگه چند غافل نشینی … ز صوتِ اغانه و جامِ مغانه

مباش از میِ لعل غافل زمانی … که پیداست پایان کار زمانه

غنیمت شمر روز عشرت که داند … که روز دگر زنده باشیم یا نه

بهر خانه کز دوست یابم نشانی	نتابم سر خدمت از آستانه
بجبیه مرو جامی از خانهٔ خود	که خالی نباشد ازو هیچ خانه

گروه طالبان از حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان کنتوری خلیفه حضرت قطب المدار

جا ریست طالب مولی از همه اولی یکه تازان عرصه گاه لی مع الله فانیان بحر فنای الله در راه تسلیم و رضا مصداق حدیث مصطفی طالب مولی مذکر و طالب دنیا مخنث جان اسمه چه طالب مولی ست که بدریای طلب جمال احدیت زورق تمنای وصال خویش بدستیاری ناخدای عشق گذاشته و از ماسوی الله اعراض نموده و از هر دو عالم رو گردانیده اند طالبانش در طلب تشنه اند پا برهنه خشک لب لب بسته اند از آتش شوق جلوهٔ دیدار پروردگار سینه بریان و باشتیاق لقای کردگار گرم رو ثابت قدم بی زبان با چشم گریان در آرزوی وصول جمال حسن آفرین ناشکیبا همواره ارتفاع مراتب عالیه خواهند و بدرجه که رسند بران نه ایستند بلکه شاهباز بلند پرواز نظر را بدرج رفیع تر ازان پرواز دهند از همین جهت طالبان نامیده شدند که طلب شان حدی و نهایتی ندارد و نه ذوق و شوق شان انتهای و غایتی لهذا مدام طالبان شوق لقاء الله دردمند درویشان با ذوق مستمند باشند و صاحب نسبت بودن بکمالیت کمالات رسیدن از جهد تعلق دارد و از خلوصیکه در وی عوضی و غرضی نباشد میسر شود و نیز طالب را باید که دایم در کسب و ریاضت کوشد و دمی بی ذکر و فکر معطل نگذارد چنانچه حضرت معین الدین چشتی قدس سره میفرمایند پس یقین دان چون عارف بکمالیت رسید دران وقت کمال ریاضت نماز ست با صدق و محبت دل که دران حضوری و آگاهی بیشتر حاصل میشود بلکه معراج اخص الخاص در وقت نماز می باشد چون کسیکه این سخن معلوم کند و صدق آرد کمال عطش او را روی دهد که چند پیالهٔ آتش پیاپی نوشد تشنه تر گردد از برای

آنکه جمال نامتناهی نهایت ندارد و سکونت او بی سکونی و آرام او بی آرامی باشد تا وقت یوم
اللقا انتهی آورده اند که سالک صاحب تجلی جمیع افعال و اشیا را در افعال حق فانی یابد و
هیچ مرتبه هیچ شیء غیر حق فاعل نه بیند اهل راز گوید ع هم گل و هم رنگ و هم بوی تویی ❊ رخت
بیرون کن ازین ملک دوئی ❊ این همه کیفیات و تجلیات در استحالت حاصل آید که از دست
نفس ناملائم اهالی یا بد و بدوی غالب آید لاریب معا کشود کار گردد و حجابات ظلمانی دور افتد
چنانکه حضرت شاه شرف الدین بهاری در مکتوب پنجم می فرماید که طالب را هرچه افتاده
است با نفس کافر افتاده است و بدانچه این نفس کافر از راه برخیزد بر طالب فرض عین
است بحکم حال چه کعبه و چه بتخانه و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هرچه
شاغل این شود همه از ینجا بوده است اهل غفلت و عادت را چه خبر از گفته ایشانست ع

در بتکده گر خیال معشوقهٔ ماست	رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه ازو بوی ندارد کنشت است	با بوی وصال کنشت کعبهٔ ماست

حدیث کار افتادگان دیگرست و کار اهل عادت و غفلت دیگر هرچه در حق ایشان گفته اند
و گویند همه از غفلت خودست و سنت خداوند با طالبان خود همچنین رفته است انتهی و
شاه حجا قلندر قدس سره در مکتوبی می فرماید صوفی آن بود که نه بود و در هر که این بود صوفی بود
و لوازم شریعت صوفی شود و هرکه صوفی ست قدم از دایره متابعت رسول صلی الله علیه
وسلم بیرون نخواهد نهاد ع بود مرد آنکه در حال تمامی ❊ کند با خواجگی کار غلامی ❊
انتهی و الحال اگر کسی خلاف شرعی کند و گوید که من قلندرم باید گفت که تو ملحدی و قلندر نه
بلکه حشویه مذهبی چنانچه در نفحات بیان این مذهب ست و اگر باین اعتبار گوید که در سلسله
قلندریه مریدم روا است هرچند این ارادات نیز صحیح نیست که مرید آن باشد که تابع پیر

خود بود چون از ایشان پیچ ریاضت و مجاهدات و روش پیران سود ی نشود پس ایشان از انجمله اند
که گویند ؎ بدنام کنندهٔ نکونامی چند؛ چون مریدان وفقیران بی طریق وخلاف شرع در هر سلسله
بودند وهستند وخواهند بود پس این سلسله را عیب وطعن کردن خالی از نادانی وحسد وبی نصافی
نیست وآنچه بعضی متقدمان ایشان را حلق لحیه بود نه از جهت انکار شریعت بود بلکه بعذری وحکمتی
وغلبه حالتی بوقوع آمد اگر انکار شریعت بودی نماز وروزه وحج چرا میگذرانیدند انتهی غرض ازین
بیان آنکه آدمی را تا بینائی کمال حاصل نکند وعارف را از ناقص امتیاز کردن نتواند از خدمت ایشان
روی نگرداند وزبان بطعن ایشان دراز نکند که اگر حسن اعتقاد وی خلاف واقع ست چه نقصان
واگر مطابق واقع ست فقد فاز فوزاً عظیماً حاصل آنکه بدظنی اگر موافق حقیقت ست منفعتی ندارد ــ و
اگر خلاف واقع است فقد خسر خسراناً مبیناً ؎

چون خدا خواهد که پرده کس درد	میلش اندر طعنهٔ پاکان برد
کار پاکان را قیاس از خود مگیر	زانکه ماند در نبشتن شیر و شیر
هرچه گیرد علتی علت شود	کفر گیرد کاملی ملت شود

ومشعر ازین حال ست آنچه شیخ ابوتراب نخشبی گفته که چون اعراض حق سبحانه بنده را همراه شود
زبان او در اولیای حق بطعن ورد وانکار دراز شود انتهی از اصول المقصود مؤلف شاه
تراب علی کاکوروی گروه دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانمن جنتی خلیفه حضرت
سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره انتساب دارد دیوانگان دیوانه
جمال حسن آفرین خلاق زمان وزمین سباح دریای لاهوت سیاح بیدای هاهوت عارج
معارج منازل محویت سالک مسالک مقام هویت شیدا الله الصمد دیوانه واحد احد مجرد گوشهٔ
تنهائی مفرد کوچهٔ یکتائی دیوانگی دارند که باوجود کمال هوشیاری ظاهر پراگنده بلباس خاکساری

حضرت قطب الله امیفرمایند دیوانه آنرا خوانند هرکرا مشاهدهٔ تبارک و تعالیٰ غالب آید و نوری در چشمِ او جلوه نماید عقلِ معاش مغلوب گردد و عقل معاد بظهور آید از کثرت عشق دلدار محبوب حقیقی محظوظ باشد بدیدار یار در چشم خلائق دیوانه وار بنماید بدین واسطه ایشان را دیوانه میگویند و هرکرا عقل معاش بود اورا عارف گویند انتهیٰ سعدی علیه الرحمة میفرمایند ؎

بشد گم که رو از خلائق بتافت — که گم کردهٔ خویش را باز یافت
پراگندگانند زیر فلک — که هم دد توان خواندشان هم ملک
زیادِ ملک چون ملک نارسند — شب و روز چون دد ز مردم رمند
قوی بازوانند کوتاه دست — خردمند و شیدا و هشیار مست
گه آسوده در گوشهٔ خرقه دوز — گه آشفته در مجلس خرقه سوز
نه سودای خودشان نه پروای کس — نه در کنج توحیدشان جای کس
پریشیده عقل و پراگنده هوش — ز قولِ نصیحت گر آگنده گوش
بدریا نخواهد شدن بط غریق — سمندر چه داند عذاب الحریق
تهیدست مردان پر حوصله — بیابان نوردان بے قافله
عزیزان پوشیده از چشم خلق — نه زنار داران پوشیده دلق
پر از میوه و سایه ور چون رزند — نه چون ما سیه کار رزق رزند
بخود سر فرو برده همچون صدف — نه مانند دریا بر آورده کف
نه مردم همین استخوانند و پوست — نه هر صورتی جان معنی در وست
نه سلطان خریدار هر بنده ایست — نه در زیر هر ژندهٔ زنده ایست
اگر ژاله هر قطرهٔ در شدی — چو خرمهره بازار ازو پر شدی

چو غازی بخود بر نه بندند پای — که حکم رود پای چوبین ز جای
حریفان خلوت سرای الست — بیک جرعه تا نفخهٔ صور ست
به تیغ از غرض بر نگیرند جنگ — که پرهیز و عشق آبگینه است سنگ

سرمستانِ خمخانهٔ ازل ساغر آشامانِ بادهٔ لم یزل که جام دل ایشان از شراب عشق الٰهی لبریز وحالات و مقالات ایشان شوق انگیز حافظ گوید ع وراى طاعت دیوانگان ز ما مطلب ٭ که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست ٭ اے هر انچه از ما آید طاعت دیوانگان ست زیرا که شیخ مذهب ما عاقلی را گنه دانسته است ع بلی پیش شوریده حالی بهشت ٭ که دوزخ تمنا کنی یا بهشت ٭ بگفتا مپرس از من این ماجرا ٭ پسندیدم انچه او پسندد مرا ٭ این غلبهٔ عشق ست که رضا جوی معشوق بهر حال مد نظر در شان ایشان حق تعالی فرماید ان الابرار لفی نعیم خوشا حال آن صوفیان صفه صفا و مجاوران حرم صدق و وفا معتکفان خانهٔ خدا و مؤتلفان خدمت مصطفیٰ که اوشان را با اهل دنیا آمیزشی. و نه بکار دین اویزشی از غوغای خلق بگریخته و با سودای عشق حق در آمیخته پای طلب شان در راه است و دامن همت از کونین کوتاه ایشان سیاحان بیدای طریقت سباحان دریای حقیقت گرم روان راه تجرید پاک بازان کوی تفرید نگاه خیزان بسیار نماز اشک ریزان با سوز و گداز ع

راه نوردان شکسته قدم — راز کشایان فسرده دم
معتکفانِ حرم کبریا — شسته ز دل صورت کبر و ریا
در قدح بیخودی افتاده ست — باده پرستان شرابِ الست
دیده نه کون و مکان در نظر — بال نه هر دو جهان زیر پر
ملک نه و نوبت شاهی زده — تخت در ایوانِ الٰهی زده

می فرمایند

با نیستی حریفیم با دوست آشنائیم / جبریل را خبر نیست از حالتی که مائیم
از این و آن گسسته پیوسته ایم با او / با خویشتن نشسته لیکن ز خود جدائیم
هیچیم و کم ز هیچیم در کارگاه هستی / هنگام لی مع الله همطرح با خدائیم
کونین را چو نعلین انداختیم و رفتیم / دیوانگان شاهیم رند برهنه پائیم

انتهی فی الواقع دیوانه بکار خویش هشیار صحیح و درست و ایشان هردم چشم براه منتظر دیدار معشوق می باشند و ظاهر بچشم خلق دیوانه می نمایند و بحالت لی مع الله از همه فرزانه اند حافظ گوید

مردم دیدهٔ ما جز بر خت ناظر نیست / دل سرگشتهٔ ما غیر ترا ذاکر نیست
اشکم احرام طواف حرمت می بندد / گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست
بستهٔ دام و قفس باد چو مرغ وحشی / طایر سدره اگر در طلبت سایر نیست
عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار / مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست
عاقبت دست بران سرو بلندش برسد / هر کرا در طلبت همت او قاصر نیست
از روان بخشی عیسی نزنم پیش تو دم / زانکه در روح فزائی چو دمت قادر نیست
منکه از آتش سودای تو آهی نزنم / کی توان گفت که بر داغ دلم صابر نیست
روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم / که پریشانی این سلسله را آخر نیست
سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست / کیست آنکس که سر پیوند تو در خاطر نیست

پس تصریح لفظی آن الفاظ چهار گروه مذکوره بالا یعنی عاشقان و طالبان و دیوانگان و خادمان از مصطلحات صوفیه صافیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بحسن اختتام رسید و آنکه ازین چهار گروه شعبها برآورده اند پس طوالت تفصیلش درین مختصر گنجایش ندارد لهذا بر شجرات اکتفا نموده شد و حضرت سید اجمل و حضرت مولانا حسام الدین سلامتی و حضرت شیخ محمد جهنده بدایونی و حضرت قاضی شهاب کاله آتش

وغیره رحمهم اجمعین از خلفاء اجل حضرت قطب المدار بوده اند و از ایشان هم سلسلهٔ بیعت و خلافت در مشایخ هند نافذ ست چنانچه ذکر آنحضرات کرده می آید۔

فصل چهارم در ذکر مشایخ خادمان الارغونی

ذکر حضرت سراج السالکین مصباح المقربین سیدنا سید ابو محمد ارغون سجاده نشین قدس الله سره العزیز

آورده اند وقتیکه حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره از سیر هند توجه بجانب ملک شام فرمودند بعض رفقا و خلفای والاشانم همراه بودند چنانچه رفته رفته سیر روی زمین فرموده بوطن مالوف قدم رنجه فرمودند دران آوان در اولاد احفاد حضرت محمود الدین حلبی برادر حضرت ممدوح الصدر حضرت سید ابو محمد ارغون و حضرت سید ابو تراب منصور و حضرت سید ابو الحسن طیفور که ذکر ایشان در حصهٔ اول گذشته است رونق افزای قصبهٔ جنار که منضافات حلب ست بودند از جد امجد خویش قدمبوس شدند حضرت ممدوح الانام نور چشمان را از سینهٔ فیض گنجینه اتصال داده بفرزندی خویش در آوردند و از تلطفات گوناگون کامران گردانیدند پس حضرت از انجا کوچ فرموده و سعیدان ازل و ارجمندان اجل را بهمراهی گرفته زمانها در سفر و حضر داشتند ایشان در مجاهده و ریاضت بسا کوشیدند آخر بتوجه حضرت قدس سره عروجی یافتند و در تجرید و تفرید اوقات عزیز بسر فرمودند پس باعتبار دیگر مقام قیام حضرت قطب المدار قدس سره بیشتر در بلدهٔ جونپور بماند اهل آن دیار میگفتند که مدفن حضرت قدس سره غالباً همدرین شهر خواهد گردید چرا که از قیام جناب شان توجه زیاده تر باین مقام معلوم میشود ناگاه از اکابر و اصاغر آن دیار رخص گشتند مفارقت آن جناب عالی ملک و روسای بلده و سکنای قرب و جوار را از حد شاق گردید ناچار نالان و گریان هر که و مه از آنحضرت رخصت گشتند

حضرت از انجا بآن مقام تشریف آوردند که قبل ازین حسب ایمای جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم متصل قنوج جانب جنوب به فاصله پنج کروه آراضی الیست در انجا غدیری بود و از روی صدای یا عزیز پیهم می آمد از رسیدن چنین عزیز الوجود آن ندا سکون گرفته بود چندی در انجا اقامت فرموده از انجا باز سیر و سیاحت نموده همین مقام نزول اقبال و حلول اجلال فرموده طرح آبادی مکنپور انداختند چونکه خلق الله پیش آنحضرت جوق جوق از هر جوانب حاضر گشته فایز برام می شد پس بعد ایشان همین طریقه جاری ماند چنانچه مولانا می فرمایند

کردهٔ تا در مکنور ای جهان جانِ مقام / واجب التعظیم شد چون زمزم و بیت الحرام
چشمه کان شد سحاب دامنِ صحرای او / بهر غسل زایرانت آمد از دار السلام
چون نباشد کعبهٔ مقصود اربابِ یقین / زانکه کرده قبلهٔ مقصود جان در وی مقام
مقصدِ الفقر فخری ظاهر از فقرِ تو شد / صورت از صفت گرفته معنی خیر الکلام
کیست از خاکی نژادان آنکه ممنونِ تو نیست / خاک را باشد نصیب از جرعهٔ کاس الکرام
از نوازشهای شاهانه که هر کس را رسید / ذرهٔ خورشید اقتدار و قطره دریا احتشام
فیض تو جاریست هردم صورت آب روان / هم عموماً هم خصوصاً بر خواص و بر عوام
فرد افراد از رضای تو نزهت یافتی / کار هر فردی جو فروشان بماندی ناتمام
زایرانِ حضرتت را مژدهٔ خیر العمل / پای مزد طایفانِ مرقدت دار السلام
یا مرادی انت مقصودی بمقصودم رسان / یا رجائی انت مرجوی فاقضی والمرام
نیست غمخوارم کسی غیر از جنابِ عالیت / بر خداوندست روشن حال بیجانی غلام

بعد رونق افزائی جناب والا اہل حاجت از ہر جوانب بکثرت حاضر آستانهٔ اقدس شدند و بانواع انواع تمنای غیر مترقبه مالامال گشتند روزی حضرت قدس سره از شخصی که مقرب بارگاه اقدس

بود منشاء عقد صاحبزادگان اظهار کرد حضرت سید ابو محمد ارغون که از هر دو برادر موصوف الصدر
خویش کلان بودند از ان خصوصیت شعار که پیغامی آورده بود عذر کردند چنانچه این احوال بحضرت
قدس سره مبرهن گشت وقتی حضرت سید ابو محمد ارغون بخدمت اقدس حاضر بودند بایشان متوجه
گشته ارشاد فرمودند که ای فرزند چنان نبوده بشیدی و بر لوح محفوظ معاینه کنی ان‌شاء الله بجا آوری
حکم چاره نبود بر لوح نظر انداختند پس بروی صاحب اولاد بودن خویش معه هر دو برادر نوشته
دیدند آخر ازین تقدیر چاره ندیدند و خموش برخاسته بحجره که جای عبادت ایشان بود تشریف آوردند
و به برادران خویش ازین حالات اطلاعی فرستادند وقتیکه این خبر بحضرت خواجه فضور قدس سره
رسید فرمودند که ارشاد جد امجد ما صحیح و درست ست درین امر عذری نباید کرد پس وقتیکه زمانهٔ
عقد ایشان قریب گردید ارشاد شد که ای لخت جگران ولادت بر دو نوع ست یکی صلبی دیگر
ارشادی ارشادی از مادر و پدر تعلق ندارد و صلبی ظاهر ست چونکه این عالم را عالم خلق می نامند
پس هر که بعالم ظهور آمده لباس ظاهری پوشیده است روزی ترک انجامه خواهد کرد از مشیت
ایزدی کسی را چاره نیست و انچه نوشتهٔ تقدیر ست خواهد شد ای ارجمندان شما را بخدای سپارم
و کتاب الله و سنت رسول الله به شما می گذارم که همین کافی و وافی ست و دعا کرد اللهم ارحم
علی محمد ن الارغون و ابا تراب الفضور و ابو الحسن الطیفور و اولادهم و کشف
بباب المعرفت و الحقیقت و عرج بمقام المنتهی الولایت ای سعادتمندان شما را در فرزندی
گرفته‌ایم و نسبتی خلیفه گردانیده‌ایم از نسل شما بقای عقب ماست زیرا چه اولاد برادر عین اولاد خویش ست
و جانشین مطلق هم در طریقه همون حکم دارد بفضله تعالی شما را ازین هر دو امر حاصل ست پس
در حین حیات خویش در قصبهٔ جهجر که سادات آنجا از سادات عظام بودند عقد ایشان کرده شد
چنانچه اولاد امجاد ایشان در قصبهٔ ملکپور الی الآن موجود ست و اولیای جلیل القدر در نسل

ایشان بعالم ظهور ظهور یافتند که فیض بی پایان شان نهایتی ندارد و تفصیلش درین مختصر گنجایی ندارد
ایشان و اولاد ایشان توجه به ملک و معاش گاهی نکردند حتی که به تعمیر عمارات هم امرای دیار و مصاحبان
اجازتها خواستند که برای سکونت خادمان و الامکانات ساخته شود از ایشان کسی منظور نداشت
بعضی کسان درین معامله اصراری بلیغ کردند ناچار برای تعمیر حجرها حکم داده شد چنانچه وقتاً فوقتاً
تعمیر عمارات قصبه بهون قطعه ساخته شد و بعض سلاطین خواستند که بنای عمارات عالیشان با
زیب و تزئین اندازند و در آبادی قصبه کوشند تا که در وی شهرت پیدا گردد و خانقاه هم بمکانات عالی
بنا کرده شود ممانعت نموده شد باز ماندند و آنچه دوازده مواضع از جانب سلاطین برای مصارف خانقاه
و مدرسه و لنگرخانه و مسجد عالمگیری بودند وی هم بعملداری سرکار انگریزی ضبط گشتند بالعوض آن برای
مد معاش صاحبزادگان آمدنی سایر گولک که در میله بسنت و میله عرس که حق سرکار قرار یافته و برای
مصارف جاروب و چراغ درگاه و الاجاه مرحمت شد و بکارش موجود است و نقل بعضی فرامین دستیاب
گردیده ثبت رساله هذا کرده می آید و آنچه که نذایق و تحف و تحایف از امرای و غربا بخدمت ایشان
میرسید در مصارف خود می آوردند و در کنج عافیت نشسته مصروف بیاد حق می ماندند و از صحبت
امرا هم اجتناب میداشتند ایشان از اولاد و خلفای خویش وصیت ها کردند که ه بر در سلطان مرو
رویش مبین ، گنج قارون گرد هر سویش مبین ، چنانچه بسیاری ازان باین طریق عمر عزیز
بسر برده و از فیض بی پایان خویش مخلوق را مالا مال نموده و خلفا نیک صفات را گذاشته
واصل بحق گشتند روزی حضرت قدس سره خلفا نیک صفات را پیش خود طلبیده و وصایا
نموده جا بجا برای هدایت خلق الله مامور فرمودند و صاحبزادگان را حکم حاضری آستانه دادند
و برای جلوس آستانه ارشاد فرمودند وصیت میکنم جمیع مریدین و خلفای خویش را که این عزیزم
را در فرزندی گرفته ام و جانشین و خلیفه مطلق ساخته ام پس هر که از من توسل داشته باشد بری

لازم ست که بجای من اوشان را تصور نماید و هر کسی را که راه حق طلب کردن باشد بایشان رجوع
آرد حق تعالی هر یکی را بمرام خواهد رسانید انتهی پس بعد از وفات حضرت قطب المدار حضرات
خواجگان از مریدان و خلفای خویش بعضی از ارجمندان در ممالک هندوستان به قریات و قصبات
و شهرات مامور کردند تا خلق را از اوشان نفعی برسد حیات و ممات ایشان بخیر گذرد و پس این انتظام را بدین طریق نظم داده علاوه
اوشان چند کسان را بمنصبی مفتخر نموده حکم دوره دادند که متواتر نگران حال شان باشند چنانچه زمانه
بدین منوال بسر شد و نتیجه سعی ایشان ترقی پذیرفت آخر نوبت باین رسید که باکثر مقام و بیشتر
دیهات از صحبت ساکنان دیه و عدم حصول علم و بلا صحبت نفیس ایشان هم مشابه ساکنان دیه
گشتند جز لقب فقرا باقی نماند و آنچه که معافی اراضی و وثائق که از جانب حکام والاشان و امرای
عالی دودمان بنام حضرت قدس سره یا بنام خلفا یا مریدان وی قدس سره بود به تفویض ایشان
ماند چنانچه دوام بلا عذر حاضر آستانه اقدس شده شریک عرس شریف میشدند و نذور و فتوح پیشکش ایشان
میکردند حالا هم از آن اثری و نامی باقی ست اینهمه انقلابات از نیرنگی زمانه است چون از
انقلاب زمانه حالت ایشان دگرگون گردید پس اکثری بیطریق گشته هدف ملام گشتند و قتیکه از
اوشان استفسار نموده شود که کدام هستید میگویند که ما مداریه ایم حالانکه جز نام چیزی نیست و
بعضی گدا بوزنه بازی و خرس بازی را معاش خود قرار داده نام خود مداریه نهاده اند از اوشان چه
سروکار اکثر عوام این ناپاکان بیباک را دیده بر خاندان عالیه حرف میزنند و در ورطه ضلالت می افتند
معاذ الله من ذلک خاندان عالیه مثل دریا پاک و صاف ست از نامردگی اوشان چه قباحت
چنانچه از کف دریا تیره نشود و خس و خاشاک آبرویش نبرد و چونکه درین مقام ذکر بعضی از بزرگان
گروه خادمان کردن مقصود فقیر ست پس ذکر اوشان کرده می آید

ذکر حضرت شیخ المشایخ

پیشوای عارفان سید شاه پیارے میان مداری قدس سره سلسله ارادت و

خلافت ایشان بہ نہ واسطہ از حضرت خواجہ سید ابو محمد ارغون می پیوند د بزرگی و وارستگی ایشان
زیادہ از انست کہ بتحریر در آید چنانچہ از بزرگان این طریقہ علی التواتر منقول ست کہ ایشان
بصغر سنی حسب معمول بمدرسہ میرفت روزی درویشی مجذوب بدر حجرۂ اقدس حضرت خواجہ ارغون
قدس سرہ نشستہ بود از انجا برخاستہ وی را بقوت تمام در بر بگرفت و بگذاشت از ہیبتش پرشیدہ
بمکان آمد و بشدت تپ بروی طاری شد کہ بیہوش گردید وقتیکہ افاقہ رو نمود باز بمدرسہ متوجہ شد
کہ ہمان مجذوب ایشان را باز بگرفت و گذاشت باز تپ بروی مستولی شد و سہ یوم بر بستر بیخودی
تماطیدہ ماند وقتیکہ بہوش آمد این ماجرا پیش پدر والاگوہر بعرض بیان آورد وی قدس سرہ گفت
الحمد للہ ارشاد شیخم بظہور آمد کہ وقت ولادت تو فرمودہ بودند کہ این سعید ازلی را بلا توسط غیرے
فیض از روح پاک حضرت قطب المدار معرفت مجذوبی حاصل خواہد شد و اختصاصی خواہد یافت و
فیض و تصرفات بسیار بوقوع خواہد آمد چنانچہ آن ہمین مجذوب ست پس از صاحبزادہ فرمودہ
برین راز مخفی کسی را مطلع نکنی چنانچہ حسب الامر کبھی افشاء راز نکرد و چندی در طلب علم ظاہری
کوشید مگر از ہمان ایام انداز شیخانہ و اطوار بزرگانہ در ہما وش پیدا و آشکار اشد و بحضرت قطب المدار
رسوخی پیدا گشت و بمجلس مقدس افتخاری و اعزازی یافت امام الوقت گردید بعیت ظاہری از
پدر عالی وقار خویش میداشت۔ ایشان حصۂ عمر خویش در اتباع نبوی صلعم بسر فرمودہ و سلسلہ
رشد و ارشاد نافذ داشتہ عالمی را مستفیض فرمودند چون زمانۂ وصال محبوب حقیقی فرا رسید مولانا
عبد الجلیل مداری را جانشین خویش ساختہ و مریدان با وقار را وصایہ فرمودہ ارشاد کرد کہ انشاء اللہ
تعالیٰ فردا رحلت از ینجہان خواہم کرد پس تدبیر تجہیز و تکفین بکنید چنانچہ بامدادان از ہر یکی مرخص
شدہ گفت کہ تہیۂ نماز جمعہ بکنید من نیز شریک نماز میشوم جماعت تیار ست وردای مبارک برخ کشید
و جان بحق تسلیم شد انا للہ وانا الیہ راجعون قبر شریف پائین مزار حضرت خواجہ ارغون قدس سرہ است

قطعهٔ تاریخ وفات حضرت شیخ المشایخ پیشوای عارفان سید شاه پیارے میان قدس سره از نتایج طبع اشرف مولانا عبد الجلیل صاحب جانشین مرحوم و مغفور

جناب شاه پیارے که بود فخر زمان ‌ ‌ رضای حق چو بخلد برین نوشته برات
بروز جمعه بوقت نماز شانزدهم ‌ ‌ که بود از مه شعبان واجب البرکات
بذکر اشهد ان لا اله الا الله ‌ ‌ سفر نمود ازین خاکدان پر آفات
دریغ بهر حصولش فدا سر خود کرد ‌ ‌ خرد چو کرد سوالش برای سال وفات
نوشته خامهٔ موجود در غم والد ‌ ‌ بیادگار باوراق دهر این ابیات

ذکر حضرت مقتدای عرفاء الجمیل مولوی سید شاه عبد الجلیل محدث ارغونی قدس سره

ایشان در مدرسه رام پور تحصیل علم نموده و سالها سال در انجا قیام فرموده و درس علم حدیث گفته پس ازان بکهنپور مراجعت کرده و بخدمت اشرف اقدس حضرت پیشوای عارفان سید شاه پیارے میان مداری شرف نیاز حاصل نموده و بلا زمتش زمانها مانده اجازت بیعت و خلافت از عنایت والاش نصیب ایشان شده ادیبی بود بی مثل فصحا بر فصاحتش آفرین خوانند و بلغا بر بلاغتش تحسین کنند بصغر سنی توجه به خوشنویسی میداشت برادر خاله زادش در دست کاری و صناعی عدیلی نداشت بر تحریرش خنده میزد که بر طبع نازکش این حرکت ناگوار آمد شبی بخواب استراحت بود که بمجلس مقدس حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار خود را حاضر یافت حضرت قدس سره از کمال عاطفت مربیانه پیش خود طلبیده ارشاد کرد که ای عزیز چه میخواهی و چرا مکدر شده گفت خوشنویسی میخواهم و میجویم حضرت اقدس دستش گرفته حرفی نویسانید و گفت شاد باش خوشنویس شدی و بمرام خویش فایز گردیدی ازان تاریخ در خوش خطی لاجواب و لاثانی شد

از تحریرش عیانست که بر یاقوت رقم خان وغیره خط نسخ کشیده و تصنیفات هم وارد و خلفاء و مریدانش بمناصب جلیله فایز گردیده چنانچه مولوی نجم الدین وغیره هر که از ایشان توسل جسته بجذا رسیده و یکی از واصلان حق گردیده از ایشان حکایات مشهورست تاریخ وفاتش بست و یک ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲ھ صاحبزاده داشت مسمی بمولوی عبد الباسط مداری صاحب خارق بود۔ مزارش در بکن پور متصل خانقاه وفات ایشان بتاریخ هفدهم ذیقعده سنه ۱۳۰۵ھ

ذکر حضرت عزیز دلهای اندوهگین مولوی سید محمد نجم الدین ارغونی قدس سره

حکیمی حاذق بود در ریاست بهوپال بصیغۂ طبابت مامور در اوایل حال بزمانۂ طالب علمی چند رسائل هم تصنیف نمود چون در ذکاوت بی نظیر بود پس اعادۂ آن جز طول تقریر نیست انتخاب رسالۂ که در حواشی تذکرة المتقین حصۂ اول طبع گشته در همون ایام از اصرار بعضی احباب قلمبر داشته نوشته واجبی که بعد فراغ از درس بکن پور آمد حضرات آنجا نسبت حصول شرف سعادت ملازمت مولوی عبد الجلیل مداری قدس سره تحریکها کردند گفت مرا معذور دارید زیرا چه شنیده میشود که اوشان صحبت عوام پسند نمیکنند و متوجه هم نمی شوند شاید از ملاقاتم مکدر شوند پس در انجا رفتن تحصیل لاحاصل ست لاچار باصرار بلیغ احباب طوعًا و کرهًا بخدمتش حاضر گردید وی قدس سره لب تبسم ریز گفت علمیکه آن عزیز با رنج بسیار و کد بیشمار تحصیل نموده از وی معرفت نفس خویش هم پیدا نیاورده تا معرفت حق حاصل گردیدی و بجناب رب العزت رسوخی دریافتی هر چند به حل آن کوشیده آخر ازین سوال سکوت ورزیده و عرق عرق شد فرمود مشقت چندین مدت برباد دادی و بسوالی همه فراموش نمودی ازان علم نفعی نبرداشتی و معرفت خدا و رسول پیدا نکردی و شمۂ بکنه حقیقتش نرسیدی و ازجای بازگشت هم مطلع نشدی و در بحر عشق حضرت قطب المدار درگلوی نیاوختی هیچ نکردی ازین کلام رعشه بر اندامش افتاد و اشک از دیده اش جاری گشت و اضطراری غالب آمد که مولانا از جای

برخاستہ و در حجرہ بندش گردانیدند مولوی نجم الدین مضطرب الحال و ہیجان گردیدند احبابش برداشتہ بر خانہ اش بردند و خواستند کہ بآب و طعام متوجہ سازند تا دران ہیجان جائی آید مگر
ع کشتگانِ خنجر تسلیم را * ہر زمان از غیب جانِ دیگرست * خنجر عشق در پہلوش کاری شد دران زمان جز ترقی سوز درد علاجی نبود پس افتان و خیزان باز بدر حجرہ اش برسید کہ مولانا اندرون حجرہ تشریف فرمودند تا وقتیکہ علم خود را بر طاق نسیاً منسیا نگذاری ازین وادی پر خطر کہ ترا در پیش ست گذشتن محال پس ازین ارشاد حجابات دوری و مہجوری از توجہ مولانا از میان برخاست و نشہ بادۂ عشق دوبالا گشت چنانچہ بخدمت عالی مدتی حاضر ماند و بحلقہ ارادت و خلافت آن حضرت درآمد و یکی از مقبولان و الاشد اکثر تصرفات از ایشان بوقوع آمد چنانکہ از حفیظ اللہ ڈاک منشی منقول ست کہ شبی بمسجد سینواس ریاست بھوپال رفتہ بودم در انجا عجیب واقعہ تعجب خیز معائنہ کردم کہ مولانا شاہ نجم الدین مداری راکسی قتل کردہ است کہ سر از گردن و دستش از ہم جدا افتادہ اند چون قریب شدم لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ گفتہ برخاستند چونکہ شب ماہ بود لہذا ہیچ گونہ بچشم خیرگی ہم نہ شد متحیر ایستادہ ماندم از من گفت کہ ای منشی آب بیار تا وضو ساختہ نماز بگذارکہ وقت میگذرد چنانچہ وضو کردہ در نماز مشغول شدم بامدادان از بعض احباب تذکرۂ بمیان آوردم معلوم شد کہ آن حضرت صاحب خدمت ہستند از حکیم شمس الدین کہ خلف و مرید اوست و از صلاح و تقویٰ آراستہ منقول ست کہ وقتی حضرت ایشان فرمودند ای عزیز نواب صدیق حسن والی ریاست بھوپال منشار تبدیلی فقیر متصل محال آن برخوردار میدارد بدین نظر کہ گاہ گاہی از شما ملاقات بہم رسد و دوری مہاجرت دفع گردد مگر این نخواہد شد زیرا چہ خدمت این قصبہ بنام فقیر ست فی الحقیقت

مولوی قدس سرہ صاحب خدمت آنجا بود اکثر چنین روایات معتبرہ بگوش فقیر رسیدہ
و از آن روز کہ در تنیوا انس طرح اقامت انداختہ گاہی بجای دیگر نہ رفتہ یک ہفتہ قبل از
وصال بمقام آودے پورہ رسیدہ و از نعمای غیر مترقبہ حکیم شمس الدین خلف الصدق
خود را مالامال فرمودہ رخت اقامت ازجہان بربست مدفن شریفش در قصبہ آودے پورہ
ریاست بھوپال ست قطعہ تاریخ وفاتش از نتائج طبع حافظ عبد الرحمن مراد آبادی ست

روز پنجم جمادی الثانی	سید پاک قدوۂ علما
در سن یک ہزار و سہ صد و سہ	فخر حکما و زبدۂ عرفا
رفت ہرگہ حکیم نجم الدین	از سرای فنا بدار بقا
بر در جنت ارم چو رسید	روح پاکش بالف وصدق صفا
گفت رضوان کشیدہ پای الم	مرحبا مرحبا بخلد در آ

ذکر دستگیر بیکسان قطب دوران حضرت مرشدی مولائی مقرب ذو المنن سید شاہ آل حسن عرف شاہ اچھے میان قصوری الارغونی خلف سید شاہ محمد کامل قصوری و خلیفۂ اعظم مولانا شاہ نجم الدین الارغونی رحمۃ اللہ علیہ قصوری نسباً و ارغونی طریقۃً و کنپوری وطناً

ولادتش در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری گردید و وقتیکہ بسن شعور رسید توجہ
بہ علم ظاہر فرمود آخر اطوار پسندیدہ اش مقبول نظر پدر بزرگوار آمد چون عہد حیاتش
بممات قرین شد بجایش متمکن گردید زمانہا اوقات عزیز را بسیر و سیاحت بسر فرمود و از بیشتر
بزرگان دین ملاقی گردید پس وقتی از اوقات با دریاست بھوپال رونق افروز شد و بخدمت

ہ جدیہ حضرت قبلہ و را اجازت و از دو سیدہ محمدی و از سید محمد ... شاہ از سید شاہ ... الدین ... محمد اسحق و ... از سید شاہ ... و اللہ ... سید شاہ اولیاء و ... از سید شاہ ... مدار ... حضرت خواجہ سید ابراہیم ... حضرت سید ابو الحسن خواجہ قصور ...

شیخ العصر قطب الملت والدین حضرت مولوی سید محمد نجم الدین الارغونی المداری که یکے از
قطبهای زمانه بود شرف اندوز گشت چونکه بعض کتب در اوایل ازان جناب خوانده بود پس
بخیال تلمذ و سعادتمندی وارجمندیش بگوشهٔ خاطر اقدس جای داشت عاطفت مربیانه
با ایشان مبذول فرمود و از بیعت و اجازت ممتاز فرموده خلیفهٔ خویش ساخت و بحلقهٔ خاصانش
درآورد و یکی از مخلصان والاگشت ایشان صائم الدهر قایم اللیل پیرو سنت رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم و متبع اتباع سلف صالحین خصوصًا بر طریقه حضرت سید بدیع الدین
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره عمر عزیز را به پابندی اوقات بسر فرمود و ریاضت
و مشقت شاقه بر خود اختیار نمود و از کسب حلال هر روز بعد افطار روزه نفل چهار یا پنج توله
آرد بخت و پز نموده قوت خود می ساخت و گاه گاهی آنهم ناغه می نمود و در جامهٔ خود پیوند
مختلف دوخته داشت از کثرت فاقه کشی چادر بر شکم بسته میداشت و بر کسی اظهار نمیکرد
یاد دارم که وقتی از ترک غذا ضعف و بیطاقتی چنان درگرفت که بر چهره اش چنان ظاهر می گشت
که عنقریب هلاک خواهد شد تا شش یوم این حالت بر او شان طاری ماند الا آمد و رفت موقوف
نه فرمود پس رفته رفته خود بخود در جسدش قوتی و بر روی مبارکش رونقی پدید آید و چنان
قوت حاصل گشت که ظاهرا توانایان را باشد فی الحقیقة حسن مخلوق دیگر ست و حسن ریاضت
دیگر و قوت ریاضت دیگر ست وقتی عزم جانب شمال فرموده و بر مکان شیخ ارادت الله
بموضع موتی پور گجرانه پرگنه نانپاره ضلع بهرایچ که مرید ایشان ست رفته قیام ورزیده
از شیخ مذکور ارشاد کرد میخواهم که جز تو کسی از اولادت یا غیری دعوتم نکند و شیخ طعامے
تیار و گفت انشاء الله همین خواهد شد شیخ چونکه کثیر الاولاد ست در سلسلش چهل کس یا زاید
از چهل اند عمرش از صد سال تجاوز کرده کمال محطاط و حقایق و معارف آگاه دران زمان

بخانه شیخ مذکور گاومیشی بود که بوقت صبح یک پاو شیر میداد همون قدر وی را کفایت میکرد
از رسیدن ایشان بخاطر خویش منفعل گردید که پیر با پاره نان خشک قناعت دارد
و نفس بد کیشم از شیر سیر شود اقتضای غیرت نیست که چنان پسندیده آید پس به پسر خویش
متوجه شد و گفت که بر دوشیر از گاومیش بوقت شام دوشیده آر وی گفت که از عرصه
دو سه سال بیچه یکوقت شیر نمیدهد چگونه بدست خواهد آید گفت بهمین قدوم میمنت لزوم حضرت
شیر خواهد داد چنانچه یک پاو شیر بداد و تا قیام ایشان همین وطیره داشت شیخ پیشکش نمود بیبیا
ملحوظ شد منظور داشت و پیاله بدست گرفته شکرانه حق جل و علا بجا آورده و افطار کرد و گفت
لبن افضلترین طعام ست و ازان تاریخ آن پاره نان را هم ترک داد و فرمود چرا بر چنین
عطیه نفیس و لطیف قناعت نکنم و بغذای ثقیل دیر هضم حریص شوم سه ماه متواتر در انجا
قیام ورزید روزی از شیخ ارادت الله گفت که گاومیش شما قوی تر اند یا آن عزیزه و غذای شان
چیست گفت از من بقوت قوی و جفاکشی مشاق تر و غذای اوشان کاه و برگ درختان
وغیره گفت شما پلاؤ و قورما میخورید و روز و شب باسایش گذارید و بقوت حیوانی از
ایشان کم هستید اگر انسان هم تجرید ورزد و از مردمان بگریزد و بر برگ درختان قناعت
کند چه خوش باشد که از بار منت خلق برهد این بگفت و مرخص شده راه صحرا پیش گرفت
و بکوه و هامون تفرج بر داشته و عجایبات هستی معاینه فرموده و پس ازان تا حیات بجای
قراری نگرفته و مکانی نه پسندیده و هر که از قیام گاهش پرسیدی ارشاد کردی که درین عالم
قیامم نیست بی ثباتی و ناپایداری وی هر که داناست بروی آشکار است بر بی ثبات چه ثبات
گیرد و بر ناپایدار چه پایداری پذیرد چنانکه مثل حضرت عیسی علیه السلام حضرت قطب المدار
با وصف طول عمر شریف حویلی نساخته و مکانی اختیار نه فرموده ایشان گاهی اوقات مبارک را

معطل نگذاشته کیفیتش چنان بود که بعد نصف شب طهارت نموده بر مصلی می نشستند و بیاد حق تا نماز فجر مصروف می ماندند و بعد انفراغ نماز و اوراد چندی تلاوت قرآن مجید مینمودند بعده تا همون وقت بهمون مضمون آیات شریف مستغرق میبودند و بر بستر دراز شدن هرگز آرام نمی فرمودند نشسته چشم بسته رفع غنودگی میکردند و در اواخر ایام نوم هم منقطع گردیده بود و آنحالت هم نمانده و غفلت نور زیده و هر که بخدمتش رسیدی از حقایق معارف خبردادی و با مذاق گردانیدی مزار شریف بهادر پور متصل موضع سوتا مزرعه موضع بهولی پرگنه بسوان ضلع سیتاپور از بسوان ده کروه جانب مشرق گوشه شمال و بتاریخ ۱۹ شعبان المعظم روز دوشنبه سنه ۱۳۱۹ھ وفات یافت

ذکر جامع علوم صوری و معنوی سعید زمن مولانا مولوی سید محمد حسن ابن سید شاه آخون قصوری المداری و خلیفهٔ اعظم حضرت مولائی و مرشدی سید شاه اچھے میان قدس سره

ایشان چند کتب ابتدائی از والد مرحوم خوانده بعد وفاتش بعالم طالب علمی بمدرسهٔ اسلامیه میان صاحب واقع سلون ضلع راے بریلی رسیده رجوع بمولوی نور احمد ساکن قصبهٔ پسرور موضع سیالکوٹ احاطهٔ ملک پنجاب تلمیذ مولوی احمد حسن مرحوم صوفی کانپوری و ایشان تلمیذ مولوی لطف الله الخ مدرس مدرسهٔ سلون آورده چندی بخدمتش تحصیل علم نموده از اتفاقات طالب علمی به شاهجهان پور رسیده به محمد علی میان و مولوی محمد رئیسان شاهجهان پور و مولوی سیف الرحمن پیشاوری سلسلهٔ تعلیم آغاز نهاد سالها از ایشان تحصیل علم نموده بحالت طالب علمی در شاهجهان آباد عرف دهلی رفته از مولوی عبد الجلیل پیشاوری مدرس اعلی مدرسهٔ فتحپوری واقع دهلی درس آغاز کرد

بعد انقضای چند ایام بمدرسهٔ امینیه توجه ساخته از مولوی انور شاه کشمیری و مولوی
ضیاء الحق دیوبندی بقیه کتب دینیات تحصیل نموده فراغ یافت و سند هم حاصل
نمود یاد دارم که شبی بعالم طالب علمی عزیز مذکور یکجا بودیم و باهم گفتگوی میکردیم که ذکر
صوفیهٔ کرام بمیان آمد و شعری از حقائق معارف می خواندم گفت ذکر صوفیان کردن
و بر سخنهای موهوم شان عقیدت داشتن خلاف دانائیست اقوال و ادلهٔ ایشان اعتماد
را نشاید و مضمونی بذهنم در نیاید. چونکه عزیز سلمه معقولی بود پس علم متکلمین و صحبت این
فرقه هوش و حواس را در گرفته بود از گفتگویم بجز طول تقریر اثری نه شد از انجا برخاستم
و بصحن خانه در آمدم و میگفتم که ای حق جل و علا سعیم برای تحصیل علم این عزیز بمحض
بهدایتش و رهنمونی خلق ست نه به ضلالت و گمراهی که اشک از دیده چکیدن گرفت
بامدادان بخدمت شیخ الطریقت برهان الحقیقت خویش حاضر گشتم و چندی نشسته
ماندم مخاطب شده فرمود که ملالت چیست و باعث افسردگی چه حالت مولوی سلمه
عرض کردم فرمود که او را بیار نزدش رسیدم مگر بخاطر خویش می گفتم که چنان نه شود که
بیباکانه از حضرت اقدس متکلم گردد و تقریری پیش آرد و باعث کلفت خاطر مبارکش
باشد زیرا چه حفظ مراتب و آداب ایشان این چه داند ناچار حسب الارشاد مولوی را
بخدمتش رسانیدم چون پیش وی قدس سره نشست بر چارپائی که قریب افتاده بود
دستی بزد از وی کرهای خورد خورد که بصورت گوناگون بودند در افتادند فرمود که ایشان
را زود محاصره کن تا از اختیار تو بیرون نشوند و از ماهیت کلی و کیفیت و کمیت کماهی
هر یک مطلع کن و بگو که از چند عرصه ایشان درینجا می باشند و چه می خورند و چه می نوشند
و در خلوت ورد ایشان از کجا است و در چشم هر یک نظری فگن و به بین که دل و دماغ و

اعضای جسمیه چگونه واقع شده اند و مکان ایشان کجاست و ازان زمان که ایشان سکونت گرفته اند بچه طور بسر می نمایند- ازین سوال جوابی نیامد و متحیر ماند فرمود ای عزیز در وصف مخلوقش چنان گشتی و با دراک معرفت خالق چه بدست آری ارجمندا بوالعجبی های که معائنه کردی بوالعجبی نیست اگر وی تعالی خواهد همچنین عالم که ظاهر ست هزاران هزار بخوبی و خوشی اسلوبی بدمی پیدا کند و باز فنا سازد طایر خرد باوج قدرتش و صنعتش پری نزند و فکر رسا با دراک کنه حقیقتش ترقی نه کند و درانجا نیابد

مولوی معنوی فرماید

پس خزانهٔ صنع حق باشد عدم — که برآرد زو عطاها دمبدم
مبدع آمد حق و مبدع آن بود — که برآرد فرع بی اصل و سند
نیست را بنمود هست آن محتشم — هست را بنمود بر شکل عدم
بحر را پوشید و کف کرد آشکار — باد را پوشید و بنمودت غبار
چون مناره خاک پیچان در هوا — خاک از خود چون برآید بر علا
خاک را بینی به بالا ای علیل — باد را نه جز به تعریف و دلیل
کف همی بینی روانه هر طرف — کف بے دریا ندارد منصرف
کف بحس بینی و دریا از دلیل — فکر پنهان آشکارا قال و قیل
نفی را اثبات می پنداشتم — دیدهٔ معدوم بینی داشتم
دیده کاندر نعاسی شد پدید — کی تواند جز خیال و نیست دید
لاجرم سرگشته گشتم از ضلال — چون حقیقت شد نهان پیدا خیال

این عدم را چون نشاند اندر نظر	چون نہان کرد آن حقیقت از بصر
آفرین ای اوستاد سحر باف	که نمودی معرضان را در وصاف
ساحران مہتاب نمایند زود	پیش بازرگان وز رگیرند سود

پس ازین ارشاد حالتی وکیفیتی بروی طاری گشت ومتمنی بیعت شد وگفت که ہرچہ از علم کلام وغیرہ که خوانده ام محض ہیچ وحجاب ست وفی الواقع علم حق علمی دیگر است آخر بحلقۂ بیعت درآمده منظور نظر والا گشت وفیض وبرکتش دروی چنان اثر کرد که باید وشاید ضرورت توصیفش نیست اللہم زد فزد غرضکه ازان زمان حسب الحکم آن جناب بدہلی رفته بدرس کتب دینیات کوشید چنانچه بتکمیل رسید وسند ہذا حاصل کرده بلکنیو مراجعت کرد ازان تاریخ بترک تعلق کوشیده وبخمول گمنامی سعی بلیغ بکار برده از توجه شیخ باندک زمانه سلوکش ترقی پذیرفته صحبتش یک ساعت بہتر از طاعت صد ساله است کرا نصیب شود واین نعمت بکه میسر آید الا ماشاء اللہ لطف ملاقاتش از ملاقاتش بدست آید بتحریر نگنجد درین جا ذکرش محض بخیال آنکه ایشان خلیفۂ اعظم ومحبوب ومرغوب شیخ ماست واین ہمه فیضان آن جناب بصورت آب روان روان ست ہرکه خواہد سیراب شود مگر طالب صادق باید وظرفی قابل شاید ہر کرا نصیب ازلی باشد ورنه سودی نه بخشد بارك اللہ لنا وطال عمره و فیوضه بکمال قدرته یاربناه یاربناه آمین ثم آمین۔

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

سند نمبر سند

مدرسہ امینیہ عربی اسلامی دہلی ۱۳۱۵ھ

المدرسۃ الامینیۃ العربیۃ الاسلامیۃ الواقعۃ

قال الترمذی حدثنا محمد بن علی بن الحسن قال سمعت عبدان یقول قال عبداللہ بن المبارک الاسناد عندی من الدین لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء فاذا قیل من حدثک بقی کتاب العلل۔ الحمد للہ الذی ہدانا الی الطریق الوسطی وحدانا الی الرفیق الاعلی وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ والذی اودانا ما دے توفیق وکرامتہ وکفانا ان کل خذلان وملامتہ تعالی ربنا رب الکبریاء والعزۃ والعظمۃ والجاہ واللہ لولا اللہ ما اہتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا والذی حصن الدین بالحصن الحصین واسندہ الی الاسناد فذب عن حرمہ کل من جاء بالالحاد فہو المحمود علی کل الالسن والافواہ والذی خصصنا بالحظوظ الوافرۃ فالقی علینا مودۃ علوم الآخرۃ ریحہا طیب وطعمہا طیب فہو المشکور نطقا بالشفاہ وخرورا علی الجباہ والصلوۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد سید الانبیاء المبعوث الی الاسود والاحمر بالملۃ الحنیفیۃ السہلۃ السمحۃ البیضاء الذی روی بالروایۃ وادری بالدرایۃ وترک الشرع مشرعا علی کرور الدہور ومرور العصور فتسلسلت عنہ انہار الشریعۃ الغراء فجار مجی الصبح والجود آخر وحل محل الغیث والقفر محیل فحاد زمان الدین واللیل مقمر واضحی فصار الشرع والرأی مستقل والذی صدع بما امر ورفع الحق کما قدر حتی شکر وعفر وترکنا علی مثل البیضاء لیلہا ونہارہا سواء الذی خص اللہ تعالی امتہ بالاسناد المتصل فانقطع کید المحرف المبطل فلولا الاسناد فی الدین لقال من شاء ما شاء ورضوان اللہ تعالی علی اصحابہ الذین ادوا ودیعۃ وقود الشریعۃ فاتصل اسناد الدین الی یوم الدین ورحمۃ علی الائمۃ الشارحین کلا سلف الباہرین حرامہ وعلی من احتسی باسوتہم واقتدی بقدوتہم وتمسک بالحق المبین وبہ فان

اسم صاحب الشہادۃ و والدہ و بلدتہ و سکونتہ	تاریخ دخولہ فی المدرسۃ و نمبر الرجسٹر	اسماء الکتب المقروۃ فی ہذہ المدرسۃ	تاریخ حصول السند	کیفیت
مولوی سید محمد حسن صاحب ولد سید حسین بخش صاحب عرف آخون صاحب متوطن قصبہ مکنپور ضلع کانپور	یکم ربیع الاول سنہ ۱۳۱۷ رجسٹر نمبر ۱۱۱	مشکوۃ شریف ابن ماجہ ترمذی شریف نسائی شریف ابوداؤد مسلم شریف بخاری شریف ہدایہ اخیرین و اولین تفسیر جلالین و تفسیر بیضاوی و مسند امام حنبل موطا امام مالک توضیح و تلویح و مسلم الثبوت و صدرا۔	تاریخ ۲ ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۳۱۹ھ	و فنون دیگر کی کتابیں شاہجہانپور و سلون وغیرہ وغیرہ مدارس میں پڑھیں۔ المرقوم ۲۶ صفر المظفر سنہ ۱۳۲۰ ہجری

الوصیۃ من جانب مدرسی المدرسہ

والوصیۃ لہ ان یتاسی بما سلف علیہ السلف الصالحون فیدرج علیہ العلماء الفالحون فیجتنب البدعۃ الردیۃ ویعتمد السنۃ السنیۃ علما و منفرعا ویتخذ الشریعۃ المطہرۃ مستقی و مشرعا ویعض بالنواجذ علی ماخذ الدین المتین ویتزی بزی العلماء العاملین قال اللہ تعالی انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء فالعلم شجرۃ ثمرتہ الخشیۃ والاتقاء ولیصرف اوقاتہ فی تاہب زاد السبیل ویدیم النظر فیما فرغ فی الکتب الدینیۃ فانہا الدلیل ویبذل مہجتہ فی النصح لکل مسلم قدم علیہ ویستعین اللہ فی کل ماسنح وبرح فاللہ تعالی بین یدیہ وملاک الامر فی ذلک الزہد عن الدنیا وشہواتہا والتناسک حسب ماتیسر لہ عن اودیتہا وہواتہا وان یذکرنا فی دعواتہ الصالحۃ بحسن الخاتمۃ عند اتیان الیقین وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین۔

شہادۃ مدرسی المدرسہ		شہادۃ ارکان المدرسہ	
بندہ انور شاہ کشمیری	بندہ ضیاء الحق عفاء اللہ عنہ	محمد اسحق عفی عنہ	الف خان
بندہ محمد قاسم عفی عنہ	انظار حسین عفی عنہ	شہادۃ مہتمم المدرسہ بندہ محمد امین عفی عنہ	محمد امین سنہ ... لاریب فیہ کتبہ محمد قاسم لودھیانی
مطبوعہ الف الف ا.ی دہلی سنہ ۱۳۲۶ھ	محمد عبد الغفور کان اللہ		

وقتی بمقام بھوگنی پور ضلع کانپور مقیم بودم وتفریحًا بوقت شام بصحرا رفتم وصلوٰۃ مغرب ہم ہمون
جا گذاردم بعدہٗ بر فرودگاہ واپس سے آمدم سر راہ مسجدی بود درانمیان درویشے درود شریف
بکمال فصاحت وبلاغت می خواند کہ در دلم کششے پیدا گشت متوجہ بمسجد شدم چون قدم بدر مسجد
نہادم وسوسۂ راہ یافت کہ چنان نشود کہ این کس یکے از دزدان باشد وچیزے از مسجد بدزدد
برین وسوسۂ نازیبا کہ از تیرگی قلبم بود مطلع شدہ بگر بخیت از مسجد ملّا بگفتم کہ این فقیر را بگیر تا غائب
نشود ملّا اندکور دویدہ دستش گرفتہ باز آورد وی نزدم آمدہ دست بستہ گفت کہ للہ خطایم عفو کنے
بیا سیخ عرض کردم بشرطیکہ آنجناب عفو تقصیرم کنند معًا ارشاد کرد عفو کردم بر علو ہمتی ودریا دلے
ستحیر گشتم کہ بے تکلف چنین خطایم کہ قابل عفو نبود عفو فرمود چراکہ بلا قصور از سیاہی قلب خویش گمانی
فاسد بچنین بزرگ روشنضمیر بردم ومتہم بگناہے کردم پس عرق عرق شدم چونکہ بوقت ارشادش
بفراست دریافتہ بودم کہ وقتیکہ ایشانرا بخاطر خویش زبون گفتہ بودم ایشان ہم بخاطر خویش گفتہ
بودند کہ بے گناہ این کس مرا متہم ساختہ عجب ناکس است بدینوجہ از من عفو تقصیر میخواست
ورنہ موقع چہ بود کہ عفو تقصیر خواستی حینیکہ گفتم کہ معاف نمودم دستم گرفتہ بگوشۂ برد وگفتگوی بمیان
آورد واز فیض صحبتش حظے وافر دست داد پس جوشے پیدا شد وعقیدت باوی افزود کہ التجا تجدید
بیعت نمودم حالانکہ از والد ماجد بیعتے داشتہ بودم گفتم کہ مرا بحلقہ غلامان خویش درآری فرمود
کہ از من نصیب نیست بخاندان خویش بجو کہ رجحان طبیعت ازین ارشاد مبدل گشت وبجستجوے
شیخ شدم ہر یکے را از بزرگان دیدم در نظرم شاہ اچھے میان جلوہ افروز شد قبل ازین
جز بزرگی معمولی گمانے نبود بر خطرہ ام مطلع شدہ متبسم گردید وفرمود کہ دیگرے را باز بجود تلاش
شیخ شدم بجز آنجناب کسی بنظر نیامد پس متبسم شدہ فرمود کہ دیگرے را بجو ہر چند جستجو ساختم مگر بجز آن
قبلۂ عالم دیگرے بوہم وخیال نیامد گفت بروو انزا وشان تجدید بیعت کن نصیب تو از اوشان ست

چنانچه وقتیکه نام نامی شنیدم اشتیاقی و اضطراری پیدا گشت بامدادان از انجا مرخص گشته بلکهنو
حاضر گشتم حضرت اقدس بخانه ام تشریف آوردند پس التجائے بیعت نمودم فرمودند بر گفت
سری و سودائے اعتقادی نشاید او دیوانه است که بمن رجوع ساخته برو و کار خود کن که بقید پیش
در افتادم ناچار بعد از اصرار بسیار بزمرهٔ غلامان خویش درآوردند حالانکه مثلم چنین ست که
بدنام کنندهٔ نکونامی چند، این ناسزا بدنام کنندهٔ نام بزرگان گم کردهٔ خانمان جز نام شیخ چیزی ندارد۔
از نام چنین بزرگان و اظهار تعلق خویش شرم دامنگیر حال است حق جلّ و علا بتصدق بزرگی
آن جناب شوقی و عشقی و دردے بدهد و لباس محبت خویش بکشد

ذکر مولوی سید محمد مظهر الحق ارغونی المداری لکهنوی که ایشان هم یکی از خاندان

از خویشیه بودند یعنی والدهٔ ماجدهٔ مولوی سید مظهر الحق ابن حکیم سید محمد شمس الدین ابن مولوی سید محمد نجم الدین ارغونی
المداری قبل از ولادتش بخواب استراحت بود دران حالت دید که لولوی آبدار بکمال تابداری از بالا
در آغوشش افتاد چشمانش را نوری تازه و فرحتی بی اندازه بخشید که در پیرهن نگنجید چنانچه
بامدادان از بستر خواب برخاسته بجد امجد محمد روح الصدر وی تعبیر این خواب خواست وے
قدس سرهٔ فرمود ارجمندا بشاد باش حق تعالی ترا پسرے خواهد داد و مراد از لولو همین است و از
کمال آبداری وے مراد ارجمندی و سعادتمندی است چنانچه در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد
و چهار هجرة النبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم تولد گشت حسن دل افروزش تازگی بخش دیدهٔ
نظارگیان را نوری و خواطر والدین را سروری بخشید غرض که بتربیتش کوشیدند بعمر پنج سالگی حسب
معمول رسم مکتب که مشهود بعمل آوردند و در تعلیم علم بمدرسهٔ فیض عام مجریه خانقاه والاجاه واقع لکهنو
پیش مولوی که اسم گرامی مولوی محمد شکر الله بود تفویض کردند از اوائل تعلیم علم با طفال مشغله
نداشت عجب سعادتمندی بود چه سرایم و چه نوک قلم آرم کتب پارسی از استاد

خود مے خواند که جذب جوش محبت جدّا مجید در کشید و نامهٔ نامی بدین مضمون بکانپور صدور یافت
که نور چشم را زود نزدم بفرستید چنانچه بخدمت پاکش بمقام سیفو النس ریاست بھوپال که وہی
قدس سرهٔ قطب آنجا بودند حاضر گشتند حضرت ممدوح در آغوش مرحمت در گرفتند غرضکه از اوشان
از ابتدا تا شرح جامے بخواند و از صحبت فیض موهبتش سعادت گوناگون اندوخت روزے
حسب ایمائے گرامی عزم کانپور ساخت و از ایشان مرخص شده در مدرسه دار العلوم واقع مسجد
رنگیان کانپور رسیده بخدمت مولوی احمد حسن نور الله مضجعه و مرقدهٔ حاضر گشت و کتب
درسیه از علوم دینیات وغیره خواند و بعد فراغ علم روزی از فقیر راقم الحروف مشوره نموده که
اگر صلاح کار باشد بهمراهی جناب مولانا ممدوح که بمکهٔ معظمه میروند رویم و آنچه شما میگوئید که در علم ادب
بهره کماهی ندارید دران مقام مقدّس و مکرّم باندک زمانه دریابیم و برای شما دعا کنیم و سند
حدیث شریف هم در انجا حاصل نمائیم پس ازین اراده اگرچه خار مفارقتش خاطرم را داغدار
و چشمانم را اشکبار رنج و محن ساخت مگر حوصلهای که در خاطرم از ابتدای طالب علمی مکنون بود
در دل ولولها انگیخته از ممانعت باز داشت ناچار مشوره حسب ایمای شفیق نازک خیال در دادم
چنانچه ایشان از والدین اجازت گرفته بهمراهی استاد مذکور الصدر عازم مکهٔ معظمه گشت
و دران مقام مقدّس رسیده و از طواف کعبهٔ مکرمه شرف حاصل نموده بعد حصول نعمات
زیارت در مکهٔ معظمه قیام گرفت و قرأت ابی داؤد در علم حدیث در انجا نمود و در علم ادب
دستگاهے حاصل کرد که ناگاه صرصر تند خزانے بگلشن نوجوانی وزید و چشم زمانه این سرو خرامان
را نخوا الست دید یعنی طبع نازکش را علالت رنجیده ساخت و قوت جسمیه بالکل جواب داد و طاقت
نشست و برخاست هم از دست برفت بدستیاری دیگرے بحوائج ضروری میرفت
روزی مولوی محب الدین چشتی خلیفهٔ اعظم جناب حاجی امداد الله چشتی مهاجر مکهٔ معظمه

برایشان بذریعه شخصی پیغامی فرستاد که حضرت شما از من میفرمایند که مظهر الحق را بگلپنور بفرستید پس شما را
آگاه کنیم که حاضر آستانۂ اقدس شود ازین پیغام ایشان را خبری نشد باز بهمون طریق پیغامی فرستاد
جوابی نداد آخر گفته فرستاد که شما نمی شنوید که چه میگویم جواب داد چه ماجرائیست که نه بفهم در نمی آید
و بخاطرم نگراید آنرا که سر و کار از ماست وی از من نگوید و دیگر آنرا استنبه کند خوش ابتغائیست که تسلی
نه بخشند این کلمات بگوش حق نیوش حاجی صاحب رسید فرمود بگوئید که انشاء الله تعالی از اوشان
آنحضرت قدس سره خواهند فرمود خاطر جمع دارند پس ایشان بوقت شب از زیارت حضرت
ممدوح الانام مشرف گشتند و اصراری بلیغ درباره حاضر بودن آستانه شنیدند عرض کردند چه کنم
که طاقت حس و حرکت ندارم وقت آخر است چگونه خواهم رفت تمنای و حسرتی دارم که بخدمت
والدین رسیده یک هفته از شرف زیارت شان مشرف شده زنده بیانم ارشاد شد غم مخور
همچنین خواهد شد و رخت اقامت از ینجا بر داشته برو غم مخور همراهی تو ام ضرورت اعانت غیری
نیست تا بوطن تو خواهم رسانید بامدادش عزم هند کرد عجب اتفاق میسر شد که با وجود تنهائی و عدم
استطاعت قوت کلفتی و نه نمود و از صعوبات سفر اثری نرسید با آرام تمام دست بدست سفر کرد
مولوی مرحوم میگفتند که وقتیکه از ضعف و بیطاقتی حالت غشی بر من مستولی می گشت حضرت
اقدس نزدم رسیده میفرمودند چرا اندوگهین و هراسان میشوی همراهی تو ام پس بخاطرم تسکین میشد یا
در انحالت التجای بیعت کردم منظور داشت و مرا بحلقه بیعت در آورد چه شفقتیست که شکریه
ادا نمیشود وقتیکه از سفر دریا بخیریت آمده به بندر بمبئی رسیدم از زاد راه من چیزی نماند از شخصی که
همسفر من بود گفتم نزدم زاد راه نمانده است از شما قرض گرفتن میخواهم و بغیر قرض هیچ نخواهم گرفت
وی منظور داشته هفتاد مبلغ حواله من کرد غرض که از انجا عازم بهوپال شدم و با آرام تمام در بهوپال
رسیدم اجوره را سکه حامل اشیایم بود در مسجدی نشانیده و اسبابم را در انجا نهاده رخصت گم گشت

درانمقام چونکه از کس معرفتی نبود که نزدم آمده احوالم پرسد نماز یان نماز خوانده راهی پیش گرفتند مگر یک کس از انهمه باقی ماند و سویم نگریست و پیشم آمده احوالم دریافت نمود و گفت بهراهی شما تا محال آوده پوره ریاست بهوپال خواهم رفت آن کس ملازم ریاست بود و بلا اجازت رفتن ممکن نبود بخاطر خویش تصور کرد که اگر رخصت دستیاب نخواهد گشت از ملازمت مستعفی خواهم شد و بخدمت ایشان تا اودی پوره خواهم آمد چنانچه از من اجازت گرفته پیش افسر خود رفت و اجازت خواست رخصتش منظور شد پس رفیق ملازمتم تا اودی پوره ماند غرض که از والدین لشرف نیاز مشرف گشت و سرگذشت سفر شفقت و عاطفت حضرت قطب المدار به بیان آورد و گفت اجازت یک هفته گرفته ام انشاء الله تعالی زنده خواهم ماند هر که برسم عیادت نزدش میرفت و لعد پرسش حسب دستور زمانه میگفت که حق تعالی ترا صحت عطا فرماید بجوابش میگفت خدا را چنان مگوئید بل چنین بگو که زود از محبوب خویش واصل شوی تا آرزوی دلی حاصل گردد و فراق دور شود دران قصبه مجذوبی بود عجیب واقعه گذشت جینکه ایشان بر در خانه رسیدند وی هم بیرون خانه نشسته بود که چشمانش دوچار شدند و لغور از حسرت باهم نگریستند و خندیدند از تجربه مردمانرا معلوم گشته بود که هر کس را که اجل فرا رسیدی آن مجذوب بسویش نگریسته می خندید و وی بیمناک می شد که خیر نباشد خنده اش اثری دارد پس ازان ساعت که آن مجذوب از مولوی دوچار گشته بجای رفته سرنگون درافتاد ازان باز سر نبرداشت و از چشمانش اشک روان گشت و سکوت ورزید و هر که طعامی پیش کش وی کردی نخوردی و گفتی که حالا چه خورم لطف خوردن نیست غرض که لعد وفات مولوی تا نه روز زنده بماند و باز جان بجانان سپرد اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ و مولوی موصوف جز نام حضرت قطب المدار بر زبان حرفی نداشت و می گفت که چه دانید که حضرت شاهد ارکیستند و مرتبه شان چیست حق جل و علا زود تر مرا نزد ایشان رساناد چنانچه مادۂ تاریخ وفات حافظ عبد الرحمن مراد آبادی در سلک نظم کشیده .

مظہر الحق حسین اذ رحل ‌ ‌ کان فرعا باصلہ وصل
لتسع عشرون کان سنۃ العمر ‌ ‌ بالحساب من اسمہ حصل
ہاتف الغیب قال تعظیما ‌ ‌ اقبلوا لخلد ادخلوا ابدا
۱۳۱۳

پس آن غریق رحمت المحبوب و مطلوب خویش واصل گشت و مشتاقان دیدار را بدریائے حسرت انداخت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ○

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد ‌ ‌ روی گل سیر ندیدیم بہار آخر شد

نقل ست از سید اسد علی تھانہ دار اودے پورہ ساکن بھوپال بہ آنشب کہ وفات مولوی مظہر الحق گردید میگفت کہ من خفتہ بودم کہ یک بیک از آسمان مردان نورانی صورت فرشتہ سیرت دستار وشملہ کلان کلان برسر بستہ نزول مینمایند و دران میدان کہ مزار مولویست در آنشب چند نوبت این ماجرا پیش آمد اگر نزول فرشتگان رحمت از آسمان شدہ باشد بچنین بزرگ سیرت چہ مستبعد

ذکر حکیم محمد سعید مختار ارغونی المداری مکنپوری

حکیمے بود حاذق و مرتاضے بود لایق و فایق برادر مولوی نجم الدین خلف وخلیفہ پدر عالے وقار ملا قطب الدین مداریست تلمذ ہم از وے داشت واز مولانا مولوی عبد الجلیل نیز اجازتی داشت عمرش نود سالہ بود وانچہ وثایقش معین بود ترک نمودہ توکل ورزید و ہرچہ پیشش رسیدے بذل مسکینان نمودی روزی ازین فقیر فرمود کہ ہر کرا توکل نیست بوی چیزے نیست ومسلمان نیست با وضع پابند اوقات ہمہ عمر بخوبی وخوش اسلوبی بسر کرد سہ پسر داشت حکیم عبد الشکور و حکیم عبد العزیز و ابو الحسن صباحی ابو الحسن بغرض سیر راہ صحرا پیش گرفت و براسپیکہ سوار بود گرم ساخت اتفاقا از مرکب در افتاد و از صدمہ افتادگی حالت نزع بر وی طاری شد و ان حال از حکیم صاحب عرض داشتند

که احوال ابوالحسن ابتر است شاید ہمون دم۔ دم واپسین باشد اصلا بدو متوجہ نشد وبعد انفراغ نماز مغرب ورد وظائف نزد بخت جگر خویش برسید واشک بدیدہ بگردانید که طایر روحش از کالبد خاکی بعالم بالا پرواز کرد اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ۔ وقتیکہ زمانہ قرب حضوری ایشان بحضرت جل عظمتہ فرارسید ہر کہ برای عیادتش رفتی رنگ چہرہ خویش پرسیدی جواب حسب دلخواہ نشنیدی افسردہ گشتی فقیر ہم حاضر گشت ہمون سوال کرد گفتم زرد است۔ مگر برنگ مریضان کہ پژمردہ باشد۔ بروز انتقال آنانکہ حاضر الوقت بودند چہ معاینہ کردند کہ لمعہ از انوار الٰہی پدید آمد و گرد رخش بگردید وغائب شد شخصے از انمیان گفت دیدی چہ ہویدا گشت گفت الحمد للہ ثم الحمد للہ رنگ رخ چہرہ اش زعفرانی و منور گشت باز آن کس گفت چیست فرمود ؎

لائی حیات آئے قضا لیچلی چلے
اپنی خوشی نہ آئے نہ اپنی خوشی چلے

واز کمال ذوق وشوق کلمہ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ گفتہ جان بجان آفرین لبسپرد بست ونہ [۲۹] جمادی الاولی بود ۱۲۶۷ھ کہ این واقعہ پیش آمد شجرہ وی اینست۔ حکیم سید محمد مختار۔ پیر و پدرش ملا قطب الدین وپیر و پدرش سید محمدی میان پیر و پدرش سید عبد الحق پیر و پدرش سید محمد مسکین پیر و پدرش سید محمد جمعہ پیر و پدرش سید محمد حسین چلہ کش پیر و پدرش سید عبد الشکور پیر و پدرش سید عبد الغنی پیر و پدرش سید داؤد پیر و پدرش سید محمود پیر و پدرش سید ابو محمد ارغون مکنپوری۔ مزارش مکنپور۔ ملا قطب الدین مداری یکے از خلفای شاہ پیاری میان بود یکی از کملاء عصر تاریخ وفاتش اینست "قطب الدین خلد نشین" ۱۲۵۰

مخزن خزاین علم و یقین نائب حضرت ختم المرسلین مولانا مولوی روح الامین

ومخدوم مکرم ومعظم مولوی روح الاعظم وقاری والا گوہر بلند اختر حافظ روح الاکبر ابن سالک مسالک صراط مستقیم سید شاہ عبد الکریم مصلے الارغونی المداری سہ برادر حقیقی بودند این ہر سہ فرشتہ

خصالان را حق تعالی اسم با مسمٰی آفریدہ چنانچہ مولوی روح الامین در اوایل بمدارس دہلی وغیرہ طالب علمی نمودہ و تکمیل علم حدیث و فقہ از مفتی ولی اللہ مرحوم انار اللہ مرقدہ بمدرسہ اش بمقام فرخ آباد نمود بعد فراغ در ہمون مدرسہ مدتے درس میگفت در تبحر علمی ہمسرے نداشت شاگردان جلیل القدر فارغ التحصیل از وے ماندند و بفن طبابت بی عدیل بود از کتب درسیہ ہر فن بلا تکلف طلبہ را درس میداد۔ بروز چہار شنبہ بتاریخ دہم ربیع الاول سنہ یکہزار دو صد و ہفتاد و یک ہجری سفر آخرت فرمود۔ مولوی روح الاعظم ہم بجوہر قابلیت عروجی یافتہ بکسب و کمال سعی فرمودہ بہمراہی برادر معظم و مفخم خویش مولوی روح الامین طالب علمی نمودہ در ایام غدر شہید گردید در انحال عجالتًا نعش وے دفن نمودہ شد بعد عرصہ پنج سال از صدمہ بارش تودہ قبرش در ہم افتاد نعش بحالت اصلی نہادہ بود رنگ و روغن ہیچ متغیر نشدہ اکثر از اہل قصبہ این واقعہ را معائنہ کردہ اند تاریخ ولادت سنہ ۱۲۱۱ھ وصالش ۹ جمادی الاولی ۱۲۷۵ھ بروز دوشنبہ۔

حافظ روح الاکبر قرآن مجید را چنان بہ تجوید و لہجہ خوش الحانی مے خواندکہ مردم از رفتن باز میماندند و کار ضروریہ خود را فراموش میکردند ایشان ہم خزانہ فیض و برکت فراہم ساختہ بتاریخ سیزدہ محرم الحرام سفر آخرت پیش گرفت

سیّد شاہ کامل دربارے ارغونی المداری

یکے از عرفار زمانہ بودہ است فیضان وی رحمۃ اللہ علیہ ہنوز جاریست وجہ لقب دربارے اینست کہ بتقرب مجلس مقدس حضرت قطب المدار اختصاصی مے داشت لہذا باین لقب ملقب شد مریدان آنجناب اکثر صاحب نسبت بودہ اند در عمر عزیز سیر و سیاحت بسیار پسندیدہ خلق اللہ را رہنمونی نمودہ و سلسلہ رشد و ارشاد نافذ داشتہ بتاریخ ہفتم محرم برحمت حق پیوست مزارش در مکنپور

حافظ محمد سعید مراد خلف و شاه صاحب موصوف

عالمی بود با عمل متقی و صایم الدهر قایم اللیل اتباع شریعت سرور عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بدرجه کمال ملحوظ میداشت و اوقات عزیز را بذکر و اذکار و تعلیم و تعلم مے گذرانید در ابتدای حال بمدرسه باندا تحصیل علم نمود و کتب انتهائی از مولانا سلامت الله مرحوم ختم نمود و از نام و نشان و سکونت خویش در انمدت کسی را اطلاعی نه بخشید و بحالت نابینائی مشقت شاقه بر خود اختیار نمود چونکه از ابتداء سن - اعمی شده بود و بعالم نابینائی تحصیل علم نمود و مصائب طالب علمی بر خود گوارا فرمود آفرین صد آفرین بر همتش یا و ذکاوتش چه سرایم و چه بقلم آرم بوقت مکالمه عبارت کتب از بر میخواند یاد دارم که طلبه بخدمتش میرفتند و مے گفتند که حافظ صاحب فلان عبارت یا مسئله درین کتاب کدام جا نوشته است پس وضوے تازه ساخته و کتاب بدست گرفته همان مقام می بر آورد که طلبه میخواستند در عشره محرم اکثر ها را به بیداری زیارت جناب حسنین رضوان الله تعالی عنهما بدین طریق مے کنانید که اول طالب غسل کرده و روزه نفل داشته حاضر شود و بآنوقت از شرف زیارت مشرف میشد بزرگی و وارستگی حافظ مشهور و معروفست صاحب نسبتی بود حق جل و علا بر تربتش نزول رحمت کناد در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ھ واصل بحق گشت مزارش در مکنپور به احاطه حویلے وے است

نظر علی شاه خادمان المدارے

سید زاده بود مولدش مچهر ہٹہ منضافات لکھنؤ ایشان بخدمت اشرف سیدی سندی شاه کامل درباری ارغونی المداری مکنپوری حاضر گشت و از نعمت بیعت مشرف شده پیمانه مراد خویش از نعمت عرفان لبریز ساخت بایمای شیخ الطریقت خویش سفر مکه معظمه پیش گرفت بعد حصول شرف زیارت

کعبہ معظمہ و مدینہ طیبہ معاودت کرد و یکے از مجاذیب روزگار نامے شد بسیار کرامات از وی سر بر منبر
و حکایات از وے معروف است مروی است کہ بایام غدر بجای سیر میکرد کہ یکے از نصرانیان
در پس وے افتاد و دست باندامش رسانیدہ پس معًا طایر روح از پنجرہ خاکی بآشیانہ قدس پروانہ
کرد مشہور بود کہ کسے جسم اطہرش را مساس نمیکند و وی ہم علیحدگی میداشت مقبرہ اش در موضع قاسم پور
ضلع سیتاپور واقع است تاریخ عرس در فصل بہار بتاریخ ہندی بسنت پنچمی مقرر گشت ہر سال ہجوم
مردمان وضیع و شریف میشود آستانہ وی مرجع خلایق است فقیر نیز بر مرقدش رسیدہ و فاتحہ خواندہ
انوار تجلیات ربانی معائنہ نمودہ - اللہم انزل علی تربتہ انوار رحمتہ وفضلہ
بر آستانہ وی رحمۃ اللہ علیہ ملنگ حاضر باند صبح و مساکوس الفقر فخری مینوازد در سنہ ۱۲۵ھ وصال یافت

شوق علی شاہ خادمان المدارے

درویشے بود صاحب تجرید و تفرید ایشان از قوم ٹھاکر بود بعالم شباب روزی بخدمت شریف
سید نظر علی شاہ برسید کہ چشمانش دوچار شد و از جذب عنایت خویش بخود کشید و یکے از
واصلان زمانہ گردانید سعید ازل بود کہ از کفر باسلام رسیدہ و یکے از مقربان بارگاہ الوہیت گردید
شیخ الطریقت نام نامی شوق علی شاہ نہاد بسیار تصرفات از وی بوقوع آمد آخر بایام غدر
جان بجانان بسپرد و واصل بحق گردید مقبرہ وے بر کھیرے گھاٹ ضلع بہرائچ واقع است
زیارتگاہ خلایق آستانہ اوست

سید شاہ مسکین میان ارغونے

صوفی بود یکے از اہل صفا محبوب کبریا نامش شہرتے یافتہ و از فیضش خلقے مستفیض شدہ

یکے از مریدان شاہ پیارے میان مداریست تاریخ وصالش چہارم جمادی الاولی است سنہ وفات یکہزار
دوصد ہفتاد و دو ہجری از مریدانش یکے شاہ باچھو میان ارغونیست ایشان ریاضت شاقہ
برخود کشیدہ عمرش نود و یک سالہ بود مدت دوازدہ سال متواتر آبی نخوردہ در پیران طریقتش
اکثر براین وطیرہ بودہ اند ہمین انفاس شان این حالت عجیب ہنوز باقیست در آنمدت کہ آب
نمی نوشید بعضے نا اہل در سیر و سیاحتش دعوتے کردہ اجزا محرور و فلفل زاید از مقدار در طعامش
کردند تا امتحان کنند کہ آیا تشنگے غلبہ کند یا نکند الا قطرہ از آب نخوردہ و براین رکاکت شان ناخوش
ہم نشدہ پابند اوقات بود جز طاعت و ریاضت کاری نداشت جانشینش ملا نور احمد سلمہ دوست
وجوان صالح اللهم وفقہ بتوفیق طاعتہ و حسناتہ بوقت وصال شاہ باچھو میان مرحوم
این فقیر ہم موجود بود چون نزدش رسیدہ چادر از رخش برداشتہ در صلوٰۃ مشغول یافتہ باز ماندہ
وسخنے نگفتہ بعد انفراغ نماز سبقت در سلام کردہ مزاج دریافتہ باز مشغول بنماز شد و بہمین
حال واصل بحق گردید بست ۲۹ و نہ رجب المرجب بود کہ این واقعہ پیش آمد انا للہ وانا الیہ راجعون

قطعہ تاریخ وفات

عابد و زاہد مجاہد واقف سر خدا ÷ رہنما و پیشوا و مقتدا و پارسا ÷ ہم زوسے یاد خالق تا کہ در عالم بماند شاہ باچھو
حیف ایدل وا دریغا حسرتا ÷ آن در درج شرافت وان مہ برج علا ÷ آہ از دارالفنا بگذشت در دارالبقا ÷
سال تاریخش برآمد گر ہوس داری بجو ÷ از سر رنج و غم و محن و غنا زاری ما
۱۷ ۱۲ھ

شاہ غلام علی فنصوری مداری

مردے بود معمر ارادت از والد خویش میداشت موسوم بہ چھیدا میان واز مسکین میان سند
اجازتے بود در برزخ محمدیہ ہشتاد و چند سال ماند حتی کہ میانش دوتا شدہ و بچون شکل گردیدہ
روزی پرسیدم کہ چند مدتیست کہ بحلقۂ ارادت درآمدی واین برزخ پسندیدہ گفت زاید

از هشتاد سال در زمره غلامان آنجناب آمده ام زبانی شاه غلام علی شنیده شد که میگفت که وقتی بسبب
انبساط شاه مسکین میان نزدش برسید و گفت ای غلام علی شاد باش پسران تو فوت خواهند شد و تو مثل
من خواهی گردید ایشان برخاسته تعظیم بجا آورد و گفت الحمد لله بسبب و چشم منظور نمودم چه جای که گاهی
تاسف اولاد بخاطرش راه یافته باشد فی الواقع بندگان خدا همچنین باشند۔ عجب مرتاضی بود۔ وقتی
در موضع نو دیا ضلع لکھیم پور رسید بوقت نماز عشاء مریدان و معتقدان را شریک جماعت نیافت
پرسید باعث عدم حاضری شان چیست گفتند که امسال کودرم درین موضع بسیار پیدا شده است
همگی درودن و مالیدنش مصروف اند گفت چه درین موضع کودرم باز پیدا نخواهد شد پس ازان تاریخ
در انجا هر چند سعی کرده شد مگر کودرم پیدا نشده همچنین حکایات از وی معروف است عمرش
یک صد و ده ساله بود تاریخ وفات بیست و نه شوال سنه ۱۳۱۷ھ

شاه عبد اللطیف ارغونی

بزرگی بود در مشایخ متاخرین وقتی بعالم سیاحت بموضعی رسید از مضافات گورگاوان در انجا رخت
اقامت انداخت مریدانش بخدمتش نرسیدند و چندان التفاتی هم نکردند از ساده وضعی حال بزرگیش
نکرده ارادت هم دلیشی دیگر آورده رسوخی افزوده بودند و از ینجانب انحراف ورزیدند بر کجروی
شان مکدر شده ارشاد کرد که نام این موضع چیست کسی گفت (کهور) گفت (بان تاچین کهر) و راهی
بیمود از فرمان آن سیف زبان آن دیه در تباهی آمد و ویران گشت و طاوس بکثرت پیدا شدند
و هر چهار سوی اسی رقصیدند و جز صدای دلاویز شان ندای دیگر نیامدی چنانچه آن مقام ضرب المثل شد
و از آبادی اثری و نشانی نماند سکنای آن دیه بجای دیگر گریخته متفرق و سراسیمه شدند آخر چون بخت خفته
شان بیدار شد بشاطر او شان خیالی پدید آمد که باهم مشوره باید کرد چنانچه بمقامی یکجا شده گفتگو ها کردند

کہ این ادبار بر ما ازانست کہ با پیر و مرشد خویش بے ادبیہا کردہ ایم پس صلاح کار درانست کہ بخدمتش برسیم و بپایش درافتادہ عفو تقصیر خواہیم چنانچہ اکثری ازان تہیہ سفر نمودہ بمکنپور حاضر شدند و بقدمش درافتادند و عفو تقصیر خواستند پس راضی و خوشنود ہمراہ بردند و بعد طے مسافت در ہمون موضع برسیدند وایستادہ شدہ فرمود کہ نام این موضع چہ بود گفتند (کہور) ارشاد کرد (بسے گھنگور) و ہمونجا قیام کرد پس ازان تاریخ آبادی ترقی پذیرفت و ساکنان آنجا باندک مدت یکے از اہل دول شدند و ہنوز آباد است و این حکایت ہنوز زبان زد مردم آندیار است تاریخ وفاتش دوازدہ رجب المرجب

ذکر شاہ نجیب اللہ متولی ارغونی المداری

ایشان عروج از خدمت جاروب کشی یافت در اوایل شوقے و عشقے دامنگیر حال وی شد بوقت شب بیرون از خانقاہ شریف جاروب کشی مے نمود رفتہ رفتہ ازین خدمت بجناب حضرت قطب المدار چنان مقبول افتاد کہ خود بخود در بستہ بر وے بکشاد چنانچہ ہمہ شب ہمین مشغلہ مے داشت و بدربار گہ مے رفت بتجدید غسل و تبدیل لباس جاروب کشی می نمود چون عالمگیر ثانی وقتے برائے حصول شرف زیارت اقدس قدس سرہ بدتمال برسید و از ایشان دوچار گشت گفت السلام علیک فاخلع نعلیک عالمگیر جواب دادہ معًا نعلین از پا دور ساخت و مصافحہ نمود۔ و گفت از آداب خانقاہ مطلع فرما چنانچہ ایشان وی را برقبہ انور راطہر رفتہ فاتحہ خواندند و از زیارت مزار فائض الانوار مشرف کنانید عالمگیر از کمال نیازمندی و رآندم ہیچہ کہ باخود داشت نذر کرد قبل ازین آحمد شاہ حاضر آستانہ فیض کاشانہ شدہ بود و راندم بہنشاہ صاحبزادگان متولی روضہ اقدس قرار یافتہ بود پس وے ہم بہ پسندید و یک قطعہ فرمان بنام وے بنابر تولیتش بنوشت کہ درینجا نقل کردہ مے آید متولی بہ آقاء نامدار خویش عجیب معاملت میداشت بوقت جاروب کشی بروی سلطان و درستہامی بار یدہشتیکہ

ضرورت می شد جاروب را جانب فلک دراز میکرد پس مبلغ مے بارید ورا ندم می گفت مبلغ رود و درست بازمعًا درست بارید ن میگرفت و جمع میشد و آن مبلغان و دستها را صرف ما یحتاج مینمود و شبانه روزاز لنگر خانہ اش طعام برابر تقسیم مے شد آخر بمقابلہ مقبرہ انوراطہر مقبرہ دیگر تیار ساخت و با یام عرس اندرونش مے نشست و مریدان و معتقدانش با یمای وے نذور و فتوح برآن گنبد تصدق مے کنند وہر کہ تعرض مے کرد کہ این بے ادبیست کہ ہمسری کہ با آقا خویش میکنی میگفت کہ آن مقبرہ جد منست و این مقبرہ خلف وی است پس ازین بے ادبی معتوب شد و بذلت و خواری بعذاب گوناگون مبتلا گشت و دران حال دنبلے باندامش پدید آمد و درو ے کرمہا افتادند چون کرم ازدے بدر شدی بگرفتے و باز در ہمون زخم نہادی و بگفتے کہ اے کرم کجا میروی رزاق مطلق روزے تو درین زخم نہادہ است چرا میروی دشب و روز از غایت سوز و گداز این دوہا کہ از تصنیف اوست بخواندے و عذر بدرگاہش کردے

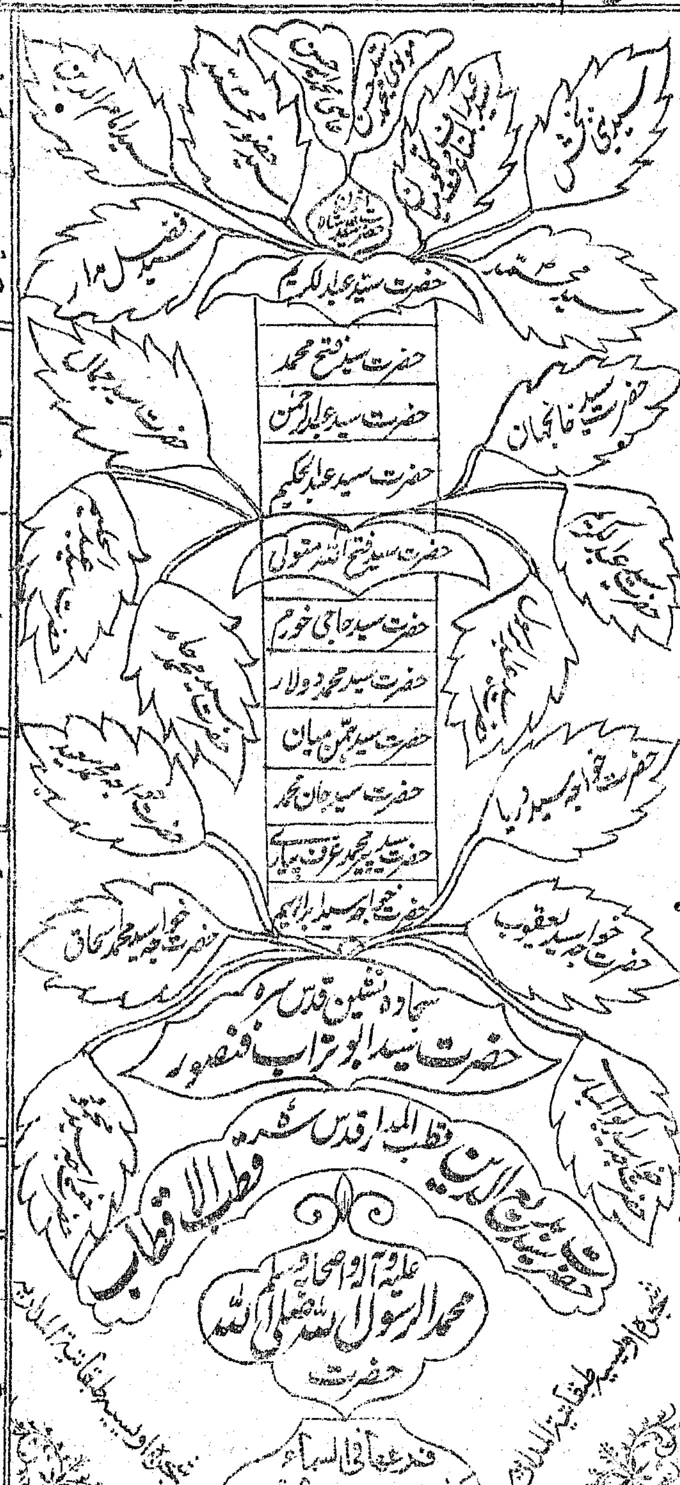
دوھر

سائین تیرے ردسبے سی پوچھت ناہین کوئی		دُر دُر کرین سہیلیان مین مُرمُر دیکھون توئی

دوھر

اوروں کے تو اور ہین اور میری تم تک دور		جیسے کاگ جہاج کے جن کو اور ٹھور

بالآخر این دوہا بآنجناب قدس سرہٗ مقبول افتاد و ازان دنبل صحت یافت و از عذاب محتاجے و غیرہم رہائی گشت و باز بخدمت جاروب کشی برسید مگر آن عروج نرفت و آن مقبرہ کہ بنا کردہ بود گندیدہ و در ساخت این دوہا مذکورہ بنا بر حل دشواری ہا اثرے دارد ہر کہ بعد از نیم شب بخضوع و خشوع بخواند و بجناب حضرت قطب المدار رجوع آرد از مشکلات نجات یابد بحرمت النون والصاد و الہ الامجاد وفاتش بتاریخ ہفتم رمضان المبارک گردید مزارش در مکنپور


حضرت سید عبد الکریم
حضرت سید فتح محمد
حضرت سید عبد الرحمن
حضرت سید عبد الحکیم
حضرت سید فتح اللہ متول
حضرت سید حاجی خورم
حضرت سید محمد دولار
حضرت سید حسن میان
حضرت سید جان محمد
حضرت سید محمد عرف پیارے
حضرت خواجہ سید ابراہیم
حضرت خواجہ سید یعقوب
حضرت خواجہ سید محمد سجاد
حضرت خواجہ سید دریا
حضرت سید جمال
حضرت سید فاضل جہان
سجادہ نشین قدس سرہ
حضرت سید ابو تراب فنصورہ
حضرت سید بدیع الدین قطب المدار قدس سرہ
قطب الاقطاب
حضرت محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
کشجرۃ طیبۃ اصلہا ثابت

منہم حضرت سید ابوتراب خواجہ فنصور قدس اللہ سرہٗ

اورنگ نشین بازیب وتزئین سجادہ نشین حضرت سید بدیع الدین محبوب رب غفور سید ابوتراب فنصور طویل العمر بود وہفت پسر داشت در اولاد امجادش اکثر ذی جاہ اہل اللہ بودہ اند سلسلہ کہ از ایشان نافذ گشتہ ملقب خادمان ثالیست درین زمرہ بسیاری صاحب تجرید وتفرید وبعضے متاہل بودہ اند چنانچہ الی الان ازان سلسلہ جا بجا رونق افروز اند پس بسبیل تذکرہ برخے ازان برموقع ومحل ذکر کردہ خواہد شد انشاء اللہ تعالی وقتیکہ حضرت قطب المدار از وطن مالوف ایشان را ہمراہے خویش آوردہ بودند چنان منظور نظر ومد نظر داشتند کہ گاہی مفارقت گوارا نفرمود چنانچہ بعد وصالش ہم اولاد امجاد ہر سہ خواجگان را بجز حاضری آستانہ اشرف اقدس اجازتی ندادند ایشان ہم بفشاء آنحضرت ہنوز بر آستانہ شریف بفقر خویش بسے دارند وبذکر حق جل وعلی اوقات عزیز میگذارند این اشعار دل آویز جامع حقایق ومعارف کہ درینجا نقل کردہ مے آید از تصنیف اوست

من سر خدائیم کہ شہباز جہانیم	من عاشق خویشیم بناسوت نشانیم
من سر خدائیم کہ ہست ازانیم	من کان الستم کہ در ذات جہانیم
من مظہر توحید خدائیم خدائیم	ہم ظاہر ہم باطن در ہر دو سرائیم
من بر در توحید خدا ہیچ ندانیم	جز عشق ندانیم بجز عشق نخوانیم
من عشق بقائیم درین دہر فنائیم	در خاک ظہوریم ولی گوہر کانیم
من جای نداریم بہر جای قراریم	من مرغ علویم کہ ارکان جہانیم
من شاہ سواریم کہ بر مرکب نوریم	ہمای کہ بتازیم ہمہ جاے روانیم
من کافر ہر تار سر زلف تو گشتم	ایمان بتو دادیم دران امن امانیم

من یار پرستیم بجز حق نپرستیم — من گم شده گانیم ندانیم که آنیم
من آب حیاتیم که از چشمۂ خضریم — من عشق حقیقیم که در دیده چکانیم
من کسوة که معنیم که معنی نشناسیم — در پرده تماشیم بمعنی همانیم
من محو بذاتیم که در ذات مداریم — من مفلس تجرید چو قلاش نشانیم
من کفر صحیحیم باسلام مقریم — زین وصف ظهوریم نه اینیم نه آنیم
من رند خراباتم بمیخانه درآئیم — در کنج نشستیم که آن گنج نهانیم
من اهل سماعیم بهر سوی برقصیم — در زمرۂ رندان بخدا چونکه ترانیم

حضرت سید ابوتراب قنفور را غلامی بود موسوم به اظهر الدین یکے از برگزیدگان جناب رب العزت معمولش بود که اوقات عزیز را بخدمت مهمانان و حاضران آستانہ فیض کاشانہ آنحضرت گذاردے وساعتے آرام نگرفتے وقتے حضرت اقدس خواست که آزاد کند بیاشفت و گفت خطایم چیست که از من متنفر شدی و عتابی فرمودی که از شرف غلامی و خانه زادی آزادی لپسندی والله حیاتم وبال جان خواهد گردید۔ آقایم غلامی این آستانه به از تخت و تاج شاهانه در اطاعت و محکومے حضرت ماندن۔ افضل از حکمرانی هفت کشور کردن است زهی نصیبم که خدمت آنحضرت نصیب گردد و خوشا طالع همایون که بقربت ماتم و بیست سال بدین منوال عمر عزیز گذرانید وقتیکه زمانه قرب و وصال ایزد متعال فرارسید بخدمت فیض موهبتش بشتافت و عذر خدمت خواست و گفت هیهات هیهات حالا ازین سعادت خدمت دور افتادم آنچه که به بستر این خاک آستانه یافتم والله کم کسی بسجادگی یافته بود از آن تاریخ معتکف شد و کسی را بخود راهی نداد و ترک غذا نمود هر که بر در حجره اش چیزے بروی نگرفتی شخصے موجب تنفر دریافت بخندید و گفت طالب را جز طلب خویش طلبی نباید و فی الحقیقت سوای محویت هیچ نماند چونکه مطلوبم دیگر است

لهذا خبر و وقتی نیست که آب در دیده بگردانید و گفت ای وای غلام آستانه مداریه گویا نم و محتاج غذای ناسوتی باشم ای آه جز طلب محبوب طلبم و سوائی دیدار حق غذا ایم باشد ای عزیز عاشق را عشق باید که از کمال عشق از هستی خویش در رفته و محو وی گشته عین معشوق شود چنانکه گفته اند

گفت او گفته الله بود ‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌ گرچه از حلقوم عبد الله بود

یعنی هر که از خود رسته لا ریب بوی پیوسته عین معشوق شود و در روی صفاتش پدید آید و وی تا نه و هم معشوق و هم عاشق یکی گردد اگرچه بظاهر دیگر نماید این نکته اهل مذاق می داند عاشق بیچاره چه نصیبه آخر بعد چند ایام جان بجان آفرین بسپرد و زیر قدمش بیارمید

ذکر خواجه سید ابراهیم قدس الله سره

ایشان خلف و خلیفه حضرت سجاده نشین خواجه فنصور است هفت برادر بود از همه بزرگ تر بود است مناقب عالی داشت وقتیکه ز حضرت قطب المدار صاحب سجاده را دعای اولاد داده بود دران چای تعویذی هم نوشته مرحمت فرمود و ارشاد کرد حینیکه پسر کلان بسن تعلیم رسد اول این تعویذ پیش وی دهی بعده چیزے دیگر بخواند چنانچه همین طریق بعمل آمد پسر کلتش بر همه علوم تبحر حاصل گشت تلمذ از پدر عالی قدر سید اشت گویند که یکی از اقطاب بود و دستوری چنان بود طالبیکه در رانجمنش میرفت تارک الدنیا شده می آمد فی الواقع

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند ‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌ وانکه این کار ندانست دران کار بماند

بعد زمانے شخصی بتبدیل هیئت امارت نموده پیش وی رفت فرمود این جاه و حشم که حاصل است تا کے یاری و دستیاری تو خواهد کرد آخر از بیکسے و ناکسے بحالت غربت زیر زمین مدفن است و آنکه پیش فقیر آمدی برائے چه

درکیشش جانفروشان فضل و هنر نزیبد　　اینجا نسب نگنجد اینجا حسب نباشد

ازین کلام فیض انجام بروی حالتی و عبرتی طاری گشت همه جاه و نعم را خیر باد گفته بزمرهٔ ارادت کیشان درآمد

پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید　　احوال از چشم دو بین در طمع خام افتاد

حق جل و علی هر کرا خواهد بزمرهٔ خاصان خویش درآرد و بخدمت این حضرات والا درجات برساند تا حجاب ظلمانی بیمن فیض و کرم این طایفه از پیشش در رود

آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه　　کیمیائیست که در صحبت درویشانست

ششم خواجه سید محمد عرف شاه پیاری قدس سره

ایشان را یگانهٔ آفاق توان گفت روزی مجذوبی سیر کنان از جای آمده بایشان دوچار گشت فرمود خیر باشد از کجا رسیده و کجا خواهی رفت گفت سفری در پیش است شما چرا وقت می گذارند فرمود کاری در پیش دارم چندی قیام فرمائید هنوز هفته عشره بمیان نیست و فرمود

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار　　بگذارند و خم طرهٔ یاری گیرند

آن مجذوب محظوظ شده مقیم گشت و قبل یک روز از حج بزور طی الارض در مکهٔ معظمه حاضر گشته از احباب و اصحاب ملاقی شدند و بعد فراغ حج روزی در حجره نمایان شدند و بپاس خاطر مریدان و عزیزان هدیه‌ها که آورده بودند حواله نمودند حاضرین جلسه التماس کردند که یا حضرت ازین تشریف بری ساحی انتشاری بخاطر ما راه یافته بود که حضرت کجا تشریف برده بودند حالا از رونق بخشی گرامی اطمینانی دست داده و ابتهاجی رو نموده الحمد لله علی احسانه فرمود که برای طواف کعبه و زیارت بزرگان رفته بودم مریدان عرض کردند که یا حضرت اگر ما را نیز ازین نعمت معطل نگذارند از الطاف مربیانه چه بعید باشد گفت ان شاء الله تعالی چنانچه بسال

آینده اینهمه کسان راهمون طریق در مدت قلیل مشرف بیج ساخت تاریخ وفات دوازده جمادی الاول

منهم خواجه سید شاه خان محمد قدس الله سره

مسند آرای بزم صدق صفا متکی اریکه تسلیم و رضا منهاج الشریعت سراج الطریقت هادی دین احمدی مهدی طریق محمدی آنحضرت قدس سره در ابتداء از علم ظاهر فراغ یافته باب علم بر طالب علمان مفتوح ساخت و سلسله درس تدریس آغاز نهاد مدتی این شغل داشت وقتی از اوقات بر مزار فایض الانوار حضرت قطب المدار رفته فاتحه میخواند که ندای غیب رسید که ای سید تا کی در کان یکون مانی و رجوع با صل خویش نکنی خدمت سجاده بنام تست وی قدس سره ازین ندا متحیر شده بخدمت پدر بزرگوار که سن رسیده و جسم اطهرش از زهد و ریاضت پوسیده بود حاضر گشت و از ندای غیبی اطلاعی بخشید بالتفاتی تمام گفت ای نور نگارم

غم دنیای دنی چند خوری باده بخور	حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

ازین کلام موثر شد و همه تعلیم و تعلم را ترک داد و بخدمت اقدس پدر بزرگوار حاضر گشته دست بیعت داد بعد انقضای چند ایام چون پدرش را زمانه وصال محبوب حقیقی قریب سید ایشان را جانشین خویش ساخته رحلت فرمود چنانچه بر سجاده پدر عالی قدر خویش متمکن شده داد زهد و ریاضت ورداد و سلسله تلقین و ارشاد آغاز نهاد - وفات ایشان بتاریخ بست و چهار ذیقعده گردید

منهم خواجه سید احسن

این والا دودمان از اهل عرفان بود بحالت لی مع الله اوقات عزیز گذار دی و در استغراق محو در محو شدی از دنیای دنی اعراض نموده رو بفقر و فنا آورده گوی سبقت از همرضان زمانه در ربوده

ویکے از اولیاے ہند نامی شد صاحب خارق بود خلف وخلیفہ پدر خویش ست آوردہ اند کہ از
اوایل شاہ ہمن احتیاط باکل حلال ملحوظ خاطر میداشت ومریدان خویش را اول راغب باین نمودہ
بیعت میکرد واکثر صحبت بمسکینان وفقرا میداشت ودر اخفای طاعات جہد بلیغ مینمود واکثر مریدان
وی صاحب نسبت بودہ اند ودر اہل اللہ معروف است در کمتر زمانہ بتوجہ شیخ عروج گرفتہ میگویند
کہ روزی یکے از مریدانش بمسجدی میرفت بیوہ زنی برای یک سبوچہ آب استدعا کرد وے اعراض نمودہ
بمسجد رفت ونماز ادا کرد وچون جناب ایشان رسیدند از ان ضعیفہ استفسار نمودند چرا نشستہ
گفت برای آب سبوچہ از دستش گرفتہ پر از آب کرد وازان مرید گفت کہ ہر روزہ آن ضعیفہ را
دو سبوچہ آب پر کردہ برسانے ناغہ نکنی روز دیگر فرمود کہ اے طالب از دست نفس نافرجام
چون بیخبر شدی وچرا غفلت ورزیدی چہ از دستش رہای یافتی ومطمئن گشتی ازین خرقہ ودستار
کہ پوشیدہ چہ بدست آری مشقت بر خود اختیار کن وہر چہ وے گوید خلاف آن بعمل آر تا راہے
ازان عالم در قلب تو کشادہ گردد ازان تاریخ وی چنین کرد بعد چند مدت یکی از اہل ورع شد انتہی
فی الواقع این نفس بد کیش سخت کافر ست انسان را بکفر رساند بلکہ کافر سازد وآنکہ با وی سختے
پیش آید وبر گفتہ وی عمل نکند زود بمقصود برسد وبجناب حق جل وعلی رسوخے بدست آرد چنانچہ
حضرت امام غزالیؒ گفتہ کہ حضرت طلحہ روایت کند کہ مردی خود را برہنہ کردہ بر سنگ وریگ گرم
مے گشت ومیگفت ای مردار شب بطال بروز تا کے از تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
آنجا رسید گفت چرا چنین کنے گفت نفس مرا غلبہ میکند گفت درین ساعت درہای آسمان برای تو
بکشادند خدا تعالی با فرشتگان بتو مباہات میکند پس اصحاب را گفت زاد خود از وی برگیرید ہمہ
میرفتند ومی گفتند مارا دعا کن او یک یک را دعا میکرد آنگاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
گفت ہمہ را بجمع دعا کن گفت بار خدایا التقوی زاد ایشان کن وہمہ را بر راہ راست بدار رسول اللہ

صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم گفت بار خدایا او را تسدید کن یعنی دعائیکه بهتر بود بزبان او ده انگاه گفت بار خدایا بهشت قرارگاه ایشان کن و مجمع از جمله بزرگان بود یکبار بر پای نگریست زنی را دید عهد کرد که هرگز نیز بر آسمان ننگرد و احنف ابن قیس شب چراغ بر گرفتی و هر ساعت انگشت را بچراغ داشتی و گفتی فلان روز فلان کار چرا کردے و فلان چیز چرا خوردے اهل حزم چنین بوده اند که دانسته اند که این نفس سرکش است اگر عقوبت نکنی ترا غلبه کند و هلاک شوے و آن بسیاست بوده اند

اسیر عشق شدن چارهٔ خلاص من ست	ضمیر عاقبت اندیش پیش بینان بین

منهم خواجه سید محمد دوارمتولی قدس سره

آن وحید العصر متولی روضهٔ قطب المدار بود از فیض بے پایانش جهانی ذخیره اندوز سعادت و عالمی مستفیض مکرمتش گردید روزی بر آستانهٔ اقدس حاضر بود که شخصے سوال کرد که مدتیست تمنائے زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم دارم الا صورتے بدست نیامد که مشرف بجمال بیمثال شدمے اضطرابی و اضطراری دامنگیر است که چنان نشود که اجل فراگیرد و مرا ازین نعمت محروم دارد شما از تلطفات سامے چه بعید که این گدای بینوا را بمجلس مقدس آنجناب صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم رسانے

تلقین درس اهل نظر یک اشارت است	کردم اشارتے و مکرر نمے کنم

فرمود برو که بسعی مستقیم شو چنانچه شبانگاه درخواب رفت و بمجلس اقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم حاضر گشت آنحضرت بوے متوجه گشته فرمود که شاد باش علی الدوام حاضری تو خواهد شد بوساطت غلامی رسیده که پاس وے منظور است پس قدمبوس شد بامدادان

وی حاضر خدمت شد ارشاد کرد که ای بخت بلند دیدی آنچه ندیده بودی و رسیدی بآنکه نرسیده بودی حالا چه میخواهی گفت غلامی جناب فرمود بغلامی آقا رنامدار مقبول آمدی بخدمت خویش داشتن سوراد بیست برود متوجه باهل وعیال شو چنانچه مرخص شده شادان و فرحان دست بپه عازم وطن شد یک قطعه فرمان شاهی مشعر معافی بکنپور بنام وی بنظر راقم السطور گذشته و فاتش نوزدهم شعبان

منهم خواجه سید حاجی خورم

ایشان از اتفاقات در اوایل عمر از خانه بیرون رفتند و در مکه معظمه حاضر گشته مشرف بحج شدند چونکه سیاره همایون داشت مشغول بدرس شد و از علم بهره اندوخته بکنپور مراجعت فرمود و اوقات مبارک بعمده ترین احوال بسر نمود امرا و سلاطین معاملات خویش بوی رجوع می آوردند مسجد عالمگیری از اهتمام وی تعمیر گشت خلف و خلیفت والد ذوی الاحترام خویش است چون لباس فانی بوسیده دید بتاریخ بست و پنج محرم الحرام گذاشته واصل بحق گشت انا لله وانا الیه راجعون

منهم خواجه سید فتح الله متولی

بزرگی بود از قدمای متقین به صلاح و تقوی آراسته متولی آستانه حضرت قطب المدار قدس سره در عهد اکبر شاه بود وقتی اکبر شاه از وی ملاقی گشت و التجای دعای اولاد کرد و رجوع بوی آورد چنانچه بدعای گرامی صاحب ولد شد یعنی نور الدین جهانگیر تولد گشت یک قطعه فرمان از جانب والده وی مریم زمانی بنا بر معافی اراضی برای مدد معاش نوشته بنام اوست قدس سره این اراضی نیز از سابق الایام یعنی از زمان ابراهیم شرقی معاف بود پس همون اراضی بقدر حصه ایشان در عهد شاه معاف نموده شد جانشین پدر والاگهر خویش است معاصر وے در مکتوبات تذکره وی کرده وحسنت

خوبی بعرض بیان درکشیده چنانچه درمقدمه استفسار اصطلاح لفظ خدا مکتوبی که سبق نقل کرده شد در وی ذکر وی نموده اند ومناقبش انشا فرموده زیاده طول بیان گنجایی ندارد تاریخ وفات بست وسه رمضان المبارک

منهم خواجه سید عبدالحکیم

دانای رموز الفقر فخری حکمت آموز شریعت محمدی سالک مسالک شریعت و طریقت ناسک مناسک معرفت وحقیقت صایم الدهر وقایم اللیل بود عمر عزیز بحسن خوبی و خوش اسلوبی بسر برده کشتی تمنای خویش در بحر فنا انداخته شناور گشته روزی در مجلس وی ذکر عشق رفت در جوش آمده غزل حافظ شیرازی برزبان آورد

غزل

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی | تا راه بین نباشی کی راهبر شوی
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق | هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی | تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد | آنگه رسی بدوست که بیخواب و خور شوی
گر نور عشق حق بدل و جانت اوفتد | بالله که آفتاب فلک خوبتر شوی
از پای تا سرت همه نور خدا شود | در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی
بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود | در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
گر در سرت هوای وصال است حافظا | باید که خاک درگه اهل بصر شوی

ازین کلام برحضار مجلس کیفیت وحالتی پدید آمد حتی که اکثری ازان مدهوش گشتند پس مدتی داد ریاضت ومجاهده داده وخلق الله را رهنمونی نموده واصل بحق شد

منهم خواجه سید عبدالرحمن

ایشان در اوایل حال بزاویه خمول و گمنامی میکوشیدند سلیم و حلیم بود اکثر بخانقاه میر شمس الدین حسین عرب بخشی حضرت قطب المدار معتکف میماندند و ابتداءً در سیر و سیاحت از صحبت فقرا حظی کافی و بهره وافی برداشته آخر بخدمت شیخ الطریقت برهان الحقیقت یعنی پدر عالی قدر خویش حاضر گردید و در ریاضت و مجاهده کوشید حتی که منظر والا گردیده جانشین وی گشت

تعالی الله زهی ذاتی که تا نیرنگ هستی یافت	صفای جوهر پاکش دم از پرهیزگاری زد

خلیقی بود که از حسن اخلاقش در مریدان آن سلسله اثری پدید آمد که هنوز از ایشان بوی خلق محمدی می آید و فیض صحبت شان ظلمت نفاق از قلب اهل نفاق می زدایند و نهم جمادی الاولی بود که رخت هستی ازین کاخ بی بنیاد بربست انا لله و انا الیه راجعون

منهم خواجه سید فتح محمد

شب بیدار تهجد گذار صابر و شاکر پاکیزه صورت فرشته سیرت شیخ الوقت بود روزی در مجمع کفار برسید و برای ادای صلوٰة ببانگ بلند اذان گفت و مشغول نماز شد همگی یورش کرده قریب جناب قدس سره برسیدند و آهنگ هلاک فرمودند چون آنحضرت روی بسلام گردانیده و بنظر قهر سوی اوشان نگریستند یکبیک گردنهای اوشان برگشته رو به پشت کشیدند همه مضطرب شده به پایش در افتادند و عفو تقصیر خواستند ارشاد کرد که اگر در حلقهٔ اسلام گردن اطاعت فرود آرید چه عجب که ازین هلاکت باز مانید چنانچه آن گروه پرخاش جو مطیع اسلام شدند و کلمهٔ طیبه بر زبان آوردند آخر بحالت اصلی باز آمدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی گردید مزار پر انوار در بهان باغست انا لله و انا الیه راجعون

منهم خواجه سید عبد الکریم

حضرت ایشان کم سخن سکوت پسند زاویہ گزین بودند از اختلاط خلق متنفر در ذکر و فکر اوقات شریف بسر میفرمودند روزی از عم فقیر شاہ عبد المناف عرف شاہ کلّو میان مخاطب شدہ ارشاد کردند

بطبعم هیچ مضمون به ز بیت بستن نمی آید ‌‌‌‌‌‌ خموشی معنئی دارد که در گفتن نمی آید

چنانچه امام غزالی رحمة الله علیه نقل کرده که حضرت عیسی علیه السلام گفت عبادت ده است نه خاموشی و یکی گریختن از مردمان و رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم فرمود هر که بسیار سخن بود بسیار سقط بود بسیار گناه بود آتش بوی اولی تر انتهی ربیع بن خثیم هشت سال حدیث دنیا نکرد چون بامداد بر خاستی قلم و کاغذ بنهادی و هر سخن که گفتی نوشتی و شبانگاه حساب آن با خود کردی و بدانکه اینهمه فضل خاموشی از آنست که آفات زبان بسیار است و همیشه بیهوده از سر زبان می جهد و گفتن آن خوش و آسان بود و تمیز کردن میان بد و نیک دشوار بود و بخاموشی از وبال آن سلامت ماند و دل و همت جمع باشد و بفکر و ذکر پردازد انتهی پس انسان را باید که زبان خود را نگاه دارد از قلب مخاطب ماند تا باندک زمانه صاحب دل شود - ایشان خلف و خلیف والد خویش است خدمت حاضری آستانه تا عین حیات بر خود واجب دانست خادم آستانه گفتن زیبا است و عاشق مدار نشستن سزا است هفت پسر داشت یک مبلغ و چهار آنه بتوجه آقا و نامدار بلا ناغه از دست غیب حضرت شاه مدار در خانقاه بجای نهاده وصول می شد و بصرف اهل و عیال می آمد باد اهم از مستغنی المزاجی بسر اوقات می فرمود عمر شریفش کم و بیش نود ساله بود در سنه یکهزار دو صد و شصت و هفت هجری بتاریخ بست و نه صفر واصل بحق شد مزارش در باغ جد خویش موسوم به باغ فتح الله متوسل است مریدان وی همون طریق پسندیده و در خموشی لطفی و حظی بر گرفته اند

منهم خواجه سیّد شاه آخون

مدت العمر در زهد و ریاضت بسر فرمود عادتی بود که از یک پاس آخر شب بمسجد رفته و از نماز تهجد فراغ یافته مراقب میماند بعد از ان نماز فجر با جماعت ادا کرده و از ورد و وظایف فارغ شده بتلاوت قرآن مجید و دلایل الخیرات اشتغال میفرمود من بعد بخانقاه و الاجاه حاضر گشته و فاتحه خوانده بخانهٔ تشریف ارزانی میفرمود و طعام نوش جان کرده خواب میفرمود و نماز پنجگانه با جماعت ادا میفرمود باقی وقت در تعلیم طالب علمان بسر میشد ذاکری و شاغلی بود ولادتش در ۱۲۳۵ھ بروز پنجشنبه گردید سه روز قبل از وفات بعد نماز فجر همراه برده بخانقاه رسید و کلمات رخصتانه در حضور حضرت معروض داشت و واپس شده همه خورد و کلان را طلبیده و وصایا نموده متعلقین خویش را بخدا سپرده و گفت هر کرا هر چه گفتن و شنیدن باشد بگوید باز موقع گفتگو نخواهد ماند چرا که من از مشغولی دنیا علیحدگی خواهم جست پس خموشی ورزید و بیاد حق مصروف شد وقتیکه روح از کالبد بیرون شدن خواست از دهنش ندای الله برآمد و باز دم به قالب خاکی مراجعت نکرد عمر شریفش شصت و پنجسال در سنه یک هزار و سه صد و یک بماه ذی الحجه بروز جمعه بعد نماز فجر ازین سپنجی سرای سفر آخرت فرمود مزارش در مکینو لب دریای ایسن بود بایین مزارات دیگر شهدا طغیانی دریا قبرش را مع قبرهای شهدا بشکست و دریا برد شد

امام الملت والدین سیّد امام الدین

خلف سید شاه عبدالکریم قصوری مرد کریم بود کریم و رحیم مثل پدر عالی قدر خویش بخت بلند سکوت پسند بجز سلام سنت الاسلام گاهی سبقت در کلام نمیکرد عمرش قریب صد سال بود

دایا درا خفای طاعات میکوشید بوقت وصالش این فقیر بحضورش رفت و عرض کرد که بابا
من هیچ نمیخوری گفت بلی جلیبی بیار که پسرش مسمیٰ فضل رسول ببازار رفت و جلیبی پیش آورده
گفت چیست عرض کرد جلیبی آورده ام. گفت چکنم حالا مرتیان مرا خورانیده اند جلیبی تو بچکار آید
من این ماجرا معائنه کرده بکارے مصروف شدم که خبرم رسید که بابای شما درین وقت هذیان
میسراید که پیشش رسیدم و دیدم که میگوید ای مسلمانان شرمی ندارید که این هردو را ازین
جمع دور سازید از صورتش نفرت می آید و کدورتی فزاید بعد از ساعتے سکون بگرفت گفتم که این خشم
وغضب بر که بود گفت شخصے بود عمامه سرخ بر سر بسته بصورت پیاده سرکاری پیشم آمد از صورتش
سخت نفرت پدید آمد در آنوقت مجمع مسلمانان هم بود و از ان مسلمانان مخاطب شده میگفتم که این مجسم
شیطان را از پیشم جدا دور می کنید و در خود راهی بدهید. اے عزیزان آن شیطان لعین بود میخواست
که بوقت مرگ من بیکس را پریشان سازد. الحمد لله که بتصدق دستگیری محبوب کردگار حضرت
قطب المدار گذری نشد و از دور دفع گردید حالا از شما رخصت می شوم و بخدا حواله کنم و بذکر کلمه
طیبه متوجه شد و بماند هم جان بجان آفرین بسپرد بتاریخ هشتم رمضان المبارک بروز ادینه
این واقعه رو نمود انا لله و انا الیه راجعون

یکتای روزگار عاشق کردگار رشید فضل مدار فنصوری مدارے

عجب مرتضی بود. از کثرت ریاضت و مجاهده نحیف و ضعیف شده بود و گاهے بر لاغری اندام
خویش رحمی نخورده و بتقلیل غذا اکتفا نموده مدت العمر بزهد و تقوی بسر فرمود و بصحبت مجاذیب
روزگار اکثر اوقات عزیز میگذرانید وقتیکه زمانه وصال محبوب حقیقی قریب رسید در مرض الموت
بمرض [illegible] مبتلی گشت از اکل و شرب متنفر شد با وجود اینهمه نقاهت بزور قوت روحی اوراد و وظائفش

ہر چہ واقع نشد چنانچہ بوقت وصال محبوب حقیقی فقیر ہم مع دیگر کسان بخدمتش حاضر بود دیدم
کہ ہمہ دم دوزانو رو بقبلہ نشستہ بشغل عروج و نزول مشغول مے بود و یکسے متوجہ نشد در
ہمین عروج و نزول طایر روحش بآشیانۂ قدس پرواز نمود بتاریخ یازدہم ربیع الاول بروز
شنبہ ۱۲۹۲ھ بود کہ این واقعہ پیش آمد انا للہ وانا الیہ راجعون

شیر وادی فقر و فنا ضیغم بیشۂ قرب کبریا محبوب ذوالمنن حضرت دادا شیرن قنصوری المداری قدس اللہ سرہ

نام نامی سید احمد لقبش دادا شیرن شجرہ انساب و پیران طریقت ایشان بہ ششش واسطہ از
حضرت قطب المدار مے پیوندد و جلالش بحدی رسیدہ بود کہ کسے را یارای تقرب نبود چہ جائے
کہ بی اذنش بلاوقت بملاقات پیشش رفتی و مکالمہ نمودی طویل العمر بود از کثرت ریاضت و مجاہدہ
در جسد اطہرش لطافت روحے حاصل بود دایما معتکف می ماند و گاہے بسفر نرفتہ و بعزلت انزوا
گوشیدہ صاحب تجرید و تفرید و صاحب خارق بود طالبیکہ بحضورش رسیدہ واصل بحق گردید او گاہ
و خوابگاہ مکنپور جائیکہ مزار شریف است آن باغ ہم ملقب دادی میان معروفست بر مزارش
لطف حیات حاصل میشود و از فیضان عامش کاسۂ مراد لبریز میگردد فیضان بے پایانش نہایتے
ندارد در مریدان آن سلسلہ از اولیاء روزگار بودہ اند چنانچہ درآنجملہ داران مکنپور شاہ غلام محمد عرف
مشایخ صاحب ارشاد شدہ اند و یکے از خلفایش بابا لاڈو دربارے بود صاحب خارق عادات
از ایشان سلسلہ جاریست مزارش در مکنپور و در سلسلۂ اولاد امجادش ہنوز اہل فضل موجود
اند چنانکہ مولوی محمد شکر اللہ داغونے مرید و خلیفہ این دودمان تلمیذ مولوی رضی الدین

ارعنی الملکپوری و حافظ عبد الرحمن مرادآبادی است و فقیر هم کتب ابتدائی بحضورش خوانده خرقه آن بزرگوار هنوز در خاندانش موجود است بتاریخ عرس وے قدس سرهٔ زیارت میشود

امام اهل التوحید مولانا مولوی ابوسعید علیه رحمة الله المجید فنصوری قدس سرهٔ

عالمی بود باعمل خلف و خلیفه سید محمد نصیر ست بنای ورسش دهلی ست بمدرسه خانقاه والاجاه ملکپور مدرسی میکرد و طلبه هر دیار و امصار حاضر مے ماندند و طلب علمی نمودند چونکه مصارف آن مدرسه از جانب شاهان والا دودمان از سلف مقرر بود تا عهد شاهے ماند از تصنیفاتش بعض کتب بمعائنه فقیر مثل فتاوی ابوسعید وغیره گذشته و یک رساله مختصر اتبرکاً در حاشیه تذکرة الیقین حصهٔ اول نقل نموده ام شجره وی اینست مولوی ابوسعید پیر و پدرش سید شاه محمد نصیر پیر و پدرش سید عبد الحمید پیر و پدرش سید محمد سلیمان پیر و پدرش سید عبد الله پیر و پدرش سید رزق الله پیر و پدرش سید خواجه دریا سعید پیر و پدرش خواجه سید ابوتراب فنصوری پیر و جدش حضرت قطب المدار قدس سرهٔ۔ بزرگی و والائے مولوی زیاده از آنست که بتحریر در آید در خاندانش اکثر صاحب التقا بوده اند بر در خانقاه حجره ایست و روی بوقت معینه بیاد حق مشغول مے ماند و همون جا مدفون هم گشت تاریخ وصالش بست دوم محرم الحرام ست

شهید ذی جاه والا پایگاه مولوی محمد سعید الله ماه فنصوری المداری قدس سرهٔ

حسینی و جمیلی بود و اسم بامسمٰی جمال آن جمیل در عالمے ضیای بخشیده و از ماه خصائلش ماه تاباں،

منور گردیده فیضان علمش بجهالت تاریکی جهل را اکسیر کافور ساخته و طالب علمان زمانه از وی نصیبی برداشته و علم تعلیم و تعلم و قابلیت در عالم برافراشته و دوران کمترمدت رشد و ارشادش نیز بر دلهای کافران تابی انداخته و اکثری را از کفر باسلام درکشیده. سعید ازل بود که بچندین سن و سال جمیع فضل و کمال بوی جمع گشته از بدو شعور رفتار و گفتارش دلپذیر خاطر هر برنا و پیر را تسخیر ساخته چنانچه آن یگانه روزگار بشوق طالب علمی از خانه خویش بیرون رفته و جهد بلیغ بتحصیل علم نموده آخر بعد فراغ علم متوجه بوطن مالوف شد چنانچه بعد طی منازل متصل ملکن پور رسید چون ناوقت گردیده بود ناچار در قصبه ملکپور قیام ورزید که ناگاه حساد وقاحت کیش بر جوهر قابلیتش رشک و حسد بردند و عاقبت خود خراب کردند و زهر در طعامش کرده چنین اظهار کردند که والده شما این طعام فرستاده است نوش کردن بود که آن زهر کاری کارش تمام کرده پس ازین بهانه بتاریخ هفتده رمضان المبارک شربت شهادت چشیده واصل بحق گردید انا لله وانا الیه راجعون

سید شاه ابوالفتح بانگی قصوری

اذان بالحانی میداد که مصلیان را از شنیدن ندای الله اکبر اضطراری و اضطرابی پیدا می گشت لهذا باین لقب ملقب شد خوش لحنی وی معروف ست پادشاه دهلی عقیدتی میداشت و نیز از دیگر امرا وظائفش معین بود چنانچه فرمان شاهی بنام وی ست و از کوا غذات اسناد امرا و سرا ریکه معین بود واضح و لایح ست تاریخ وفات پنجم ربیع الاولی سنه ۱۲۴۳ هجری۔

سید شاه عبدالحمید قصوری

بزرگی بود خلیق و حلیم یکی از پیرزادگان ملکپور بایام غدر شهید شد مزارش در ملکپور تاریخ وفات ۹ جمادی الاولی ۱۲۷۵

سید شاه غلام حمزه قصوری

خدمت آستانه در حیات خویش واجب دانسته و داد زهد و ریاضت داده در هنگام غدر شربت شهادت

بچشنبه تاریخ وفات ۹ جمادی الاولی۔

سید شاه حافظ محمد بخش قصوری

خوش اوقاتی بود جز تلاوت قرآن مجید کاری نداشت در توکل از مستغنی المزاجی و فارغ البالی عمر عزیز بسر نمود
در جوار آستانه بزرگ خود بجای نرفت بتاریخ هفتم ربیع الاول رخت هستی از ینجهان برداشت انا لله وانا الیه راجعون۔

فصل ششم در ذکر مشایخ خادمان الطیفوری

ذکر حضرت مقتدای من محبوب بی غفور سید ابوالحسن خواجه طیفور قدس الله سره العزیز

ایشان را حضرت قطب المدار بر کوه چالیه متکفف فرموده بودند تا عرصه دراز دران جا
ساکن ماند وقتی جماعه فقرا بحالت سیر و سیاحت در کوهستان میرفتند که نظر ایشان
بسمتی افتاد وران جا ارتقی عجیب و فرای غریب دلچسپ بنظر در آمد گویا انوار تجلیات
یزدانی نازل می شد از سرور و مسرت متوجه آن سمت گشتند و دران جا بزرگی را دیدند
که بسجده افتاده و از عالم کن فکان بے خبر بحالت استغراق مستغرق ست سلام کردند
چون جوابی نیامد مودب نشستند و منتظر وقت شدند که کی از عالم بالا عنان توجه باین
جانب منعطف خواهند ساخت که درین انتظار شب در آمد شخصی از غیب کوزهٔ آب
در دست گرفته پیدا شد بر ایشان سلامی رسانید و طعامی پیش کرد ایشان را استعجابی دست نمود
پس آن همه تناول کردند و آن کس راهی شد روزی چند برین طریق بگذشت و در آنجا
چشمهٔ آب بود که از وی رفع ضروریات خویش میکردند روزی ایشان نشسته بودند
که آن بزرگ سر از سجده برداشت و متوجه بغسل شد و بعد طهارت مشغول نماز گردید
ایشان هم اقتدای وی کردند خوشا نصیب شان که مقتدی چنان مقتدا گشتند

وحلاوت الصلوة معراج المؤمنین دریافتند دو کس ازان میان در عین صلوة تاب تجلی جلال وجمال ایزد بیهمال نیاورده واصل بحق گشتند زیراچه ظرف قلب از وفور مسرت تجلی بتیاب شده شق گردیده وروح بمرجع خویش پروانه جمال احدیت گشت باقیماندگان مدهوش افتادند حینی که حضرت از نماز فارغ شدند ایشان رابیخود وبیهوش یافتند چون در نظر فیض اثر نور نظارهٔ پرتو جمال محبوبی که مثل انوار ظاهری آفتاب عالمی را اثر گوناگون ومنفعت بوقلمون دهد واثرے قوی حاصل بود باطن ایشان را بعد اضطرار استقلالی بخشید پس آن هر دو نعش را همچون جامد فون ساخت باقیماندگان را حسب استدعای شان بتجدید بیعت از کمال مرحمت مشمول عواطف مربیانه گردانید وگفت ایمای آقای نامدار حضرت جد امجد قطب المدار بنا بر حاضری آستانه است پس برین تختۂ سنگی که افتاده است بیائید ونشینید وچشمان خود به بندید چنانچه این طائفه اهل الله باهم جمع شدند وخود را در چشم زدن بر آستانه اقدس حاضر یافتند وآداب آستانه بوسی بجا آوردند سبحان الله این قسمی ست از لطف ونعمتی ست وهبی هر کرا نصیب شود وفضل وکرمش روی نماید ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس حضرت خواجه آن جماعه را چند مدت در صحبت فیض بخش خویش داشته مرخص فرمود وخود بدولت حاضر آستانه ماند روزی نظرش بر حباب دنیا فتاد رو گردانیده متوجه به عالم بقا شد انا لله وانا الیه راجعون ۵ سلسله که از ایشان نافذ گشته بلقب خادمان نامی ست قطعۂ تاریخ وفاتش اینست خوابگاه کلن پور ہے

قطعهٔ تاریخ وفات

شه بو الحسن شاه طیفور ذیشان	ز دنیا چو شد عزم فرمای عقبی
بگفتا بسال وصالش سروشی	شده زیب افزای فردوس اعلی

سید محمد بخش زاهد طیفوری المداری

فی الواقع زاهدی بود همه عمر در زهد و ریاضت بسر برد خلف و خلیفه پدر خویش بود یکی از اهل ارشاد گردیده عزلت گزینی بود جد عرس میر شمس الدین حسن عرب و میر رکن الدین حسن عرب قدس سرهما جای معرفت ارادتمندانیکه بوقت شب باوی میرفتند شیشهای گلاب همراه می بردند و در آنجای می پاشیدند شخصی بر مزارات شان برسید دید که جماعه بزرگان دین درا مقدس مقام رونق افروزاند و ازین هدیه خیلی انبساط میدارند این کس شرمساری خورده یکی از ان میان ارشاد کرد که این بی ادب چرا آمده که لرزه بر اندامش افتاد و بعد دگر دید زاهد آن کس را علیحده ساخت از ان هیبت تپ بروی مستولی شد بعد افاقه بحضورش عرض کرد یا حضرت باعث خشمش چه بود گفت تو که بجناب اهل الله ضعیف العقیده بودی و شیشهای گلاب را که آورده بودند فعل عبث می پنداشتی ای عزیز بجناب ایشان غیر را دخلی نباشد پس از نا جنسی تو مکدر شدند و آن طایفه بنظر ظاهر اعمی نمایند تو بجامهٔ فقرا بودی همین انفاس گرامی اوشان بزیارت مشرف شدی ورنه این نعمت کرا میسر شود آنکس تایب شد و در زمرهٔ ارادتمندانش در آمد و دوام شیشهٔ گلاب با خود می برد و در ان جناب بکمال ادب نذر میکرد ایشان داد زهد و ریاضت داده و اصل بحق شد مزارش در مکن پور در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و چهار هجری۔


فصل ہفتم درذکر مشائخ عاشقان
امام الطریقہ حضرت سید عابد خاکسار قدس سرہ
امام الطریقہ حضرت سید شاہ عبد الغفور گوالیاری قدس سرہ
حضرت سید محمد راجی قدس سرہ
حضرت قاضی حمید الدین قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت مولانا قاضی مطہر قلہ شیر قدس اللہ سرہ العزیز خلیفۃ الاعظم
حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب معروف المدار قدس سرہ

ذکر حضرت مولانا قاضی مطہر قلہ شیر قدس اللہ سرہ العزیز

ذکر ایشان در حصۂ اول تذکرۃ المتقین رفتہ است چونکہ تذکرۂ مریدان و خلفایش درینجا کردن ست لہذا بہ سبیل تذکرہ نام نامی نبشتہ می آید کہ ایشان از خلفای اجل حضرت قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ اند و گروہ عاشقان از ایشان نافذ ست خلیفہ و جانشینش قاضی حمید بود در گروہ عاشقان نہ شعبہ معروف ست عوام چنان مید انند کہ از قاضی صاحب بر آمدہ است حالانکہ چنین نیست آن نہ شعبہ از بابا صاحب بر آمدہ است کہ آیندہ در ذکر حضرت باباکپور قدس سرہ بیان کردہ خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ مزارش در ماور شریف آستانۂ او زیارت گاہ خلائق ست۔

قطعہ تاریخ وفات

آن شہر قاضی مطہر اہل حق	حامی دین و سراج العاشقین
عزم چون کرد سوی ار الجنان	سال او گفتہ خرد جنت نشین

ذکر حضرت قاضی حمید الدین المعروف بہ قاضی حمید قدس سرہ

ایشان عم حضرت قاضی مطہر قلہ شیر بودند کہ ناگاہ شوق عشق ذات بحت دامنگیر حال وی گشت پس بغرض حصول شرف نعمت بیعت بخدمت اشرف حضرت قطب المدار حاضر گشت و متمنی بیعت شد آنحضرت فرمودند چرا آمدی و چہ مدعا داری عرض کرد کہ در زمرۂ غلامان خویش در آرید ارشاد کرد درینجا آمدن چہ ضرور بود برو و در سعادت کوش گفت کجا روم فرمود بخدمت قاضی مطہر حاضر شدہ شرف خدمت دریاب گفت آن خورد من است چگونہ خواہد شد حضرت تبسم شدہ فرمود کہ ای قاضی درینجا نفس را دخلی نیست تجبر تو مانع این نعمت ست کہ بخدمت برادر زادہ حاضر شدن را حجاب می آری کہ آداب مریدانہ

چون بجا آرم اگر طالب صادقی برود این تخجر که از شر نفس ست بر طاق خاکساری و گمنامی نه و در طائفهٔ عاشقان نامی شنوای قاضی سـه درکیش جان فروشان فضل و هنر نه زیبد؛ اینجا حسب نباشد اینجا نسب نه گنجد؛ پس اجازت گرفته بحضرت قاضی مطهر قدس سرهٗ پیوست و یکی از اولیای روزگار گردید مناصب و مناقبش چه سرایم و چه بنوک قلم سپارم صاحب خارق بود آخر بتوجه شیخ خود به اجازت بیعت خلافت مفتخر گردید۔

ذکر حضرت سید الطائفه حضرت سید شاه راجی قدس الله سره

ایشان خلیفه و جانشین حضرت قاضی حمید بودند؛ وقتیکه از درس ظاهری فراغ یافتند بخدمت شریف حضرت مولانا قاضی حمید رسوخی دریافتند و از شرف بیعت ممتاز شدند ایشان از روز بیعت مشقت شاقه و ریاضت و مجاهده برخود چنان اختیار کرده که بتحریر نگنجد آخر بتوجه شیخ بمراتب ولایت ترقی گرفته و یکی از اولیای اجل گردیده روزی حضرت قاضی حمید از وی راضی و خوشنود شده اجازت و خلافت عنایت کرده جانشین خویش ساخته فی الواقع هرکه از ایشان پیوسته در اندک مدت بحد ارسیده؛ عالمی از ذات گرامیش مستفیض و کامران شده پس ایشان حضرت سید شاه عبد الغفور المعروف بابا کپور را که بروی نظری میداشتند خلیفه و جانشین خویش ساخته و اجرای کار هدایت خلق الله بوی تفویض فرموده بحق پیوست انا لله و انا الیه راجعون۔

ذکر حضرت سید شاه عبد الغفور عرف باباکپور قدس الله سرهٗ

باباصاحب مرید و خلیفهٔ سید شاه راجی وی مرید و خلیفه حضرت قاضی حمید وی مرید و خلیفه حضرت سلطان التارکین برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر وی مرید و خلیفه اجل حضرت سید الموحدین عمدة الاطهار سیدنا سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار

قدس الله تعالی اسرارهم وطنش کالپی ست در ایشان بعد تحصیل علم ظاهر آتش شوق
لقاء الهی بگوشهٔ خاطر مکنون سیداشت مشتعل شدن گرفت پس بتلاش پیر سفر اختیار
کرد چون صیت فیض و کرم حضرت سید راجی قدس سره عالمگیر بود ایشان نیز بحضرت وی
برسیدند و از ان جناب حصهٔ ازلی خویش که باوی سفینه بسینه آمده بود در گرفتند و بعد
از حصول بیعت در اوایل حال ریاضت شاقه بر خود اختیار کرده و با لها سال سقائے
نموده و شبها بخانه ضعیفان و مسکینان می گشت و خمهای پر از آب میکرد صاحب جذبهٔ قویه
بود و بحالت استغراق ماندی و از اکل و شرب اصلا ملتفت نشدی وقتیکه افاقه رو نمودے
از جنس غله چند دانه تناول فرمودی عمرش طویل بود بر لباس ستر عورت اکتفا نموده بود
فی الواقع ع جامه پوشانرا نظر برگاذرست * جامهٔ عریان را تجلی زیور ست * و
ایشان امرا را بجود کثیر کمتر میداد و از قسم نقد و جنس و ملبوسی که از اغنیا میرسید
حوالهٔ فقرا و مساکین می ساخت خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد آخر از بس
ترقی کردن گرفت حضرت سید شاه راجی قدس سره محظوظ شده وی را خرقهٔ خلافت پوشانیده
جانشین خویش ساختند وی قدس سره کار خلافت و جانشینی چنان بانجام داد که همه مریدان
سید راجی قدس سره تا حیات پروانه وار فدای وی ماندند و از ایشان هفت خلفای اجل صاحب سلسله
و اهل رشاد گشتند و از هر یکی از ایشان گروهی جداگانه جاری شد بلقبی ملقب شده گروه سلسلهٔ دیگر که
از خلفائش هم آمده وی نیز در شمار خلفائش می آید پس ازین حساب نه شعبه گشتند تفصیل ایشان بدین طریق است

گروه اول عاشقان امام نوروزی	گروه دوم عاشقان سوخته شاهی	گروه سوم عاشقان کرمیه
گروه چهارم عاشقان لعل شهبازی	گروه پنجم عاشقان باباگوپالے	گروه ششم عاشقان کهاتانه
گروه هفتم عاشقان کلالے	گروه هشتم عاشقان کمال قادری	گروه نهم عاشقان کریم شاهی

حضرت امام نوروز

ایشان در سہند بعزم جہاد معہ تزک احتشام شاہی باکر و فر باجم غفیر آمدہ بودند چون بشرف زیارت بابا صاحب مشرف شدند از خیال خویش درگذشتند وآن تزک واحتشام اسلام نذر پیر کردند وی نقد وجنس حوالۂ مسکینان کرد وسکہ شاہی بمریدان بخشید پس از حضرت امام نوروز آنانکہ منسلک شدند بلقب امام نوروزی معروف اند بتجرید وتفرید حیات میگذارند۔

عاشقان سوختہ شاہی

نام نامی سید عابد خاکسار خاکستہ مالی را غلبۂ سکر عشق آلہی وحدت جذب نامتناہی از بابا صاحب (عاشقان سوختہ شاہی) خطاب بود اکثر اوقات بحالت جذب نوبت بسوختن میرسید آب افشانی وگلاب پاشی وخوشبو وعطر وخلخہ ہیچ کارگر نمی شد ومردمان دانستند کہ کیسۂ جسد از نقد حیات تہی گشت البتہ خود بخود بعد مدت معہود افاقہ رو نمودی واکثر از مریدان سید عابد قدس سرہ درہمین حالت جان بحق تسلیم گردیدہ اند ومریدانش از آتش دنیا باکی ندارند بلکہ انبار گل می انگارند زیراچہ ظاہرست کہ ہنوز ایشانرا سوختن نمی تواند اکثر آتش افروختہ را پامال میکنند وہیچ اثری و ضرری بر جسد ایشان نمی رسد حالانکہ این ادنی وصف رحلہ ملنگان این خاندان ست نہ تخصیص بر ایشان وقتی حضرت سید شاہ عبد الغفور قدس سرہ در گوالیار رونق افروز بود چون ہلال ماہ جمادی الاول رو نمود از مریدان خویش متوجہ شدہ ارشاد کرد کہ حاضریم در عرس حضرت قبلہ وکعبہ امسال بہمراہی شما نخواہد شد پس بروید وحاضر عرس شریف بشوید ہمگی تہیۂ سفر کردند وعلما انصب کردند ارشاد شد کہ قلم دوات بیارید تا بخدمت صاحبزادگان عریضہ نگارم دیگران جستجو کردند ایشان قلمدان وکاغذ پیش کردند وبر انگشت شہادت خویش دم آتشین بزدند معاً روشن شد حضرت تبسم شدہ عریضہ نبشتہ حوالہ ایشان کرد وبر انگشتش دم سرد عاشقانہ کہ از آب جم شستہ بود

بزودنگل شد واثری از سورش نماند اکثر میفرمودند که اگر بر فلان نظر کرمیانه پیران طریقت نبودی
وابر رحمت شان که هردم بروی مترشح میشود نباریدی از کمال جذبهٔ عشق آلهی که بیدار و سوخت شدی
وفقرا آن گروه میگویند که دران حالت جذب اگر آتش سوزان بدست آمدی بخوردی و
اثرے وضررے نرسانیدی واین خطاب سوختهٔ عشق آلهی از عنایات پیراو بود هرکه باوے توسل
جسته بلقب سوخته شاهی نامور گردیده۔

عاشقان کمربسته

حضرت شاه عبدالحیّ الملقب به شاه درگاهی کمربسته یکی از جانبازان حضرت سید شاه عبدالغفور بود
ازحین بیعت جز طاعت معبود مطلق دمے نیاسود و کمر همت برمیان جان بسته در بارگاه محبوب
حقیقی اختصاصی دریافته و بعروج منازل ولایت سر کشیده از خواب و خور و دیگر حوائج ضروریه
بی تعلق فرشته خصالے بود خرق عادات از وے سرزدن گرفت وقتیکه حضرت باباصاحب از
مقربان درگاه ویرا پرسیدی که درگاہے چه میکند جواب یافتی که در ریاضت اوقات عزیز میگذارد
وکسی ویرا غافل نمی یابد که بوے همکلام شود جز شیخ خود پس وقتی باباصاحب فرمود که آن عاشق
کجاست بیارید حضار سکوت کردند گفت درگاهی کمربسته است چون بیاوردند وحاضر کردند
دران دم ایشان را خرقهٔ خلافت بخشیدند و اجازت خلافت عنایت کردند پس ازان روز این لقب
بوی مقرر گشت تا آنکه در حلقهٔ ارادت وخلافتش درآمدند بلقب عاشقان کمربسته ملقب شدند

عاشقان لعل شهبازی

شهباز بلند پرواز صحرای الوهیت یکه تاز جولانگاه بیدای اقرب لا قرب شاه امان الله درویش دهلوی
یکے از خلفای باباصاحب بود ولعل شهباز خطابش بود بعنایت پیر خود چنانکه شاه امان الله خود
میفرمایند چنانکه از انداختن اکسیر مس خالص طلا شود واز نظر آفتاب سنگ لعل بی بها گردد و همچنین

از تصور شیخ مریدیکہ منظور نظر شیخ گردیدہ باشد لعل شہباز بود آری نظری باید آن جنس جمادات است واین از جنس ملایکہ آن بہ پستی ماند واین بصحرای توحید شہبازی بلند پروازی نماید ومریدی را عروجی کہ دست میدہد بطفیل شیخ میسر گردد جانم فدای شیخ باد خطابی بود کہ اکسیر نظرش مس وجود امان اللہ راطلا ساختہ ونظر آفتاب مثالش سنگ وجودم را لعل بہا گردانیدہ واز زبان فیض ترجمان لعل را کہ از جمادات بود شہباز فرمودہ چہ الطاف بے پایان باین بیقدر مبذول داشتہ مگرچہ بعید

؎ آنانکہ چشم مست بصد حیلہ واکنند	سنگ را ولی کنند و مگس را ہما کنند

پس گروہیکہ از ایشان ناخذ شدہ بلقب لعل شہبازی ملقب گردیدہ۔

عاشقان باباگوپالی

باباگوپال یکی از امرای ہند بودہ ہمہ ثروت وحکومت را بشوق فقر ترک نمودہ یکی از فقرای ہند اہل استدراج گردید چون از باباصاحب دوچار شد استدراجش را مسلوب فرمودہ بقدمش درافتاد و داخل اسلام شد حضرت صلاحیتش را معاینہ فرمودہ از کمال عنایت درآغوش عاطفت بگرفت واز نظر فیض اثر پیمانہ مرادش لبریز فرمود ورفقایش کہ چیلہ وی بودند در تعلیم شان بطریق اسلام ترمیم فرمودہ یعنی حبس دم اوشان کہ میکردند در وے ترمیم فرمودند واجازت دادند کہ باقی ریاضت بحالت اصلی بماند آخر بتوجہاتش چنان پسندیدہ تر آمد کہ بخرقہ خلافت مفتخر گردید بسیار صاحب تصرف بودہ است سلسلہ کہ از وی ناخذ شدہ بلقب عاشقان باباگوپالی نامور گردیدہ حضرت شاہ علاؤالدین وصال رحمۃ اللہ علیہ می فرمایند ؎ برترین عالمی ست گرواننا عاشقان را برون ازین عالم

عاشقان ملکھاشاہی

میران ملکھا شاہ ولی قدس سرہ مرید وخلیفہ شاہ عبدالغفور بودہ یکی از اولیای روزگار بودہ است

خرق عاداتش در دیار حیدرآباد معروف ست مزارش درنانده‌یر ریاست حیدرآباد دکن آستانهٔ او زیارتگاه خلائق ست گروهیکه از وی جاری گشته بلقب عاشقان کهاشاهی نامور گردیده۔

عاشقان کلامی

از حضرت شاه معروف کلامی که ایشان خلیفهٔ امام نوروز بودند و خلیفهٔ ثانی حضرت شاه فتان درویش که مزارش در گراولی ست سلسلهٔ نوروز جاری ست حضرت شاه معروف یکی از علماء متکلمین بود بوجه تبحر در علم منطق وکلام باین لقب ملقب گشته روزی الغرض مباحثه بخدمت حضرت امام نوروز که امام الوقت بود حاضر گردید و گفتگوی آغاز کرد حضرت ممدوح فرمودند که ای کلامی اگر بزبانت نقصی واقع شود و گویائی نماند چگونه سخن سنجی کنی ای کلامی این همه از فضل مفضل حقیقی ست که ترا قوت نطق وکلام بخشیده پس اگر در معرفتش رسائی حاصل کنی چه خوب باشد کلامی ازین کلام موثر شد و بحلقهٔ مریدانش داخل گردید و بعنایت شیخ گویای زایدالوصف حاصل گردید و باندک زمانه بتوجه شیخ یکی از اولیاء جلیل القدر نامی گردید شیخ را باوی نظری بود روزی فرمود که ای کلامی سلسله که از تو جاری خواهد شد بالقاب ما دوام لقب خواهد ماند چنانچه در شعبه عاشقان این نیز داخل ست این فضل شیخ ست۔

عاشقان کمال قادری

این گروه از حضرت مولانا شیخ کمال الدین قرشی منشعب گردیده ایشان اول از خاندان عالیه قادریه بودند چون بحضرت شاه عبدالغفور پیوستند همه تعلقات خود را ترک نموده بیعت کردند و بتجرید وتفرید ظاهری وباطنی مدت العمر بسر بردند آخر از عنایت بابا صاحب اجازت خلافت نیز حاصل کردند ویکی از کملاء عصر شدند از ایشان گروهیکه جاری شده بلقب (کمال قادری) نامیست سیر الفقرا و ریاض الفقرا از تصنیف اوست میان تهورشاه سجاده نشین میان دهونسه شاه ازین سلسله اند و برادرش که نسبت پیرانه دارد میان رحیم شاه ومریدش جهانگیر مرزا تیموری نیز اہل کمال ست۔

عاشقان کریم شاهی

این شعبه از شیخ کریم الدین خلیفهٔ مولانا شیخ کمال الدین جاری ست فقرا این سلسله کریم شاهی میگویانند وانچه که در ذکر این عہ شعبها مذکور شد تحقیقات لفظی بود نه حالات شان اگر حالات درجات هر یکی نوشته آید دفتری طویل گردد این همه از اهل تجرید بوده اند متاهل نبودند صاحب تذکرة الفقرا احمد اختر گورگانی نیز ذکر ایشان کرده است پس حضرت سید راجی بارها از مریدان خویش فرموده که هر چه از شرف ماست آن از خدمت سید عبد الغفور ست هر که بوی راه جست گویا بمن رسید و هر که از وی تخالف ورزید مرا رنجانید من چه باشم وی را همه پیران سلاسل پسندیده و بجناب حضرت قبله و کعبه مقبول افتاده حق جل و علا ترقی دهاد سبحان الله چه قدر نظر الطاف و کرم باوی میداشت که چنان فرمود پس مدتی رسم تلقین وارشاد جاری داشته در گوالیار آسوده خانقاهش نور علی نور بعمارت عالی پخته سنگی اساس بنا یافته آستانهٔ او زیارت گاه خلائق ست بتاریخ ۱۳ ذیقعده عرس میشود در سنه ۹۸۹ نهصد و هشتاد و نه هجری واصل بحق گردید اکثر شعرا قطعات تاریخ فاتش گفته اند درینجا بر دو قطعه اکتفا نموده می آید۔

قطعهٔ تاریخ وفات

رفت از دنیا چو در خلدِ برین
مستِ الفت عاشقِ صادق کپور
سالِ تاریخِ وصالِ آنجناب
هست صادق پاک بین عاشق کپور

قطعهٔ ثانی

شاه عالم کپور مجذوب ست
ماه عالم کپور مجذوب ست
سالِ نقلش که احسن و خوب ست
گفت هاتف کپور مجذوب ست

عہ یعنی حضرت شاه مدار قدس سره

ذکر حضرت بادہ نوش خمخانہ الست میران حاجی لاغر مست رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلیفه و جانشین حضرت سید محمد عارف عرف سلطان بھڑنگ شاه اند رحمة الله علیه شجرهٔ وی به پنج واسطه از برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر قله شیرجی پیوند و از معمولاتش بود که بلا اذان گاهی نماز نخوانده بود چنانچه وقتی حسب الامر شیخ الطریقت خویش به قصبهٔ سرشته واقع ملک پنجاب تشریف فرما شد و حسب عادت دران جا هم اذان داده مشغول به نماز شد چون باشندگان آن مقام لامذهب بودند از سر تعصب صدای اذان شنیده بر ایشان یورش کرده حمله آور گشتند مگر وقتیکه ازان گروه پر خاش جو هر کس که پیشش رفتی از هیبتش جرأت باضرارش نیافتی پس از هیبت آلهی که از ناصیهٔ وی لامع بود همگی ترسان و هراسان واپس گشتند و ایشان بعد فراغ نماز در ذکر آلهی مصروف شدند خبر این واقعه به راجای آن مقام برسید وی بخیال آنکه چنان نشود که هیبت فقیر ایشان را در گیرد و معتقدش شده بمذهب خویش فتوری پیدا کنند پس حاجی را راجه در چاهی انداخته بخاک و گل انباشت بلکه بر این کردار ناپسندیده راجا مجذوم شد هرچند اطباء حاذق سرگرم معالجه بودند مگر سودمند نمی شد آخر تنگ آمده اندیشه کرد که این علامت قهر آلهی ست که آن درویش را در چاه انداخته ام این نتیجه همون بی ادبی ست اتفاقاً در همون شب خوابی دید که آن درویش می فرماید که ای نااهل بجزای کردار خویش رسیدی و آنچه نادیدنی بود دیدی۔ و من بفضله تعالی مع الخیر بیاد حق مصروف ام مرا ضرری نرسیده پس راجه علی الصباح برخاسته آن چاه را صاف کنانیده و خاک و گل را باحتیاط کما ینبغی برآورده دیدند که دران چاه جانب شمال طاقی ست ایشان بر وی نشسته بیاد حق مصروف اند ملازمان راجه بکمال تعظیم و تکریم بیرون آوردند راجه از شنیدن این خبر بحضورش رفت و عفو تقصیر خواست و ملتجی حصول شفا گردید ایشان ازان چاه که صاف شده بود آبی طلبیده و بروی دم کرده اندکی بخورانید و باقی بجسمش مس کنانید راجه صحت یافت بچنین تصرفات

از روے معروف ست ۔

قطعۂ تاریخ وفات

ازین عالم سوے دار البقا	چو حاجی مست لاغرذی کرامت
زروی درد ہاتف گفت سالش	زدنیا اسوۂ دین کرد رحلت

ذکر حاجی مداری شاہ کمر بستہ رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلیفہ وجانشین سید عنایت شاہ کمربستہ اند از نہ واسطہ بحضرت برہان العاشقین مولانا قاضی مطہر قلہ شیر نسبت دارند در اوایل سیاحت ورزیدہ واز زیارت مزارات اہل اللہ مشرف گردیدہ در سنہ ۱۰۷۹ھ از حج بیت اللہ شریف مراجعت فرمودند دران زمان رام رائے چودھری سکنہ موضع مدن پور از علاقۂ بلگرام بخلوص ونیازمندی یکصد بیگھہ آراضی در موضع محمد پور نذر کرد دور بارہ قیامش اصراری بلیغ کرد چون از اژدہام عوام دراو قات شرخی ہرجی واقع شدن گرفت پس از انجا متوجہ بہ موضع اورنگ آباد گشتند مگر آب وہوای اسلام آباد پسند خاطر شد وہمونجا سکونت ورزید نواب سید خرم وراجہ سعد اللہ خان برای مصارف وی خواستند کہ یک موضع نذر کنند مگر منظور نداشت از اصرار نواب مرحوم یک صد بیگھہ آراضی قبول فرمود صاحب مقامات بود وفاتش در سنہ ۱۱۱۱ ہجری بماہ رجب المرجب بتاریخ بست وششم گردید انا للہ وانا الیہ راجعون ۔

قطعۂ تاریخ وفات

رفت چون زین جہان مداری شاہ	سوے ملک بقا بحکم اللہ
سال نقلش شد از سر الہام	عدن شد منزل مداری شاہ

ذکر حضرت قادر علی شاہ ستار رحمۃ اللہ علیہ

ایشان غوث وقت بودند از خاندان عاشقان ظاہر السبب حسن اعتقاد رئیس بھوپال در موضع چین پور باڑی قیام سید اشتند چونکہ این طائفہ را حق تعالی ہر جا میخواہد میگمارد و اجرای کارخانہ ہستی تابع ایشان می سازد پس جائیکہ قیام سازند از امر او تعالی مقیم میشوند در ۱۲۶۰ھ ہجری ازین جہان رخت ہستی بربست مزارش در چین پور باڑی ست ۔

قطعہ تاریخ وفات

ازین عالم بحکم حق چو عازم　　سوی خلد برین قادر علی شد
بگفتا مصرعۂ تاریخ ہاتف　　بجنت جاگزین قادر علی شد ۱۲۶۰ھ

ذکر حضرت شاہ چاند نایب نوروز رحمۃ اللہ علیہ

ایشان مرید شاہ چین ابدال بودند رحمۃ اللہ علیہ بتکمیلش از حضرت میران حاجی لاغر مست مداری طبقاتی گردید اول ایشان در ناگپور بودند از انجا بہ امر باطن کہ مکرر سہ کرر شدہ بود عازم بھنڈہ واقع ملک پنجاب گشتند بہ ارادہ وی باشندگان ناگپور واقف شدہ چہ وضیع و چہ شریف اصراری بلیغ کردند کہ از ینجا حضرت بجای تشریف نبرند ایشان ہمہ را تسلی و تشفی فرمودہ معہ رفقای با وقار در بھنڈہ تشریف ارزانی فرمودند و بر لب تالابی کہ حالا از آبادی جانب جنوب ست قیام فرمودند و درہمون ایام آباد ہم گشت و ازدہام خلائق در عرس حاجی بارق رحمۃ اللہ علیہ از تاریخ ہفتم ماہ ذی الحجہ تا دہم ماہ مذکور شدن گرفت رفتہ رفتہ این خبر شایع گشت یکی از زند پوشان فقرا ہنود آمدہ دعوی کرد کہ بابا رتن ناتھ از بزرگان ماست مسلمان نیست این گفتگو از رفقایش درازی کشید پس ایشان فرمودند کہ این امر از بحث و مباحثہ حل نخواہد شد از اہل مزار رجوع باید کرد آنچہ آن فرماید ہر دو فریق بران کاربند شوند چنانچہ فریقین این ارشاد را پسندیدند و قفل مقبرہ اش بکشادند و از جوگی گفتند کہ اندر رفتہ بہ بیند کہ مزارست

یا استھان رتن ناتھ۔ بازارشاد کرد کہ اگر رتن ناتھ در بزرگان شما از اہل کمال ست دریافت نمائید اوشان چند بار ندا کردند مگر جوابی نیافتند بعد ازان بابای ایشان شخصی پرسید کہای بابا رتن چونی وچرائی جواب داد کہ من یکی از فدائیان نبی آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم رتن ناتھ نیستم ازین جوابش حاضرین وقت را حیرتی پدید آمد و مدعیان را خجالت نصیب شد ازان روز چہ ہندو وچہ مسلمانان بھنڈہ وچہ نواح آن ہمگی حاجی بابا رتن میگویند رحمۃ اللہ علیہ۔ وشریک عرس می شوند واز حضرت چاند شاہ نایب نوروز کمال عقیدت می دارند سنہ وفات حضرت چاند شاہ ہنوز بنظر نیامدہ مزارش در بھنڈہ است۔

ذکر حضرت وزبان علی شاہ رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلیفہ وجانشین فخر علی شاہ عاشقان کمر بستہ اند رحمۃ اللہ علیہ از ہشت واسطہ بحضرت سید شاہ عبدالغفور المعروف بہ باباکپور رمی پیوند خلیقی وحلیمی بود کہ از خلق عامش چہ اہل غرض وچہ اہل عرض را مسخر ساختہ بود ہر کہ باوی ملاقی شدہ مدت العمر باشتیاق حصول شرف نیاز می ماندہ رؤسای بلگرام باوی خلوص میداشتند وبخاطر وتواضع پیش آمدند چنانچہ سید یاد علی وسید چراغ علی رئیسان بلگرام یک صد وہفتاد وپنج بیگہ پختہ اراضی از موضع برگانون متصل گجریلہ برای مصارف وی نذر کردند ایشان آباد کردہ نامش امام نگر نہادہ گاہی در امام نگر مشغول بحق می ماند وگاہی بر فسیروا فی الارض عمل نمودہ بہدایت خلق اللہ سیاحی اختیار می فرمود از معمولات وی بود کہ در سفر وحضر وقتیکہ رفقا وصادر ووارد طعام تناول کردہ فراغت می یافتند دران دم اندکی ومختصری نوش جان می فرمودند اکثر تصرفاتش معروف ست در ۱۲۵۹ھ ہجری بتاریخ ہفتدہم جمادی الاولی بمقام مکن پور واصل بحق گردید درگاہی شاہ دران دم حاضر آستانہ بودند تابوتش در امام نگر بردہ

دفن نمودند و مقبره نیز معه مسجد و باغ تیار ساختند قطعات وفاتش بسیار است مگر درین جا بر یک قطعه اکتفا نموده می آید۔

قطعه تاریخ وفات

زبان علی شاه کر بسته حق آگاه	راهی سوی فردوس چو زین دار الم شد
سالش شد عیان از الفار الهام	قربان علی جای گزین محل ارم شد

ذکر حضرت ولایت علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه ۱۱۸۹ھ

ایشان کریم النفس سلیم الطبع بودند وقتی در عرس شریف حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره حاضر بودند در تکیه صفدر علی شاه عرف شیر علی شاه فروکش شدند شبی دزدان موقع یافته اسپ سواری وی که بیش قیمت بود دزدیده بردند و خواستند که شبا شب بجای ببرند که کسی پی نبرد آن مرکب تند با درا هر چند گرم می ساختند مگر جز سواد مکن پور خود راهی نیافتند چون شب بآخر رسید بخیال گرفتار شدن آن اسپ را گذاشته خواستند که راهی پیمایند مگر تکان چنان گرفت که قدم برداشتن نتوانستند و نابینا شدند آخر اندیشیدند که این نتیجه آنست که اسپ آن جناب دزدیده ایم پس آن اسپ شایسته را بحیله گرفته افتان و خیزان بخدمتش برسانیدند و بقدمش در افتادند و عفو تقصیر خواستند ایشان ازان همه توبه گرفتند که گاهی دزدی نخواهند کرد بعد از توبه فرمودند که این اسپ حواله شماست زیرا چه کلفت بسیار باعث وی برداشته اید ببرید از این ارشادش بینائی یافتند مگر در گرفتن اسپ عذرها نمودند الا قبولش نیامد و حواله تسلیم او شان فرمود مزارش در تبنبهره واقع ملک سوات آستانه وی زیارت گاه خلائق ست۔

ذکر سید حیدر علی شاہ طبقاتی مداری رحمۃ اللہ علیہ

ایشان شب بیدار تہجد گذار خلیفۂ حضرت قطب علی شاہ بودند رحمۃ اللہ علیہ در تجرید و تفرید عمر عزیز بسر کردہ سلسلہ وی از سیزدہ واسطہ بحضرت مصباح العاشقین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا قاضی مطہر قلہ شیر قدس سرہ می پیوندد مولدش پنجاب ست ایشان پیادہ پا حج بیت اللہ شریف نمودہ وبسیار سیاحت ورزیدہ بعد واپسی سفر در جامع مسجد مکن پور مقیم شد اکثر راقم السطور دیدہ کہ ہر چہ بخود میداشت ہر سال بذل مسکینان میکرد وجز لباس بدن ہیچ نمی داشت ومہمانداری ومسافر نوازی ملحوظ میداشت عمرش از صد سال متجاوز بود در سنہ ۱۲۹۹ ہجری واصل بحق گردید قبرش در زیر مینار جامع مسجد عالمگیری جانب جنوب واقع ست

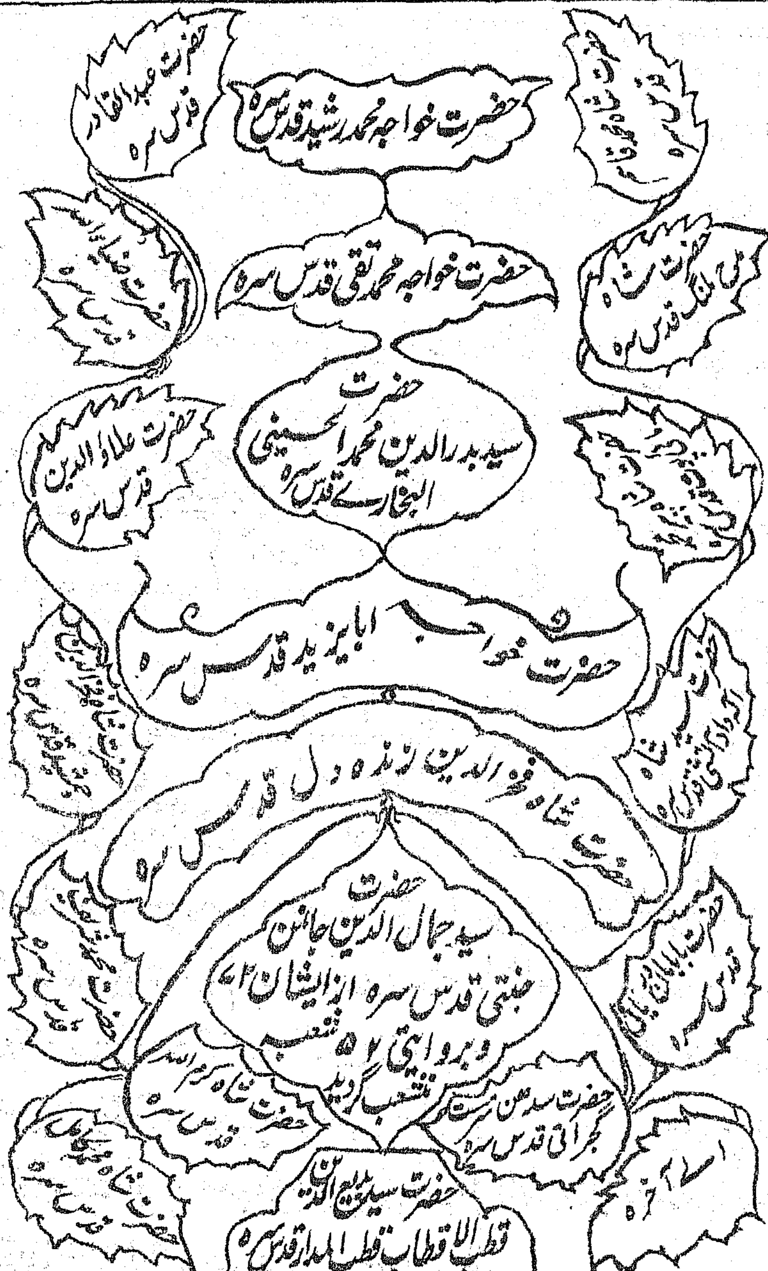
قطعہ تاریخ وفات

آشنای قلزم فقر وفنا حیدر علی	رفت از دار البقا چون جانب خلد برین
ہاتف غیبی بگفتا مصرعۂ تاریخ او	شد ز دنیا اہل باطن اہل دین رحلت گزین ۱۲۹۹ھ

ذکر مشایخانی کہ در سلسلۂ عالیہ مداریہ از پیران خود مجاز اند چون

شیخ محب اللہ الہ آبادی قدس سرہ سید محمد قنوجی را خلیفۂ خود گردانید شجرۂ پنج خانوادہ عنایت فرمود سنہا شجرۂ مداریہ بدین وسایط شیخ محب اللہ الہ آبادی شاہ موسی خدا دوست شیخ عبد القادر یمنی شاہ مقیم سرمست معرفت شاہ فتح اللہ شاہ اسمعیل خاکسار شاہ ابوالقاسم قدوۃ العارفین حضرت قاضی مطہر قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار قدس اللہ تعالی سرہ شیخ عبد اللہ مکی شیخ ابو الربیع مقدسی شیخ یمین الدین شامی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم اللہ تعالی وجہہ حضرت رسالت پناہ احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم۔

فصل ہشتم در ذکر مشائخ دیوانگان



ذکر شمس الملت والدین حضرت سید جمال الدین جانمن جنتی خلیفہ اجل حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس اللہ سرہ العزیز

ایشان از مشاهیر اولیای هند بوده اند صاحب مقامات عالیه وحالات سنیه بوده اند خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد از خلفای اجل حضرت قطب المدار ست طویل العمر بود اکثر بسواری وی شیر مانده است **وقتی** حضرت سید جمال الدین جان من جنتی قدس سره بر شیر سوار و تازیانه مار سیاه بکف گرفته سیر کنان در عرصهٔ رودبار رسید و دران حبا از سعدی شیرازی دوچار شد و گفت ای سعدی از کجائی وچرائی که لرزه بر اندامش افتاد و سید قدس سره وی را تسلی وتشفی فرموده و گفت ای سعدی ازین درنده حیوان که در سواری ماست ترا عجبی پدید گشته که چگونه در اطاعت انسان ست مقام حیرت نیست هر آنکه از جناب رب العزت خلوص بدرجه حاصل کند که جز رضای وی تعالی خواهش خویش ندارد این کیست جمله عالم مطیع و منقادش گردد اکثر سید قدس سره در سواری خویش شیر را گرفته و مار را تازیانه می ساخت کیفیتش این بود که وقتیکه در بیابان برسیدی همه درندگان صحرا پروانه وار گرد وی پیش حلقه بزدندی و بهمراهی وی ماندی و بر کسی از حضار و رفقا نظری نانداختی وقتیکه حکم دادی راه صحرا پیش گرفتی چنانچه وقتی در بلده قنوج برسیدند و از حضرت مخدوم جهانیان ملاقی شدند دران وقت هم در سواری وی قدس سره شیری بود و تازیانه مار سیاه بکف عمرش طول بود قصهٔ ملاقاتش سعدی علیه الرحمه خود مذکور ساخته **حکایت**

یکی دیدم از عرصهٔ رودبار	که پیش آمدم بر پلنگی سوار

چنان هول زان حال بر من نشست — که ترسیدم پای رفتن ببست
تبسم کنان دست بر لب گرفت — که سعدی مدار آنچه دیدی شگفت
تو هم گردن از حکم داور مپیچ — که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ
چو خسرو بفرمان داور بود — خدایش نگهبان و یاور بود
محال ست چون دوست دارد ترا — که در دست دشمن گذارد ترا
ره اینست رو از طریقت متاب — بنه گام و کامی که خواهی بیاب
نصیحت کسی سودمند آیدش — که گفتار سعدی پسند آیدش

در عهد سلطنت شیر شاه نیز بقید حیات بودند وقتی بزیارت وی قدس سره شیر شاه حاضر گردید در اثنای راه بخاطرش خطره راه یافته که آن شاب اگر ولی کامل خواهد بود مرا انبه عنایت خواهد کرد چنانچه بوقت حصول نیازش انبه نیم خورده بدست مبارک برداشت حواله وی ساخت چون مشیت ایزدی نبود که سلطنتش باعقاب وی رسد پس آن انبه بوجه پس خورده بودن بحواله خدمتگار کرد و در خوردنش تساهل نمود و قایل ولایتش گردیده و بکمال ادب حاضر مانده بحصول اجازت بدولت سرای خویش واپس شد آن حضرت از یاران همدم ارشاد فرمودند که بادشاه اگر انبه خوردی سلطنت بر اولادش قایم ماندی مگر از مشیت ایزدی چاره نیست گروه دیوانگان از وی جاری گشته و از ایشان پنجاه و دو شعبه و بروایتی هفتاد و دو معروف اند مثل دیوانگان حسینی و دیوانگان سلطانی و دیوانگان رشیدی وغیره دیوانگان رشیدی از حضرت خواجه محمد رشید که وی مرید و خلیفه حضرت خواجه سید محمد تقی وی مرید و خلیفه سید بدر الدین محمد الحسین البخاری وی مرید حاجی الحرمین الشریفین خواجه ابا یزید وی مرید و خلیفه شاه فخر الدین زنده دل وی مرید و خلیفه حضرت سید جانن جنتی

عرف جمن جنتی وی مرید و خلیفهٔ حضرت قطب المدار و دیوانگان آتشی از حضرت سید شاه آکه داد آتشی ست الخ و دیوانگان سده شاهی از حضرت سده حسن سرمست رحمة الله علیه است الخ دیوانگان جمشیدی از حضرت فخر الدین جمشید رحمة الله علیه است الخ - و غیره و غیره چنانچه ذکر بعضی از خلفا و مریدانش درین جا نقل کرده می آید مزار مقدس در جتی نگر متصل هلیسه از توابع بهار زیارتگاه خلایق ست بتاریخ چهارم ماه سنه نهصد و پنجاه و یک برحمت حق پیوست قطعه وفاتش این ست۔

قطعه تاریخ وفات

اهل حق سید جمال الدین حسن	عازم عقبی چو گشته ناگهان
سال او از انتهای رنج شد	اهل باطن حیف رفته از جهان

ذکر حضرت شاه فخر الدین جمشید رحمة الله علیه

ایشان منجمله هفتاد و دو شعبهای حضرت شیخ الاسلام والمسلمین سید جمال الدین جانمن جنتی اند یکی از عرفای کامل و سالکان واصل صاحب مکاشفه و مجاهده بودند صاحب تذکرة الصالحین می نگارد که ایشان اول بیعت از اوستاد خود شیخ الهندی والصالح والسرهندی سیما نقشبند واکتساب بعض علوم متداوله از حضرت شیخ حسام الدین متقی نیز کردند آخر در حلقهٔ بیعت و خلافت حضرت جانمن جنتی در آمدند و بعزلت و انزوا گوشیدند بروز جمعه جمیع صوفیان با صفا در خانقاهش می شد و از انفاس متبرکه اش حاضرین را استفاده میگردید بار ها نواب عبد الرحیم خان خانخانان معه احباب و اصحاب خویش نماز بمسجدش ادا میکرد و از صحبتش فیوض نامتناهی دست می داد در عمر شریفش اختلاف ست بعضی برانند که یک صد و چهل و هفت سال درین عالم رونق بخشید و بعضی بر یک صد و بست و پنج سال متفق اند والله اعلم بالصواب

وفاتش در سنه نهصد و هفتاد هجری گردید مزارش در اکبرآباد متصل مدار دروازه است۔

قطعه تاریخ وفات

فخر زهاد شاه فخر الدین
رفت چون سوی حضرت خلاق
گفت هاتف بسال ترحیلش
اهل باطن برفت از آفاق

۹۷۰ھ

ذکر حضرت بابا مان دریائی رحمة الله علیه

ایشان اجازت خلافت حضرت سید حسن سرمست گجراتی میداشتند و وی خلیفه حضرت شیخ الاسلام والمسلمین سید جمال الدین جامن جنتی ست قدس الله اسرارهم ایشان گاه گاهی نقل روح میکردند باری آبابامان وغیره اصحاب را برای حفاظت جسم خویش تاکید اکید فرموده خود نقل روح کردند اوشان باین خیال تغافل ورزیدند که قالب مبارکش را کدام کس قدرت دارد که ضرر خواهد رسانید بهمه اوراد شغله مشغول شدند و آن جسم بی روح تنها افتاده ماند موشی از سوراخی برآمده بر زنخدانش بگزید روح آن حضرت برین حال مطلع شده مراجعت بکالبد خویش فرموده از کمال طیش اسفه گرفته سمت آبابامان وغیره رفتند اوشان خایف شده روح بفرار نهادند الا آبابامان بکمال عجز والحاح معذرت کنان ایستاده ماند و بر غفلت خویش منفعل گشت آن عذرخواهی بکار آمد که غیظش فرو شد و ازان روز منظور نظر والا گشت آخر از نعمت عرفان مالامال گردید اکثر کراماتش درج کتب و زبان زد خلایق ست وقتی جوگی که از اهل استدراج بود بیدبایه راجا بُدّه درآمد راجه مطیع و منقادش گردید جوگی کا نوری میداشت و دران بلده میگردانید و جز کا نور خویش در یوزه گری و سوال فقرا اسلامیه یک قلم مسدود ساخت درین اثنا باتفاق وقت ایشان معه چند فقرا اهل تجرید دران شهر رسیدند ملازمان راجا بپاس خاطر فقرا التماس کردند که درین شهر ممانعت قطعی ست

کہ کسے از فقرار اہل اسلام سوال نکند- آیندہ راسے سامی اگرچہ ایشان را احتیاجے نبود
مگر از شنیدن این ماجرا بدربار راجا بہ رسید تد و گفتند ای راجا باب خیر چرا مسدود کردے
و در دی چہ مصلحت دیدی آن جوگی را طلبید پس راجا وی را طلب کرد بیامد ایشان از وے
گفتند کہ کا نور تو کجاست وے حاضر کرد و ایشان نزدیک کا نور خویش پیش راجہ نہادند-
و گفتند کا نور یکہ بلا استعانت غیری خود بخود برود و در یوزہ گری کند و الا گوید و توحید
سر اید مستحق در یوزہ گری است این کا نور پس حسب ایمای آنجناب بلا اعانت غیرے
خود بخود روان گردید بمشاہدہ این حال آن مانع الخیر را خفتے رو داد و راجا مع ارکین از
کمال عبرت دست بستہ ملتمس گشت کہ خطایم عفو فرمایند و انچہ منشار آنجناب باشد
تعمیل آن عین ذریعہ سعادت و بہبودی ماست پس ارشاد شد کہ فقیر را بفضل خدا تعالیٰ
ہیچ درکار نیست البتہ از ین تاریخ اجازت سوال کردن فقرار اسلامیہ شود و این
شہر ملقب بہ نام گردد و راجہ ہمو ندم منادی کنانید کہ از ین تاریخ کسے جز بہ بڑودہ بابامان
برزبان نراند ورنہ معتوب خواہد شد چنانچہ الی الآن بڑودہ بابامان معروفست وفاتش
در سنہ ۱۰۱۲ ہجری گردید مدفنش در بڑودہ زیارتگاہ خلائق ست

قطعۂ تاریخ وفات

شاہ بابامان مرد با خدا	شد چو از دار الفنا رحلت گزین
سال نقلش بے سرانشان شد	مان بابا شد بفردوس برین

ذکر حضرت شیخ کرم اللہ رحمۃ اللہ علیہ

ایشان از مریدان حضرت سید جمال الدین جامن جنتی ست رحمۃ اللہ علیہ مولدش
سوئے سوپڑ والدہ ایشان اول عقیمہ بود روزے بجناب حضرت سید جمال الدین

قدس سرہٗ درخواست اولاد نمود فرمودند کہ حق تعالیٰ ترا ہفت پسر عطا خواہد کرد مگر ہفتمے پسر مرا بدہی الغرض ببرکت دعاے ایشان ہفت پسر تولد شدند و سے بنظر ایفای وعدہ پسر ہفتمے نذر جناب کرد حضرت ممدوح نام نامی شاہ کرم اللہ بنہادند و براے تحصیل علم باوستادی تفویض فرمودند و بعد فراغ علم بحلقہ ارادت در آوردند و خرقۂ خلافت مرحمت کردند بتوجہ مرشد خویش یکے از اہل کمال نامے شد صاحب تذکرۃ الصالحین مے نگارد کہ طبع اشرف خلوت پسند واقع شدہ بود از کثرت خلایق متنفر شدہ در سنہ نہصد و شصت و چہار ہجری بعہد سلطنت عرش آشیانے جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی بمقام مندو التشریف ارزانے فرمود در انجا خلوت بہ پسندید کم و بیش چہل سال فراغ خاطر مشغول بیاد حق ماند و فاتش در سنہ یکہزار و چار ہجری گردید.

قطعہ تاریخ وفات

عازم فردوس شد چون زین جہان — عمدۂ زہاد کرم اللہ شاہ
گفت ہاتف مصرعۂ تاریخ او — شاہ کرم اللہ جنان آرام گاہ

۱۰۰۴ھ

شجرۂ طیفوری مداری نقل از کتاب مطالع الطالبین و طرایق السالکین مولفہ جامع شریف محمد قادری (مثنوی آزاد وشان ست)

۹۰ ۹۲ ۱۲۱۵

اول آن شیخ کامل مرتاض — آنکہ او کرد از جہان اعراض
در شرافت چو ہست مرد تمام — شد محمد شریف اندر نام
داد اجازت بوی ز لطف و دود — مرشد او چون کرم اللہ بود
کرد عطا خرقہ باوسے سخن — بندگی حضرت سید حسین

خرقه باو کرد عطا شاه وار	بندگیِ حضرت شاهِ مدار
داد باو خرقه چو طیفور شام	کار وی از فضلِ خدا شد تمام
داد باو خرقه ابی ر بیع	زو شده او را همه عالم مطیع
داد باو شیخ یمین پیر شام	یافت چو کارش تمامے نظام
داد علمدار که عبد الله است	خرقه از لطف که پیرِ رہ است
داده ابا بکر که صدیق بود	خرقه بوی چون پئے تحقیق بود
داد بآن خرقه رسالت پناه	شد بکمالش همه عالم گواه

شجرہ اویسیہ عالیہ طبقاتیہ المداریہ نقل از خزینۃ الاصفیا جلد دوم صفہ ۳۱۰ مولفہ غلام سرور خلف مفتی غلام محمد لاہوری مطبوعہ ثمر ہند لکھنؤ

و خواجہ محمد رشید رحمۃ اللہ علیہ در سلسلہ مداریہ خود مسفر مایند کہ میگوید بندہ امیدوار رحمت کردگار محمد رشید مصطفٰے جہانے کہ من درین سلسلہ اجازت یافتم از برادر خود محمد تقی و وے از سید شمس الدین محمد الحسینی البخاری و وے از حاجی الحرمین الشریفین بایزید و وے از شاہ فخر الدین زندہ دل و وے از سید جمن و وی از قطب الارشاد بدیع الدین مدار و وی از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم اجازت یافت

شجرۂ مبارکہ عالیہ مداریہ فضل محمد شاہ سجادہ نشین درگاہ انور علی شاہ دیوانگان المداری سہسرامی (محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم)

حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار - حضرت سید جمال الدین جانمن جنتی

حضرت سید شاہ الہ داد آتشی حضرت شاہ شہباز حضرت شاہ پیر محمد ماٹے[۱] پوت شاہ مدح ملنگ شاہ قاسم منبری شاہ سید مداری نجری شاہ نور محمد شاہ مینا شاہ سید شاہ انور علی شاہ سید شاہ قائم علی شاہ شاہ فتح علی شاہ شاہ منگلی شاہ شاہ ہشیار محمد شاہ فقیر فضل محمد شاہ دیوانگان المدارے

فصل نہم در ذکر مشائخ طالبان

ذکر حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برہنہ خلیفہ اجل حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب المدار قدس اللہ سرہ العزیز

شیخ الطریقت برہان الحقیقت خلاصۂ درگاہ معبود معدن فتوت و جود حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برہنہ یکے از خلفائے اجل حضرت سید بدیع الحق والدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس اللہ سرہ العزیز اند زادگاہ و خوابگاہش کنتور است صاحب خوارق بود ذکرش در حصۂ اول تذکرۃ المتقین گذشتہ است تصنیفاتش ہم است احوالش در بحر ذخار و تحفۃ الابرار و غیرہ کتب سیر مع اولاد امجاد حضرت سید ابو الحسن المعروف بہ شاہ مٹھے مدار کہ یکے از علماء متبحر بودہ اند و بمراتب ولایت فائز شدہ اند مندرج است

[۱] علی التواتر منقول است کہ در حیات خویش باین لقب کہ زبان زد اہل آنجا یار است مشہور شدند ازین جہت کہ ایشان مع والدہ خویش از یک مرشد بیعت کردہ بودند و در فقر وفنا کمالاتے اندوختہ مادر ایشان و وے از مشاہیر اند عجب اتفاق ماند کہ گاہے ہمدیگر باز نیست ترک رفاقت نشد پس باین لقب در زمانہ معروف گشتند وفات ایشان در یک تاریخ و یک روز گردید و اللہ اعلم بالصواب[۱۲]

ازایشان سلسلہ کہ نافذ گشتہ بلقب طالبان ملقب گردید چنانچہ درین سطور ذکر بعضے ازاو شان نقل کردہ مے آید آستانہ وی مرجع خلایق است

قطعہ تاریخ وفات

جناب قاضی محمود ذیشان
فروزان آفتابے اوج جاہے
چو عازم جانب ملک بقا شد
ز دنیا آن معارف دستگاہے
نوشتم از سر آہ و بکا سال
ز دنیا آہ رفتہ دین پناہے

ذکر حضرت مخدوم زمن سید ابو الحسن المعروف بشاہ مصطفیٰ مدار رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلف و خلیفہ پدر بزرگوار خویش حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برہنہ اند از مشائخ کبار و عرفا روزگار بودہ اند چونکہ نام نامی وے حضرت قطب المدار نہادہ بودند و بپاس خاطر عاطرش تعویذے ہم نگاشتہ کہ ہمین آن تعویذ و دعاے آنحضرت آنہا اہل سلسلہ اش کہ در اولاد احفادش بودہ اند از علما متبحر شدہ اند زہد و ریاضتش چہ سرایم و چہ بقلم سپارم مدت سی سال در مسجدے کہنہ بیاد حق مشغول ماند کرامات باہرانش مرجع صحایف است چنانچہ صاحب بحر ذخار و مؤلف تحفۃ الابرار فی مناقب قطب المدار مولانا شاہ عزیز اسد کنتوری نگاشتہ پس آن محبوب رب ودود و داد زہد و ریاضت دادہ بتاریخ دہم جمادی الاول سنہ ہشصد و چہل و دو برحمت حق پیوست خوابگاہش در کنتور شریف من مضافات لکھنؤ مرجع اہل بصیرت است

قطعہ تاریخ وفات

شاہ مصطفیٰ مدار قبلہ دین
عزم فرمود چون بخلد برین
سال نقاش شد از سر الہام
رفت ہادی دین بہ علیین

ذکر حضرت سید شاه عطاء الله مداری رحمة الله علیه

ایشان عالمی بود با عمل و فاضلے بود اجل در اولاد امجاد حضرت سید ابو الحسن عرف طیفور مدار رحمة الله علیه خلف و خلیفه والد ماجد خویش حضرت محمد شریف قدس سره است تصرفاتش صاحب بحر ذخّار وغیره نبشته وفاتش بتاریخ بست و دوم ذیقعده در سنه یک هزار و یک صد هجری گردید مزار شریف در کنتور پائین مزار جد خویش۔

قطعهٔ تاریخ وفات

سالکِ راهِ خدا آن شہِ سید عطا — رفت ز دار الفنا چون سوی دار البقا
هاتفی تاریخ او گفت بگوشم خرد — آه ز آفاق رفت زبدهٔ اہلِ صفا

۱۱۰۰ھ

ذکر حضرت سید غلام بدیع الدین مداری المعروف به شاه میان

ایشان یکے از اہلِ تقوی بوده اند خلیفه و جانشین والد ماجد خویش سید عطاء الله بن سید محمد شریف مداری قدس سرهما ست جود و کرمش غایتی ندارد پاسداری مسافرین و مساکین منظور نظر داشتی و هر چه از تحف و تحایف که پیشش رسیدے در مهمانداری صرف نمودی حتّٰی که اکثر اہل و عیال را طعام نرسیدی بغرض حصول اکل حلال چندے خدمت کتبخانه شاهزاده عظیم الشان ابن بهادر شاه بن حضرت خلد مکانے محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاه انار الله برهانه و مضجعه قبول فرموده بودند در آخر آنرا ترک فرموده به کنتور شریف تشریف ارزانے فرموده در عزلت واژوا گزیند وفاتش چهارم شعبان المعظم در سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری گردید مزارش در کنتور است

قطعهٔ تاریخ وفات

اہل عرفان جناب شاهِ میان — کرد رحلت چو آن جنید زمان

ہاتف گفت از سر افسوس	از جہان رفت آہ شاہ میان

۱۱۸۵ھ

ذکر حضرت سید احمد علی مدارے رحمۃ اللہ علیہ

ایشان صاحب کشف وکرامات اہل زہد وریاضت در اولاد امجاد حضرت شیخ المشائخ منتہی مدار رحمۃ اللہ علیہ در سلسلۂ عالیہ طبقاتیہ مداریہ خلیفہ وجانشین والد ماجد حضرت سید علی اکبر قدس اللہ سرہٗ العزیز اند مرتاضی بود در سن چہاردہ سال دوازدہ چلہ کشیدہ وحینیکہ از چلہ بر آمدے بروی ضعف وبیطاقتی طاری نشدی بلکہ چہرہ منور بنظر در آمدی وقتی بر مزار حضرت سید سالار مسعود غازی رحمۃ اللہ علیہ چلہ کشید بعد از انفراغ چلہ معًا بر فرس سوار شدہ بوطن خویش انہونا کہ از بہرائچ چہل کروہ است منزل بمنزل تشریف آورد مگر مطلق آثار ضعف وناطاقتی از بشرہ اش یافتہ نشد مادام در ذکر نفی واثبات مصروف ماندی اکثر حالاتش وکشف وکراماتش درج صحایف اند صاحب بحر ذخار مینویسد کہ شانزدہ سال قبل از انتقال نواب شجاع الدولہ ہر امر یکہ نسبت آن ریاست آنجناب ارشاد فرمودہ دران ریاست ہمون گردید وفاتش در سنہ یک ہزار ویکصد وہشتاد وپنج ہجری گردید مزار پر انوار در موضع انہونا در ملک اودھ واقع است

قطعۂ تاریخ وفات

احمد علی آن معین دین متین	شد ز دنیا چو سوی خلد برین
گفت ہاتف بسال ترحیلش	واصل حق گشت اسوۂ دین

ذکر حضرت شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلیفہ وجانشین حضرت شیخ حمید قدس سرہٗ اند شجرہ مرشدیہ اصل بدین وسایط بحضرت سید بدیع الدین قطب المدار مے پیوندد کہ شیخ حسن مرید وخلیفہ شیخ حمیداری وے مرید

وخلیفه شیخ محمد مداری وے مرید وخلیفه حضرت شیخ عین الدین مداری وے مرید وخلیفه حضرت سید قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برهنه وے مرید وخلیفه حضرت سید بدیع الدین قطب المدار ایشان نشو ونما در شهر بهرائچ یافته در معمولات وے بود که بعد فراغت تلاوت در نشستن قرآن مجید مصروف شدے ودر صحبت آن سعے بلیغ فرمودی چنانچه اکثر در مساجد وقت نموده بود وفاتش در سنه یک هزار وده بماه ذوالحجه گردید

قطعهٔ تاریخ وفات

بدهر شیخ حسن قدوهٔ مشایخ بود　　سوی جنت بشد از حکم حاکم ذوالمنن

چو سال رحلت شان عقل من ز دل پرسید　　سه بار آه کشید وبگفت شیخ حسن

ذکر حضرت شیخ محمود رحمة الله علیه

ایشان خلیفه وجانشین حضرت شیخ حسین بودند رحمة الله علیه شجرهٔ مرشدیه وے بدین سالسله بحضرت سید بدیع الدین قطب المدار مے پیوندد که شیخ محمود خلیفه وجانشین شیخ حسین ووے خلیفه وجانشین شیخ حمید ووے خلیفه وجانشین حضرت شیخ محمد مداری ووی خلیفه وجانشین حضرت شیخ عین الدین مداری ووے خلیفه حضرت شیخ الطریقت برهان الحقیقت محبوب رب ودود قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برهنه کنتوری رحمة الله علیه ایشان بعمر چهل سالگی بتاریخ هشتم جمادی الاول سنه یک هزار وبست ودو بجوار رحمت حق پیوست

قطعهٔ تاریخ وفات

ملاذ ما شیخ محمود آنکه داریم　　علوم فقه وعرفان درس فرمود

چو شد دل تنگ از دنیای دونی　　طریق عالم جاوید پیمود

بسوی اصل راجع گشت او رع　　ندای ارجعی از حق چو بشنود

چو سال رحلت آه از دل من — طلب از کاتب افلاک نمود
قلم از دست خود افگند انگه — بزاری گفت او از شیخ محمود

فصل دہم در ذکر مشائخ حسامیہ

ذکر حضرت عمدة الکاملین زبدة الواصلین حضرت مولانا حسام الدین سلامتی قدس سرہٗ

ایشان از علماء فحور ہند بوده است اصفہانیست در عہد سلطنت جنت آشیانی فردوس مکانی سلطان ابراہیم شرقی جونپوری بوده چون غلبۂ شوق الٰہی فرا رسید بحضرت سید بدیع الدین قطب المدار پیوست و باندک مدت بمعارج عالی فایز گردید یکے از مقربان حضرت محمد شرح لانام گشت و بہ اجازت خلافت ممتاز فرمودند تذکرہ مولانا در حصۂ اول تذکرة المتقین رفته است صاحب خارق بود و صاحب سلسلہ گشت درینجا ذکر بعضے از خلفاء و مریدانش بقلم مے آید وفاتش در سنہ ہشتصد و چہل ششہ بتاریخ نہم ربیع الاول گردید مزارش جونپور است

قطعۂ تاریخ وفات

قطب فلک جہان جبروت — لاہوت معارف منیعہ
پیرش قطب المدار عالم — دادش ز سلامتی ذریعہ
آن شاه حسام دین و دنیا — کش ہست مناقب رفیعہ
پدرش حسن ست حسینی الاصل — او بوده در اصفہان صنیعہ
القصہ نہم ربیع الاول — چون رفت بجنت وسیعہ

تاریخش را خرد چنین گفت | او بوده خلیفۂ بدیعم

ذکر حضرت مولٰنا وجیہ الدین ثانی گجراتی رحمۃ اللہ علیہ

ایشان یکے از زبدۃ الاتقیا، علماء عصر ومشائخ دہر بودند از چہار واسطہ بحضرت اسوۃ المحققین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا حسام الدین روح اللہ روحہ خلیفہ حضرت سید الموحدین عمدۃ الاطہار سید بدیع الدین قطب المدار رضی اللہ عنہ نسبت میدارند اکثر حکایات از وی معروفست وفاتش در سنہ نہصد ونود ہجری گردید

قطعۂ تاریخ وفات

چو سوی خلد بریں رفت زجہان خراب | وحید عصر جنید زمان وجیہ الدین
چو جستم سال وصالش دلم سروش زغیب | بگفت رفت بحل جہان وجیہ الدین

شجرہ حافظ علی انور قلندر خلف شاہ علی اکبر قلندر خلیفہ وجانشین شاہ تراب علی قلندر کاکوری ابن شاہ محمد کاظم قلندر از اصول المقصود کہ مؤلفہ شاہ تراب علے ست

نظم

بعد حمد خالق ارض وسما | ہم پس از نعت محمد مصطفٰے
می کشم در سلک نظم دلپذیر | مجملاً نام ہمہ پیران پیر
کاندر آن جملہ زلطف کارساز | از دو شاہنشاہ گردیدم مجاز
اولاً از والد خود بالیقین | آن شہ کاظم رئیس العارفین

کوزِ طفلی کرد ما را تربیت ... در شریعت ہم طریقت معرفت
بعد ازان از شاہ مسعودِ ولی ... جانشینِ سیدِ باسط علی
کو مرا از لطف خود بگرفت دست ... بیعتش کردم کہ او شیرین ست
فیضیاب از باسط اند آن ہر دو شاہ ... یک خلیفہ یک خلف بی اشتباہ
ابتدا از نام باسط زین سبب ... گویم اندر جملہ شجرہ بے تعب
حاجت تکرار نام پاک شان ... نیست در ہر سلسلہ من بعد آن
نام ہر یک را ابتدا بیاز تراب ... یاد گیر و درج کن اندر کتاب

شجرۂ مداریہ

شاہ باسط شیخ الہدیہ امام ... شیخ فتح و مجتبیٰ پیرِ ہمام
عبد قدوس ست و ہم حاجی بدھن ... ہم ابو الفتح ست و مسکین در سخن
شیخ قاضن ہم حسام الدین امام ... ہم بدیع و ہم علمبردار نام
بعد ازان صدیق اکبر راہبر ... ہم امامِ دوسرا خیر البشر
این اصولِ سبعہ را کردم بیان ... شعبہ و فرعند دیگر غیر ازان
جملہا را والد و پیرم مجاز ... گشتہ ام من ہم بہر یک سرفراز
دیگر از اولاد شاہ مجتبیٰ ... شاہ عبد اللہ نامے پیشوا
نیز ہر یک را اجازت یافتم ... از پئے تلقین خلافت یافتم
او ز عمِ خویش رحمٰن نامور ... از الہدیہ شدہ او مشتہر

ذکر حضرت شاہ عبد القدوس قلندر جونپوری قدس سرہٗ

ایشان خلف رشید و خلفاء جانشین پدر بزرگوار خود حضرت شاہ عبد السلام قلندر

[illegible]

قدس سرہا اوصاف وکمالات ایشان زیادہ ازانست کہ بحیز تحریر درآید لیکن با وجود
آن کمالات ہمیشہ در خمول وگمنامے میکوشیدند وحالات خود را از نظر خلق مے پوشیدند
چنانچہ منقول است کہ در اوایل خدمت ہندوی متصدی بر خود لازم گرفتہ بودند ہرگاہ
وے در قلعہ میرفت آنحضرت دفترش مے بردند مدتے بدین طور بسر بردند وکسے
بر حال ایشان مطلع نشد گویند روزے بزرگی از مشائخ جہان آباد از خدمت شیخ خود
رخصت شدہ وعزیمت نواحے جونپور مے نمود آن شیخ فرمود کہ در جونپور شیخ عبدالقدوس
بزرگے صاحب کمال ست چون در انجا برسے ملازمتش کنے وے ازان شیخ نشان پرسید
گفت معاش اوشان از نوکرے متصدی ست در قلعہ ملاقات خواہد شد چون آن بزرگ
در جونپور رسید بہمان نشان بشناخت وباادب تمام پیش آمد پس آن متصدی بر بزرگی
ایشان مطلع شدہ عذر خواست وتعلق نوکری موقوف ساخت ازان روز مردم بر مناقب
ایشان مطلع شدند بعد ازان حضرت شیخ کشتکاری میکردند واز دست خود تخم میریخت در مراد
المریدین ودر فصول مسعودیہ ومناقب الاصفیا مذکور ست کہ آنحضرت نوکر دیوان بودند تنگہ
یومیہ بود دران قوت اہل وعیال خود میساختند روزے زنی ضعیفہ برای کارے نزد
آن دیوان آمد وچند بار عرض کرد دیوان متوجہ نشد چون آنحضرت دیدند کہ دیوان بحال
این ضعیفہ متوجہ نیست بحالت جلالی وغیرت الٰہی آمدہ دیوان را بلفظے سخت ودرشت
خطاب نمودہ گفتند کہ چرا ایحاجت این ضعیفہ تاخیر میکنی ہمین وقت چٹھی نوشتہ دہ واز باطن
خود حاکم وقت را جذب نمودند فوراً حاکم سر و پا برہنہ نزد دیوان خود آمدہ بر چٹھی آن ضعیفہ
دستخط نمودہ بجای خود رفت پس ایشان چٹھی آن ضعیفہ را نویسانیدہ دادہ اوتند وخود بخانہ
تشریف بردند مردم خانہ گفتند کہ شما امروز وجہ قوت خود را باد دادید آنحضرت متوجہ

بعالم غیب شدند معلوم شد کہ این مدت شما اخفای کمالات خود نمودید الحال اظہار نمائید
وطالبان را تربیت و تلقین کنند انتہی و در حجۃ العارفین ست کہ شیخ عبد القدوس
بن شیخ عبد السلام قطب روزگار بودند پدر بزرگوار وے سالہا پیش از وفات خود
فرمودہ بودند کہ بعد از من بخدمت قطب جہان یعنی شاہ عبد الرحمن جانباز خواہے رفت
پس آنحضرت بعد از وفات والد خود بخدمت قطب جہان بشتافت و در ظل صحبت وے جا
یافت و ابواب علوم باطنی بروی مکشوف شد احوال و مقامات عالیہ ارباب ولایت
او را میسر گشت و زیر طاس فلک مثل وی کسے را ندیدہ انم ہرگاہ شیخ عبد القدوس باجازت
شیخ عبد الرحمن جانباز قصد وطن خود نمود چون نزدیک لکھنؤ رسید شیخ محمود قلندر باستقبال
او بیرون آمد و او را دریافت باکرام و اہتمام تمام در منزل خویش برد و لوازم ضیافت
قیام نمود بعد ازان وے متوجہ قصبہ امیٹھی شد شیخ عبد الرزاق بن خاصۂ خدا پیشتر رفتہ
او را دریافت و باکرام و باہتمام بمقام خویش آورد و شیخ نظام الدین کہ اہل مقامات
و کرامات بود وے را در منزل شیخ عبد الرزاق دریافت و تا دیر با یک دیگر صحبت داشتند
و مفارقت نمودند پس شیخ عبد القدوس بجونپور آمد و بگمنامے خود سعی بلیغ نمود کم کسے دانست
کہ وے قطب روزگار ست مگر چندے از مشایخ جونپور و در ان وقت کہ من بخدمت وے
مشرف شدم صد و دہ سالہ بودہ باشد انتہی و در مکتوبات حضرت شاہ مجا مذکور ست
کہ شیخ عبد القدوس جونپوری در یک ساعت بخارق عادت بکعبہ رفتہ و حج گذاردہ است
و صاحبان ایشان را مبارکباد گفتہ اند و ہمدر ان ساعت بخانہ رسیدہ است بے آنکہ
یک دو قدم بر زمین نہد و یا در گردش افلاک تغیرے پدید آید انتہی الغرض تربیت و تعلیم
ایشان ہمہ از حضرت والد بزرگوار بودہ است و اجازت و خلافت سلسلہ قلندریہ و چشتیہ

وقادریه وسهروردیه وقدوسیه وطیفوریه از والد بزرگوار خود داشتند وسلسلهٔ مداریه از حاجی الحرمین بدهن یافتند و در **فصول مسعودیه** که این همه سلاسل سبعه را لقدوسیه می نامند یعنی کل واحد من هذه السبع قدوسیه منتهی الی القدوس السلام او یرتبط بعبد القدوس بن عبد السلام چنانچه **مولوی معنوی** در منظومهٔ مختصره بدین معنی اشارت کرده گفته اند ؎

نیز عبد القدوس عبد سلام	از بدهن حاجی از حسام همام
از ابو الفتح او ز قاضن داشت	آنچه قطب المدار دروی کاشت
با مداریه روز و شب باشیم	بدو پیوسته چون دو لب باشیم

سلسلهٔ مداریه در خاندان قلندریه باین ترتیب از تحریر و تقریر حضرت عبد الرشید جونپوری قدس سره که از خلفا شیخنا شیخ الاسلام شاه عبد القدوس قلندر قدس سره است ثابت میشود و از جاهای دیگر معلوم شده است و آنچه نقل میکنند که حضرت قطب المدار بدیع الدین قدس سره را بتوسط این چهار واسطهٔ مذکوره از حضرت شاه مدار باشد بعید مینماید که زمانه این هر دو بزرگوار متحد یا متقارب است و هر دو بجونپور تشریف آورده اند پس با وجود قرب مکان و زمان چهار واسطه در میان مستبعد است و در حاشیه **مولوی معنوی** است که هذه السلسلة المداریة بلغت شیخنا شیخ الاسلام شاه عبد القدوس من مشایخنا و فی بعض الروایات بلغت اباه شیخ المسلمین قطب الدین بینا دل قلندر فلا یصح انتهی بدانکه در رسالهٔ صاحب **مراد المریدین** نوشته دیده ام که شیخ عبد السلام را رسیده از حاجی بدهن و وی را از شیخ حسام الدین و وی را از شیخ ابو الفتح و وی را از پدر خود شیخ قاضن و وی را از شیخ بدیع الدین مدار پس بهر کیف حضرت قطب الدین بینا دل را رسیدن خیلی خلاف قیاس ثابت میشود و مخفی مباد که سلسلهٔ مداریه در فصول مسعودیه به پنج قسم

مرقوم ست مداریہ طیفوریہ جعفریہ ومداریہ بصریہ ومداریہ صدیقیہ ومداریہ اویسیہ ومداریہ
مہدویہ وشجرات آن بتفصیل دران مرقوم است وفات حضرت ایشان دریکشنبہ دوازدہم
شوال سنہ یکہزار وپنجاہ ودو بہ تحقیق رسیدہ چنانچہ دیوان عبدالرشید جونپوری کہ از خلفائے
ولیست ودرین لفظ تاریخ یافتہ بروز یکشنبہ دوازدہم ماہ شوال وقبروی در علن پور
نزد قبر پدر وجد وے ست ودر مراد المریدین ست کہ حضرت شیخ عبدالقدوس قدس
سرہ را پسرے نبود ودو دختر بودند یکے شیخ فیض اللہ کتخدا بود کہ خادم وجانشین آنحضرت
بودند چنانچہ احوال ایشان در مکتوب حضرت شاہ مینا قلندر مذکور ست ودیمی شیخ قطب الدین
ساکن منڈیاہو کتخدا بود از ایشان اولاد اند ودر جونپور سکونت دارند وازدختر اول اولاد
نشد انتہی اصول المقصود سلسلۂ مداریہ بحضرت صدیق اکبر میرسد بدین طریق حضرت
شیخ بدیع الدین عرف شاہمدار از حضرت طیفور شامی ووے از امین الدین شامی ووے
از شیخ عبداللہ مکی علمبردار رسول صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ووے از ابوبکر صدیق
واول کسیکہ در ہند کتاب عوارف وفصوص الحکم درس گفتہ شاہمدار اند از جواہر غیبی
مولفۂ سید مظفر علی شاہ ونیز سلسلۂ مداریہ ونقشبندیہ ہردو با میرسد ونیز با بکر صدیق
انتہی از جواہر غیبی شجرۂ ہذا کہ نوشتہ مے آید از اوراد غوثیہ مولفۂ حضرت
محمد غوث گوالیاری نقل برداشتہ شد

شجرۂ مداریہ

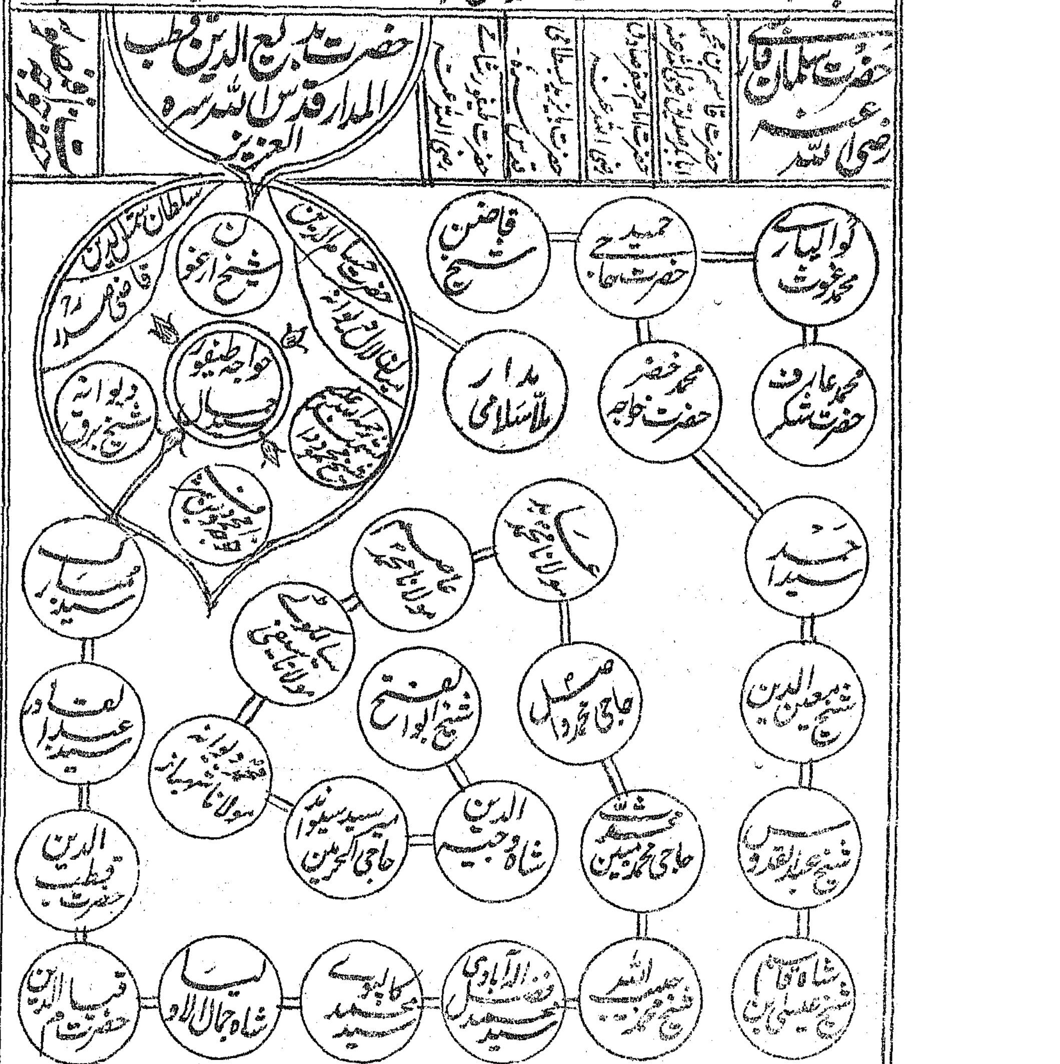
شجرۂ خلافت پیران طیفوری قدس سرہم المعروف مداری

نسبت فقیر حقیر حاجی حمید عفی عنہ بشیخ محمد غوث بحضرت
سلطان الموحدین شیخ ظہور حاجی حضور قدس سرہٗ
نسبت ایشان بحضرت شیخ ہدایت اللہ سرمست قدس اللہ سرہٗ
نسبت ایشان قاضن مداری قدس اللہ سرہٗ
نسبت ایشان بحضرت شیخ حسام الدین سلامتی مداری قدس اللہ سرہٗ
نسبت ایشان بحضرت شیخ بدیع الدین شاہمدار قدس اللہ سرہٗ
نسبت ایشان بحضرت شیخ طیفور شامی قدس اللہ سرہٗ
نسبت ایشان بحضرت شیخ یمین الدین شامی قدس اللہ سرہٗ
نسبت ایشان بحضرت شیخ عبد اللہ علمبردار قدس اللہ سرہٗ
نسبت ایشان بحضرت امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ
نسبت ایشان بحضرت رسالت پناہ احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

شجرہ شیخ علیسی فقیہ محدث صوفی مفتی گوپاموی بدین وسایط است

شیخ علیسی فقیہ محدث گوپاموی - علامہ وجیہ الدین گجراتی - شیخ محمد غوث گوالیاری
حضرت حاجی ظہور حضور حضرت ابو الفتح ہدایت اللہ سرمست - حضرت قاضی قاضن -
حضرت مولانا حسام الدین سلامتی - حضرت قطب الاقطاب سید بدیع الدین قطب المدار
قدس سرہٗ - حضرت طیفور شامی - حضرت امین الدین شامی - حضرت بہاؤ الدین شامی -
حضرت عبد العزیز مکی - حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

دو شجرہ ہائے کلان مع اللہ شاہ ضیاء اللہ مطبوعہ مطبع انوار محمدی واقع لاہور شجرات خاندان عالیہ مداریہ بطریق قناعت اختصار ارقام نمودہ اند



شجرہ حکیم سید بان حسین شاہ ابن حکیم اولاد حسین

بن حکیم سید علی بن سید السادات منبع الحسنات حکیم نور الدین قادری الچشتی

السہروردی المدارے قطب اکبر آبادے محلہ گدھیا

شجرۂ مداریہ

جو احمد فیض خود صدیق را داد | بعبد اللہ رسید آن علم ارشاد
مرید او یمین الدین شامیست | ازو طیفور ہم با نیک نامیست
بدیع الدین ازو بس فیضہا یافت | حسام الدین ازو نور بہا یافت
مریدش شیخ قاضن پیر سرمست | وزو حاجی ظہور آمد زبردست
مرید او محمد غوث باشان | ازو عارف ازو عیسی و برہان
ازو شاہ رضا ہم عنایت | ضیاء الدین ازو ہم یافت دولت
ازان فیض سید امجد علی را | محبت ہر نبی و ہر ولی را
بلطف بیکران شاہ امجد | شدہ مشمول نور الدین احمد
ز نور الدین احمد فیض کامل | بہ سید مہر علی گردید حاصل
خداوندا طفیل این بزرگان | بکن رحمے بحال زار قربان

فصل یازدہم در ذکر مشائخ اجلی

شجرہ شاہ ابو الحسن احمد نوری الملقب بمیاں صاحب برکاتی مارہروی

نقل از کتاب النور والبہا فی اسانید الحدیث وسلاسل الاولیا مؤلفہ شاہ صاحب موصوف مطبوعہ مطبع وکٹوریہ پریس بداؤن صفحہ (۷۲)

شجرۂ عالیہ مداریہ

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ وآلہ وصحبہ اجمعین

اَمّا بعد فیقول الفقیر ابو الحسین عفی عنہ اجازنی بالسلسلۃ المدیۃ
البدیعۃ المداریۃ جدی ومرشدی السید آل الرسول الاحمدی قدس سرہ
عن الحضرۃ اچھے میاںصاحب عن ابیہ السید حمزہ عن جدہ سیدہ آل محمد
صاحب عن صاحب البرکات المارہروی عن السید فضل اللہ الکالفوی
عن ابیہ السید احمد عن جدہ السید محمد صاحب عن جمال الاولیا
عن الشیخ قیام الدین عن الشیخ قطب الدین عن السید جلال علیہ الرحمۃ قدس
عن السید مبارک عن السید اجمل عن العارف الاجل الکامل الاکمل مولانا
بدیع الحق والدین المدار المکنفوری رحمۃ اللہ علیہ
عن الشیخ عبد اللہ شامی عن الشیخ عبد الاول عن الشیخ امین الدین
عن امیر المومنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن سید المرسلین
محمد صلی اللہ علیہ وسلم

مولوی سلامت اللہ مرید وخلیفہ شاہ اچھے میاںصاحب آخر مولوی عبد القادر
بدایونی مرید وخلیفہ مولوی فضل رسول وایشان مرید وخلیفہ مولوی شاہ عبد المجید
وایشان مرید وخلیفہ شاہ اچھے میاں صاحب مارہروی آخر شجرہ صوفی محمد حسین
مرادآبادی ایشان خلیفہ حافظ علی حسین ووے خلیفہ محمد محمود شاہ ووے خلیفہ شاہ
غلام حسین خلف شیخ عبد الکریم معروف بصاحب جی ووے خلیفہ سید شاہ آل حسن عرف
شاہ اچھے میاںصاحب مارہروے آخر شجرہ مولوی محمد عادل کانپوری مرید وخلیفہ

سلسلہ حضرت محمد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت ابا بکر صدیق حضرت سلمان فارسی حضرت
محمد قاسم بن حضرت محمد بن ابا بکر صدیق حضرت امام جعفر صادق حضرت بایزید بسطامی حضرت امام محمد غزالی
عبد اللہ مکی حضرت شاہ بدیع الدین مدار حسام الدین بنارسی ۱۲

عــہ
ابن عطوان از شیراز
خاندان عالیہ
مار جانی
استاد ...
سلسلہ ...
۱۲

حافظ محمد عبد العزیز دہلوی الملقب بہ شاہ مقبول احمد وے از شاہ محمد غوث شہید وے از سید شاہ آل محمد المعروف بشاہ اچھے میاں الخ

شجرہ صاحبان جورہ

نقل از کتاب سید امیر احمد داعی پوری خلیفہ سید شاہ خیرات علی کالپوے منہا الطریقۃ النبی اجازت حضرت میر سیدی حضرت شاہ ابو سعید محمدی عرف سید شاہ فضل الدین احمد ایشان از والد ماجد حافظ سلطان احمد شاہ خیرات علی عن ابیہ سید حسین علی وہو عن ابیہ حضرت شاہ احمد سعید وہو عن ابیہ حضرت شاہ سلطان ابو سعید وہو عن ابیہ حضرت شاہ فضل اللہ وہو عن ابیہ حضرت شاہ سید احمد وہو عن ابیہ قطب الاقطاب حضرت شاہ سید محمد رضوان وہو عن مجاز حضرت شاہ جمال الاولیا وہو عن سید قیام الدین وہو مجاز عن شیخ قطب الدین وہو مجاز عن سید السادات سید جلال الدین عبد القادر وہو مجاز عن سید المبارک وہو مجاز عن سید السادات سید اجمل وہو مجاز عن **شیخ المشائخ حضرت سید شاہ بدیع الدین الملقب** قطب المدار حضرت شاہ مدار وہو مجاز عن عبد اللہ شامی وہو مجاز عن شیخ عبد الاول وہو مجاز عن شیخ امین الدین وہو مجاز عن شمس المشارق والمغارب حضرت علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ وہو مجاز عن ختم الانبیا احمد مجتبی محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

شجرہ سید شاہ محمد اسمعیل کالپوی الحال سکونت اترولے ضلع علی گڈھ

سید شاہ محمد اسمعیل ایشان خلف وخلیفہ حضرت حبیب اللہ شاہ ایشان حضرت

شاہ نامدار ایشان یا باجی نور محمد ایشان را ازوالد ماجد محمد فیض اللہ ایشان را حضرت
شاہ محمد عیسیٰ ایشان را از حضرت شاہ جمال اللہ رامپوری بن سید شاہ محمد روشن الخ

شجرہ سید محمد بشیر فرزند و جانشین سید علی کبیر عرف شاہ میر سبحان

پیر و پدرش سید علی جعفر و پیرش شاہ محمد اجمل عباسے و پیر و پدرش شاہ محمد ناصر
و پیر و پدرش شیخ محمد یحیے المعروف بہ شاہ خوب اللہ الہ آبادی الخ۔ دیگر
محمد علی حسین نوری و مرشدش سید باقر علے و پدر پیرش سید نور احمد و پیر و پدرش
سید ابوسعید و پیر و پدرش سید حسین علی و پیر و پدرش سید سلطان ابوسعید و پیر و پدرش
سید احمد سعید و پیر و پدرش سید فضل اللہ و پیر و پدرش سید احمد کاشفے و پدر و پیرش
سید محمد کالپوے و پیرش شاہ جمال اولیا کروے و پیرش شیخ قطب الدین و پیرش
سید جلال عبدالقادر و پیرش سید مبارک ابن محمد و پیرش سید اجمل محمد بن احمد و پیرش
شاہ بدیع الدین مدار و پیرش شیخ عبداللہ شامے و پیرش شیخ عبدالاول و پیرش شیخ
امین الدین و امام علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و پیرش سید المرسلین شفیع المذنبین
احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و این طریقہ بصدیق اکبر رضی اللہ عنہ نیز میرسد

نقل خلافت نامہ و تولیت نامہ مہدی علے شاہ ولد شاہ لسین شاہ بنام پسر خود علے نقی شاہ بنجر موی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الذی نور قلوب الاولیاء بنور العرفان والصلوٰۃ والسلام علے رسولہ محمد ن المصطفےٰ
صاحب قوی الحجۃ وجلی البرہان وعلی آلہ واصحابہ واہل بیتہ ذوی المجد والاحسان

اما بعد فقیر سید محمد سعید علی بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر مشایخ عظام و صوفیای عالی مقام و خواص و عوام کافهٔ انام مشهود و مطلع میگرداند که هرگاه فرزند جگر بند سید محمد علی نقی را مستوجب الی الله مستکبره ما سوی الله یافتم خرقهٔ خلافت و دستار امامت باو ارزانی داشتم و سجاده نشینی خانقاه عالم پناه مخدوم سید محمد علیم عرف سید شاه هدی قدس الله سره عز امتیاز بخشیده به بیعت گرفتن ارباب ارادت بسلسلهٔ جلیلهٔ قادریه و چشتیه و سهروردیه و نقشبندیه و شطاریه و مداریه اجازت و به تعلیم و تلقین اصحاب طریقت از اذکار و اشغال و مجاهدات و مراقبات و حقایق و معارف هر طریقه که از پیران خرقه پوش سراپا هوش رسیده و آنچه حق سبحانه تعالی از فضل خویش مرا دادهٔ مخصوص فرموده مامور و مختار گردانیدم که بتحمل تکمیل مستکملان و مصروف ارشاد مسترشدان گردیده مصدر خوشنودی فقیر مستهام و پیران عظام شود و اگر هر روز جزا نزد خدا جل و علی اذن شفاعت باشد شفاعت او نمایم و اگر او را منزلتی بود من افزاید بغیر شفاعت اذن شود بسی هر که با فقیر حسن ظن و نیک عقیدت داشته باشد فرزند عزیز را بجای فقیر دانسته رجوع نماید و هر مرید و طالب که از قید اطاعت و پیروی پیش بیرون رود و مردود طریقت و علیٰ ارادت گشته باشد فرزند لبند خلیفه ما و جانشین درگاه موصوفه بالاستقلال است دیگری را دعوی صاحب سجادگی مقام مقدسه محدود نیست اللهم و فقه بتوفیق العظیم و ثبته علی صراط المستقیم نور قلبه بنور معرفتک و ارفع درجته برفعت غیرتک

امین امین تحریر فی التاریخ چهارم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۰ھ مهر سعید علی شاه

تحریر خطبهٔ شریف کاملهٔ عالیه مداریه سید علی نقی شاه نجم مودودی

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم حضرت علی

کرم اللہ وجہہ حضرت خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ حبیب عجمی حضرت خواجہ بایزید بسطامی
حضرت عین الدین ابو محمد طیفور شامی حضرت شاہ بدیع الدین مدار حضرت سید علی
حلبی حضرت شاہ درویش محمد بانوار مدار ثانی حضرت سید شاہ حاجی عنایت اللہ حضرت
حضرت بندگی شاہ عظمت اللہ اکبرآبادی حضرت شاہ نصیر الدین محمد باز حضرت عشق اللہ
شاہ حضرت شاہ اہل اللہ حضرت سید شاہ یسین حضرت سید مہدی علی شاہ حضرت سید
شاہ علی نقی بخیر ہوئے

نسبت دیگر

حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی مرتضی حضرت امام حسین
شہید کربلا حضرت شاہ ربیع المقدس حضرت شاہ طیفور شامی حضرت شاہ رفیع الدین شامی
حضرت شاہ یمین الدین شامی حضرت شاہ عبد اللہ المکی حضرت شاہ بدیع الدین
قطب المدار قدس اسرارہم حضرت شاہ درویش محمد بانوار مدار ثانی
حضرت سید حاجی عنایت اللہ مست الخ

نسبت ثالث

حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی حضرت ابا بکر صدیق رضی اللہ
عنہم حضرت عبد اللہ علمبردار حضرت یمین الدین شامی حضرت عین الدین شامی
حضرت طیفور شامی حضرت بدیع الدین شاہ مدار حضرت سید شاہ اجمل بہرائچی
حضرت سید بڈھن بہرائچی حضرت درویش محمد قاسم اودھی حضرت قطب العالم شیخ
عبد القدوس گنگوہی حضرت جلال الدین تھانیسری حضرت شیخ نظام الدین بلخی حضرت
شیخ ابو سعید گنگوہی حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی حضرت شیخ داؤد گنگوہی حضرت شاہ

سید ابو المعانی انبیٹھوی حضرت میران سید شاہ بھیکھا حضرت محمد سالم حضرت سید
محمد اعظم حضرت حافظ محمد موسیٰ حضرت محمد حسین عرف حافظ بانکے۔ شاہ علی نقی بنگر موے

نقل انتخاب خلافت نامہ و وصیت نامہ حافظ محمد حسین عرف حافظ بانکے

دہلوی بحق ناصر الدین شاہ فیروز آبادی از بستان معرفت مطبوعہ لکھنؤ انوری پریس ۱۸۸۸ء
وصیت میکنم جمیع مریدان وخلفای خود را ہر کرا بعد من حاجت دریافت اسرار
و واردات اقتدا از صاحبزادہ من بیان نماید تا حل مشکلات خود کند و در دیار مستقر الخلافت
اکبر آباد شاہ ناصر الدین خلیفہ اول ست در جمیع طرق حلقۂ قادریہ و سہروردیہ و نقشبندیہ
و مداریہ وغیرہم رضوان اللہ علیہم اجمعین۔ دستخط حافظ صاحب

شجرہ مولوی محمد حسین الہ آبادی

ایشان مرید وخلیفہ رہنمای عباد اللہ حاجی امداد اللہ فاروقی چشتی تھانوی فاروقی
نسبا چشتی منتسبا وحنفی مذہبا و تھانوی وطنا مہاجر مکہ معظمہ اند حاجی موصوف در کلیات
امدادیہ کہ از تصنیفات اوست نسبت بیعت و اجازت خویش چنان بقلم سپردہ کہ باید
دانست کہ فقیر حقیر ننگ خاندان و بدنام کنندہ بزرگان طریقہ روسیاہ امداد اللہ عفی اللہ
عنہ را نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقہ از حضور ہدایت گنجور
قطب دوران پیشوای عارفان نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و ہادینا
میانجیو شاہ جھنجھانوے چشتی است قدس اسرارہ و ایشان را از شیخ المشائخ
حاجے شاہ عبد الرحیم شہید ولایتی الخ

در طریقہ کاملہ عالیہ مداریہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین فقیر محمد حسین

الٰہ آبادی نسبت بیعت وارتباط صحبت واجازت از حضرت ہادینا ومرشدنا وسیلتنا الی اللہ حاجی امداد اللہ چشتی المداری ادام اللہ فیوضہ است و ایشانرا از حضرت میانجیو شاہ نور محمد جھنجھانوی و ایشانرا از شیخ المشائخ حاجی شاہ عبد الرحیم شہید ولایتی و ایشانرا از شاہ عبد الباری امروہی و ایشانرا از شاہ عبد الہادی امروہی و ایشانرا از شاہ عضد الدین و ایشانرا از شاہ محمد مکی و ایشانرا از شاہ محمدی و ایشانرا از شیخ محب اللہ الٰہ آبادی و ایشانرا از شیخ ابو سعید گنگوہی و ایشانرا از شیخ نظام الدین بلخی و ایشانرا از شیخ جلال الدین تھانیسری و ایشانرا از شیخ عبد القدوس گنگوہی و ایشانرا از درویش محمد بن قاسم اودھی و ایشانرا از سید بڈھن بہرائچی و ایشانرا از سید اجمل بہرائچی و ایشانرا از سیدنا شیخ المشائخ حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشانرا از طیفور شامی و ایشانرا از عین الدین شامی و ایشانرا از یمین الدین شامی و ایشانرا از حضرت عبد اللہ علمبردار و ایشانرا از امیر المومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و ایشانرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم

شجرہ مولوی احمد حسن مدرس مدرسہ اسلامیہ واقع کانپور مرید حاجی امداد اللہ

مہاجر مکہ معظمہ حاجی صاحب موصوف نسبت مدنظر خویش از کمال توجہ بہ کلیات

امداد یہ مریدین خویش را مخاطب ساختہ میفرمایند و نیز ہر کس کہ از ین فقیر محبت و عقیدت
و ارادت دارد مولوے رشید احمد صاحب سلمہ و مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ را کہ جامع
جمیع کمالات علوم ظاہری و باطنی اند بجاے من و من بمقام ایشان شمرد و صحبت
ایشان را غنیمت دانند کہ اینچنین کسان درین زمانہ نایاب و از خدمت با برکت
ایشان فیضیاب بودہ باشند و طریق سلوک کہ درین رسالہ نوشتہ شد در نظر ایشان تحصیل
نمایند انشاء اللہ تعالےٰ بے بہرہ نخواہند ماند اللہ تعالےٰ در عمر ایشان برکت دہاد
و از تمامے نعماے عرفانی و کمالات قربت خود مشرف گرداناد و بمراتبات عالیات
رساناد و از نور ہدایت شان عالم را منور گرداناد و تا قیامت فیض ایشان جاری
داراد بحرمت النبی و الہ الامجاد و ہمچنین عزیزم مولوے محمد یعقوب صاحب نانوتوی
و حافظ محمد یوسف صاحب تھانوی و مولوی کرامت علی صاحب ساکن ضلع انبالہ
و مولوی محمد ابراہیم صاحب ساکن موضع اجراڑہ راداند کہ ایشان نیز مجاز اند نیز
عزیزم حکیم ضیاء الدین کہ خلیفہ خاص حضرت قطب الاقطاب مولانا حافظ محمد ضامن
شہید رحمۃ اللہ علیہ اند ہم مجاز اند ۱۲ منہ پس ایشان اجازت بیعت خاندان عالیہ
مداریہ از شیخ خود دارند لہذا شجرہ ئیکہ بذیل نوشتہ مے آید اکتفا نمودہ شد بدانکہ فقیر
احمد حسن عفی عنہ را نسبت بیعت از حاجی الحرمین حاجی امداد اللہ چشتی المداری است
و ایشان را از مولانا و مرشدنا حضرت میانجو نور محمد جھنجھانوی و ایشان را از شیخ المشائخ
حاجی شاہ عبد الرحیم ولایتی و ایشان را از شاہ عبد الباری و ایشان را از شاہ عبد الہادی
و ایشان را از شاہ عضد الدین و ایشان را از شاہ محمد مکی و ایشان را از شاہ محمدی
و ایشان را از شیخ محب اللہ الہ آبادی و ایشان را از شیخ ابو سعید و ایشان را از شیخ

نظام الدین و آیشانرا از شیخ جلال الدین و آیشانرا از شیخ عبدالقدوس گنگوہی و آیشانرا
از شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی و ایشانرا از سید بڈھن بہرایچی و آیشانرا از سید اجمل بہرایچی و ایشانرا
از امام الطریقت برہان الحقیقت حضرت شیخ بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار و آیشانرا
از طیفور شامی و آیشانرا از عین الدین شامی و آیشانرا از عین الدین و آیشانرا از حضرت عبداللہ علمبردار
و آیشانرا از امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و آیشانرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم

مولوی عبدالسلام ساکن ہسوہ ضلع فتحپور اسم تاریخی ولی ریاض الحسن ۱۲۳۴ھ

آیشانرا ابتداءً از مولوی سید سراج الدین عم خویش تحصیل علم نمودہ پس ازان در لکھنؤ
رسیدہ از مولوی معین الحق متوطن فرنگی محل وغیرہ حصول علم فرمود و تکمیل علم حدیث از مولوی شاہ عبدالغنی
محدث دہلوی نمودہ و نیز از احمد دحلان مکی سند حاصل کرد بعد فراغ علم بخدمت شاہ احمد سعید حاضر گشتہ
فیوض برکات بیعت و خلافت حاصل فرمود و یکے از عرفاء زمانہ گردید خلفائیش از وی مانند مثل
حکیم امین الدین سکنہ کنتھوا پرگنہ کڑا مرید شاہ عبدالغنی و خلیفہ آیشان و مولوی سکندر خان
ساکن خالد پور ضلع لکھنؤ مرید مولوی شاہ محمد مظہر خلیفہ ایشان و شاہ نجم الدین سکنہ بھاگل پور
خلیفہ ایشان و شاہ قدرت علی ساکن جیت پرگنہ ہسوہ ضلع فتحپور خلیفہ ایشان و مولوی ابوالقاسم
خلیفہ امین الدین مذکورۂ بالا برادر زادہ مولوی عبدالسلام خلف مولوی عبدالعزیز برادر شاہ
عبدالسلام اسم تاریخی (سید اظہر الدین) ۱۲۶۵ شاہ محمد بخش کاکوروی خلیفہ ایشان

شجرہ عالیہ مداریہ

محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم حضرت ابابکر صدیق حضرت عبداللہ علمبردار حضرت
شیخ عین الدین شامی حضرت عین الدین شامی حضرت شیخ طیفور شامی حضرت بدیع الدین شاہ مدار
حضرت سید اجمل بہرایچی حضرت سید بڈھن بہرایچی حضرت شیخ درویش محمد بن قاسم اودھے حضرت.
عبدالقدوس گنگوہے حضرت شیخ رکن الدین گنگوہے حضرت شیخ عبدالاحد حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی ـ

حضرت خواجہ محمد سعید حضرت عبد الاحد شاہ گل حضرت شیخ محمد عابد حضرت مرزا مظہر جانجاناں حضرت
عبد اللہ المعروف بغلام علی شاہ حضرت شاہ ابو سعید حضرت شاہ احمد سعید مولوی عبد السلام سلمہ
عبد السلام بود بدار السلام رفت ازین مصرعہ تاریخ وفاتش پیداست مولوی میر حسن علی فتحپوری ابن
میر احسان علی مرید و خلیفہ شاہ احمد سعید دہلوی موصوف الصدر تاریخ وفاتش بست و نہم ۲۹ محرم الحرام بروز جمعہ مزار در فتحپور

قطعۂ تاریخ وفات

در گلشن زمانہ ہوا سے خزاں وزید	گردید خلد باغ و بہار حسن علی
تاریخ وصل او شد بے رد بے اشتباہ	نور قدیم شمع مزار حسن علی

مولوی ظہور الاسلام خلف و جانشین میر مرحوم بکمال زہد و ورع اوقات عزیز بسر می نمایند شجرۃ الشان ہم نسبت کہ بالا مرقوم گشت
شجرہ ما مرید مولوی ریاست علی شاہجہانپوری چنان می نویسند کہ فقیر محمد ریاست علی شاہجہانپوری اجازت
از حضرت مرشدی و مولائی مولانا محمد ارشاد حسین مجددی از حضرت محبوب سبحانی شاہ احمد سعید مجددی از
حضرت شاہ عبد اللہ المعروف بشاہ غلام علی شاہ دارد الیٰ آخرہ
شجرہ شاہ حافظ عبد الواحد خان خلف مولوی ناصر علی خان رئیس شاہجہانپور شاہ
عبد الواحد خان مجددی مرید و خلیفہ مولوی عبد الرحمن مجددی مرید و خلیفہ شاہ عبد اللہ المعروف شاہ غلام علی الیٰ آخرہ
شجرہ خلیفہ ما مرید شاہ عبد الرزاق خلیفہ جانشین شاہ عبد اللہ گورکھپوری بدینسان می نگارند
فقیر عبد الرزاق حضرت شاہ عبد اللہ گورکھپوری حضرت شاہ عباد اللہ انولوی حضرت شاہ محمد مکرم لکھنوی
حضرت مولوی سید ابو الحسن نصیر آبادی حضرت مولوی مراد اللہ تھانیسری حضرت مولوی نعیم اللہ بہرائچی
حضرت مرزا مظہر جانجاناں حضرت شیخ محمد عابد حضرت شیخ عبد الاحد شاہ گل حضرت خواجہ محمد سعید
حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی حضرت شیخ عبد الاحد حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی حضرت عبد القدوس
گنگوہی حضرت شیخ محمد ولش محمد قاسم اودھی حضرت شاہ بڈھن بہرائچی حضرت سید اجمل بہرائچی حضرت

بدیع الدین شاہ مدار از حضرت شیخ طیفور شامی حضرت شیخ عین الدین شامی حضرت شیخ یمین الدین شامی
حضرت عبداللہ علمبردار حضرت ابا بکر صدیق حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم

شجرہ محمد شیر شاہ ساکن پیلی بھیت

وقتی از اوقات بحسن اتفاق در پیلی بھیت رسیدم و با ایشان ملاقی شدم و یار مولوی وصی احمد صاحب سورتی مرا بخانہ خود بردند و مراسم مہمانداری چنانکہ باید بجا آوردند در انجا یازدہ یا شانزدہ یوم اتفاق قیام افتاد فی الواقع شاہ موصوف مرد لیست مجرد و معمر یکے از مرتاضان زمانہ عمرش از صد سال متجاوز است روزے بسبیل تذکرہ گفت کہ من نیز اجازت از خاندان عالیہ مداریہ دارم چنانکہ شجرہ ئیکہ بذیل نوشتہ می آید

بغرض درج تذکرہ ہذا مرا عنایت فرمود

شجرہ عالیہ مداریہ فقیر محمد شیر نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت حضرت قبلہ احمد علی شاہ صاحب و ایشان را از حضرت قبلہ درگاہی شاہ صاحب رامپوری و ایشان را از حضرت قبلہ شاہ حافظ جمال اللہ صاحب رامپوری و ایشان را از حضرت قبلہ قطب الدین صاحب مدفون مدینہ منورہ و ایشان را از حضرت قبلہ خواجہ زبیر و ایشان را از حضرت قبلہ محمد نقشبند و ایشان را از حضرت قبلہ خواجہ معصوم و ایشان را از حضرت قبلہ شیخ احمد مجدد الف ثانی و ایشان را از حضرت قبلہ شیخ عبدالاحد و ایشان را از حضرت قبلہ شیخ رکن الدین گنگوہی و ایشان را از حضرت قبلہ عبدالقدوس گنگوہی و ایشان را از حضرت قبلہ شیخ درویش بن قاسم اودھی و ایشان را از حضرت قبلہ سید شاہ بڈھن بہرائچی و ایشان را از حضرت قبلہ سید اجمل بہرائچی و ایشان را از حضرت قبلہ بدیع الدین شاہ مدار مکنپوری و ایشان را از حضرت طیفور شامی و ایشان را از حضرت عین الدین شامی و ایشان را از حضرت شیخ امین الدین شامی و ایشان را از حضرت عبداللہ علمبردار و ایشان را از حضرت ابا بکر صدیق و ایشان را از خاتم النبیین سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم از اجازت شیخنا مرشدنا حضرت قبلہ محمد شیر صاحب دامت برکاتہم

بقلم محمد کلان خان عفی عنہ ساکن موضع شمس پور ضلع فیض آباد تحصیل اکبرپور از جمال تمام آستانہ حضرت محمد شیر پیلی بھیت

شجرہ شاہ امیر اللہ صفی پوری کہ حضرت عزیزی مولا بخش سالک بہ بیعت آمدہ لہٰذا در ینجا نقل کردہ مے آید۔
ھو اللہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم الانام شاہ امیر اللہ صفوی قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز
حضرت مخدوم قطب نیاز حضرت شاہ حفیظ اللہ قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ محمدی عرف شاہ
غلام پیر قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ افہام اللہ قدس اللہ سرہ۔ الٰہی بحرمت
راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ عبد اللہ قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ یونس
قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ زاہد قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز
حضرت مخدوم شاہ عبد الرحمٰن قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ اکرم قدس اللہ
سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ بندگی مبارک قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت
مخدوم شاہ عیسیٰ قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز مخدوم شیخ سعد قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت
راز و نیاز حضرت مخدوم سید بڈھن بہرائچی قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم سید
اجمل بہرائچی قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم سید بدیع الدین قطب المدار قدس اللہ سرہ

شجرہ مدار حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی بدین وسایط

شیخ احمد الفاروقی السرہندی ایشاں از پدر خود شیخ عبد الاحد بن زین العابدین ایشاں از پیر خود شیخ
رکن الدین ایشاں از پدر خود شیخ عبد القدوس گنگوہی ایشاں از درویش محمد بن قاسم او وے
ایشاں از سید بڈھن بہرائچی ایشاں از پدر خود سید اجمل بہرائچی ایشاں از حضرت قطب الاقطاب
سید بدیع الدین قطب المدار قدس اللہ تعالیٰ سرہ

ذکر مقبول یزدان مولانا فضل رحمٰن مراد آبادی

مولانا فضل رحمٰن صدیقی المصباحی نسباً النقشبندی القادری طریقۃً در سنہ یکہزار و صد و ہشت ہجری تولد
شد و در اوائل الطلب علم سعی فرمودند بتحصیل علم مدنی سلسلہ تعلیم و تعلم نا خدا داشتہ در طریقت یگانہ آفاق

شاه محمد آفاق توسل جسته و اجازت خلافت دریافته و مدتی خلق الله را بهره‌ور فرموده بتاریخ بست و دوم
ربیع الاول بروز جمعه رحلت فرموده اند از اعلام شاریخ هشتاد و هشت مزارش در گنج مراد آباد

قطعهٔ تاریخ وفات

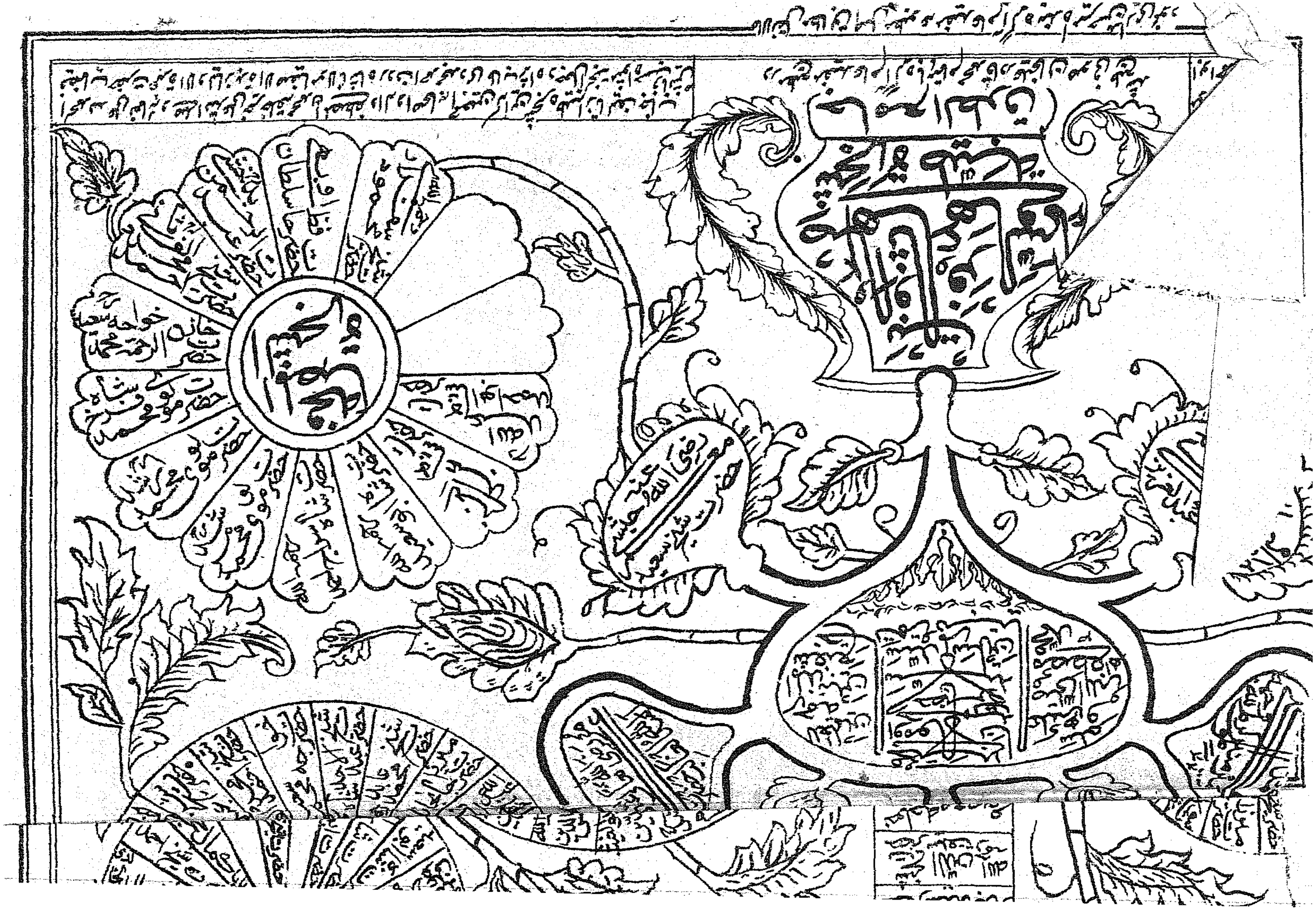
شد چو وصلش بخدا افضل ز حق پرسیدم	سال این فصل و وصالش ز خرد چون سایل
گفت از فصل و وصال ست که افضل رحمٰن ۱۳۱۸	از سر جسم چو برخاست بحق شد واصل ۱۳۱۳

یاد دارم که بایام طالب علمی در شب هفتدهم ربیع الاول بتقریب عرس شریف حضرت سید بدیع الدین
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره بخانقاه حاضر بودیم و بعد ختم قل نماز فجر ادا نموده از عزیزی مولوی
منظور الحق مرحوم گفتگوی بمیان آمد که با وجود چنین مقاربت گاهی از مولانا فضل رحمن ملاقی نشدم و لطف
ملاقاتش نبرداشتم از سنه ماضیه با امروز و فردا گذشته حیات مستعار را بعضی بی اعتبارست شاید باز ملاقاتش میسر
یا نیاید پس همون ساعت عزم مراد آباد که از مکنپور بفاصله کرده است نمودیم و عبور دریای گنگ کرده قدمی
چند رفته بودیم که راه گم کردیم و تمام یوم و یک پاس از شب یا اندکی زاید گذشته بود که آن قدر مسافت طی
کرده در مراد آباد رسیدیم و بر مکان هندوی که از قوم کایست بود انتظام خورد و نوش نموده مراکب را بسته بمسجد
رفته نماز عشا ادا نمودیم در ان حین از مولانا ملاقاتی بهم نرسید بامدادان نزدش رسیدیم و سلام گفتیم گفت کدام
جواب داده شد که طالب علم هستیم گفت چرا آمدید و چه خواهید گفتیم که باشتیاق حصول شرف نیاز آمده ایم و شنیده
ایم که زیارت جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم میکنانی گفت کدام گوید غلط است باز گفتیم که این
چگونه بدست آید گفت محبتی پیدا کن فی الواقع شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست شوق خود رهبری
کند چنانچه اویس القرنی رحمة الله علیه و نسبت حضوری قلب که در صلوة باشد عرض کردم فرمود بسم الله گفتن
در آغاز هر کار عادت کنی اگرچه ظاهرا از حضوری مناسبتی معلوم نمیشود مگر ایمای بسم الله نیز معنی دارد
نوبت اجازت بسم الله هم بیانم شده مگر بران عمل ننموده بسیار ان تاکیدی رفته بود و پدر والده ام شاه محمد کامل

مداری عالی نسیم الله بود بس بمن نگریست و گفت شما مولوی الهیست چگویم و این شعر بر زبان آورد

شراب عشق چون خوردن حلال است	وسے بی یاد او بودن حرام است

از خواندن این شعر در من اثری پیدا شد و فی الحقیقت بعد غفلتم متنبه ساخته و گفت بنشین تا برای گفتگوی
بیایم ماندم از صبح تا نصف النهار در انجا ماندیم گفت در رفتنت چه توقف است گفتم که طعام پخته می شود
تناول کرده خواهم رفت گفت طعام خورده رفتن موجب کم بختی است عرض کردم بلی مگر این کم بختی حضرت آدم
علیه السلام بمن رسانیده گفت تحقیکه من از علماوان بمراد آبائی آمدم نخود بریان در دامن گرفته می خوردم
و سیر شدم گفتم حکیم که عادت بستن نان بر شکم ندارم فرمود فیها بخورد و برو و باز بیائید عرض کردم انشاء الله تعالی
و مصافحه نموده مرخص شدیم لاریب بزرگی بود معمر و درین مدت الیم اکثر از اهل الله ملاقی شده و فیض صحبت
بر داشته و بجانب انها اجازت بیعت گرفته رسم تلقین و ارشاد جاری داشته رحمت حق بر تربتش باد و وقتیکه ترتیب
رسالهٔ هذا برداختم و شجرات مشایخ زمانه فراهم کردم در اندیشه بودم که کسی از مریدانش یا صاحبزاده اش احمد میان را
مکلف سازم که مولانا هم اجازت از خاندان عالیه مداریه میداشتند لهذا شجره مداریه عنایت کنند تا درج تذکره
کنم شبی خفته بودم که از کمال عاطفت بعد از وفات بعالم خواب بمن رسید و گفت چرا متشوشی شجرهٔ عالیه طبعیه
که از پیران فقیر رسیده همه نوشته که تو نقل کرده متحیر شدم که خدایا کدام جا نوشته ام گفت شجره من مجدد ولیست
الغیشه باقی اسماء از فقیر تا مجدد رحمة الله علیه از شجرهٔ منظومه گرفته درج تذکره کن گفتم کدام شجره منظومه پس شعری
خواند مصرعه یاد ماند سه نمک ریز جراحت های عشاق تلاش نمودم دستیاب گردید از وی نقل گرفته
درج رسالهٔ هذا نمودم ازین عاطفت که بر حال فقیر مبذول فرمود مشکور شدم شجره وے اینست
شجرهٔ عالیه الطبقاتیه المداریه مولوی فضل رحمن آنشانرا اجازت از حضرت شاه محمد آفاق و
ایشانرا از حضرت خواجه ضیاء الدین و ایشانرا از حضرت قبله عالم خواجه محمد زبیر و ایشانرا از حضرت حجة الله
محمد نقشبند ثانی و ایشانرا از حضرت خواجه محمد معصوم و ایشانرا از حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی الخ



فصل دوازدہم در متفرقات

شجرہ صوفی باصفا میدان تسلیم ورضا احمد اختر گورگانے نبیرہ اکبر ابوظفر

جنت مکانے سکونت الحال قصبہ کرانہ محلہ خیل ضلع مظفر نگر ایشان شجرہ پیران طریقت خویش در تذکرۃ الفقرا بدین طریق تحریر فرمودہ سلسلہ مداریہ کاتب الحروف کمترین کو خرقہ مرزا روشن بخت گورگانے سے پہونچا اونکو حضرت میر محمدی دہلوی سے پہونچا اونکو اُنکے ماموں سید فتح علی شاہ دہلوی سے اونکو سید عیوض خان شہید سے اونکو سید عبد الکریم محقق سے اونکو سید تاج سے اونکو سید شرف الدین سے اونکو شاہ مصطفے صوفی سے اونکو شاہ داؤد عارف سے اونکو بندگی شاہ پیرن سلطان سے اونکو شیخ حامد منجھن گوشہ نشین سے اونکو داؤد سے اونکو سید صدر الدین سے اونکو مخدوم جہانیان جہان گشت سے اونکو حضرت سید بدیع الدین شاہ مدار سے اونکو حضرت طیفور شامی سے اونکو خواجہ حبیب عجمی سے الخ

ذکر پل رائے - مدارے - مکنپورے -

پل رائے یکی از قوم ہنود بود در موضع کرواہنہ متصل دیوہہ از مضافات قنوج سکونت میداشت و مفرح الحال بود - مگر بوجہ لاولد بودن خار کونت لاولدی در خاطرش میخلید چون صیت فیض وکرم حضرت قطب المدار بگوشش رسید وا زان کسان کہ فائز بمرام شدہ بودند ملاقی شد در نہادش جوشے واشتیاقی پیدا گشت وہمہ ثروت خویش را ایثار کردہ مع زوجہ خود بحضرت مکنپور رسید وخود بحضرت اقدس حاضر شدہ متمنا اولاد گشت چنانچہ بہین دعاے حضرت

آن رای تولد شد مگر بتخلیق عجیب یعنی محض مضغهٔ گوشت بود۔ رای مذکور حسرت خورده
اول قصد دفن کرد مگر زوجه اش که عقیله بود گفت که مضغه را بحضورش ببر و بگو که از شومی طالعم
بجای فرزندی تولد شده است وی همچنان کرد و بحضرت عرض کرد بر بی نصیبی خویش گریه و بکا آغاز
نهاد چون حضرت بآن مضغه نگریستند وی مد پارچه که غلطیده بود بجنبش آمده بگریه درآمد دست و پا زدن
آغاز کرد حضرت متبسم شده فرمودند ای رای این گریه چیست حق تعالی ترا فرزند عطا فرمود بگیر
و ببر و ان شاء الله تعالی بقای نسل تو ازین کودک خواهد گردید مگر تا دوازده پشت متواتر جز یکی
دیگری نخواهد شد چنانچه همچون شد۔
پس رای مذکور چون بآن واحد این مضغه را بصورت فرزند خوبصورت یافت فی البدیه
این کبت معروض داشت کبت پل کو تاریو چھین مان لتھر اسھتر اکر آپ دکھائیو + بی بی
بھور کو ڈھانک لیو اور رائے مامل کو پتر دیایو + اندھرن آنکھین کو دھن کایا نردھن سکھ
سپنت پایو + کھمت گار کے طالع بڑی دوجگ مان شاھدار کہایو + دکمال بشاشت وی را در بر
گرفته بخانه خود برد و در آغوش مادرش بداد۔ و گفت ای زن نیک اختر اگر برفاقتم ماندن
میخواهی خلاف من نکنی یعنی معبود حضرت قطب المدار حق است که بطرفة العین چنین نعمت بداد
پس شکریه آن بر من واجب است چنانچه بر دست مبارک مشرف باسلام شد و زن خود را

تلمیح حکایت بی بی بھور یکی از مجاذیب روزگار بود برهنه میگشت مردمان از وی میگفتند ای بی بی
بهور پرده چرا نمی کنی میگفت پرده از که کنم این مردمان مخنث چونکه حضرت در هند قدم نهادند وی
چادر گرفته پرده ساخت باز مردمان استفسار کردند ای بی بی چه ضرورت افتاد که پرده نمودی
میگفت مردی آمده از وی حجاب دامنگیر شده میگفتند کدام مرد آمده است میفرمود حضرت سید
بدیع الدین قطب المدار می آیند۔ مزارش در دیوهه ضلع کانپور است۔ رای مامل یکی از عقیمه بود
ببرکت دعای گرامی صاحب ولد شد چون پل رای این گونه تصرفاتش بعیان بچشم خود معاینه میکرد لیس ایمائی
در کبت خویش نموده ۱۲

نیز مسلمان کرد۔ و آن پسر را بمرادف نام خویش آل رائے نام نهاد و سے یکی از کیشیران زمانه
گردید و درین خاندان درفن کیشری یکتاے وقت خویش بوده اند مگر جز توصیف و تعریف
حضرت آقائے نامدار خویش منقبت دیگرے نه سرائیده واکثر حکایات از اوشان صرف و نعت
جز حاضری آستانه جاے دیگر مقرر نداشته چنانچه در نسل آل رائے الی الآن حشمت رای و نعمت
رای موجود اند۔ روزے مداری رائے بجناب قطب المدار عرض کرد که دوازده پشت گذشت حالا
چه قطع نسل خواهد شد که هنوز اولادم نیست این عرض داشت بحضرت اقدس مقبول افتاد
و سه پسر و دختر تولد شدند۔ و الی الآن موجود اند۔

ذکر حضرت سید صدر الدین محمد

اما ایشان عالم و مدرس بودند در ابتداے اسلام بدهلی در تدریس میکوشیدند پدرش سید
رکن الدین ساکن جونپور گشت صاحب املاک و مسجد و خانقاه بود و پسرش صدر الدین محمد
بعد از حصول کمال علم و وصال پدر بوراثت تعلیم و تعلم نشست آخر از راه مطالعه کتب صوفیه
دل بحصول علم باطن بست شبے در خواب دید مردے نورانی آمده هنگامه درس او درهم شکست
و در پیش او نشسته لب بلبش بپیوست و از راه نفس دمیدن آتش سراپا او زد و شعلات
آن کلاه سرش بسوخت و بدنش از ان آتش تمام افروخت هولناک از خواب نخست مجذوبے
شاه کالو نام در جونپور معروف بخارق عادت بود بدیدنش رفت در برابرش نشست گفت مولانا
آنکه در خواب دیده آتش نفس در تو دمیده پادشاه فقیر را ابن عهد است در کالپی انتظار تو میکند
سید آوازه قطب المدار شنیده بودند بدیدنش عزم کالپی نمود تا بحضورش رسید تغیری تام در وجود
دید ناگاه شاه برقع انداخت تا حاضران هم بسجده افتادند و دل بخدمتش نهاد و ارادت آورد و در وقت
عهد بیعت قطب المدار گفت آنچه خوانده فراموش کن گفت بر حضرت معلوم است که و النسیه را

ندانستن از توانستن دانا بیرون است چنانکه دیده کشاده راندیدن متعذر فرمود بصورت
کلمۂ لا جاروب قلب کن و گرد و غبار معلومات همی روب چند روز چنان کرد معلوماتش
همه نامعلوم شد و ذوقی تمام یافت آنگاه بخلوتش طلبید و نفسی برو دمید تجلیات افعالی بروتابیدن
گرفت فرمود برو و ملازم خلوت باش در سه اربعین سلوکش تمام شد و در تجلی ذاتی عقلش متحیر
گشت از حجره بیرون آمد قطب المدار فرمود سید اکنون کلاه غفلت سوختم و بآتش عشق تمام بدن
افروختم و ترا از مذهب امام اعظم بر آوردیم و بمذهب الهی آوردم از قیود شریعت بیرون
بردو ساکن سرای اطلاق شو پس او را همراه خود بجونپور آورد و چون بمکنپور میرفت همانجا گذاشت
برهنه در کوچه و بازار گشتی و با اطفال شهر بازی نشستی و خوارق بیشمار ازو سرزدی و نذر
بسیارے از نقد و جنس آمدی همه صرف خدام و اطفال حضار و سازندگان بازار شدی بیست
سال همبرین منوال هنگامه نمود کرامت گرم داشت پس ازین خاکدان برداشت شیخ
محمد لاهوری عالم و حافظ و واعظ لاهور بود ذوق خداطلبی او را بمسافرت انداخت بنیت
ادراک حج بصوب گجرات شتافت قطب المدار دران ایام از حرمین آمده مرجع خواص و عوام
شده بود چون او بملازمت نمود و شاه برقع برکشود بسجود افتاده عاشق جمال و گشت هرچه داشت بفقرا گذاشت
و در حلقۂ صوفیه شاه نشست لیکن بمقتضای علم مدام بخاطرش میگذشت که نیت حج داشتم و بطی مراحل چندان
راه قدم نیز برداشتم فرضیت حج دوباره بر من ثابت شده بنا برین نروی ماندن بخدمت آنعزیز
و نه راه رفتن از ملازمتش میشماریم روزی شاه بخلوت طلبید و گفت ترا علم بوسوسه انداخته و راه جمعیت مسدود
ساخته مرا طوف نمای و از عهده ادائے فرض برآی بفرموده عمل کرد و در طواف آورد شاه را
بصورت کعبه یافت لاجرم بطواف و سعی شتافت و جمعی کثیر در ادای حج دید چون فارغ گردید
باز در وسوسه بود که آیا بدین صورت حج قبول باشد یا نه روز دیگر طلبید و دست بر رویش کشید

فی الحال خود را در حجابه دیده و آواز از شاه شنید که همانجا باش تا ایام رسد لاجرم پنج ماه که توقف کرد و حج بجا آورد و بعد از فراغ خود را بملازمت شاه دید بیار رسید و بعد از هفت سال بمنصب خلافت رسید و همه عمر در خدمت حضور بگذرانید و بعد از وصال او سیزده سال آستین از حیات فانی افشاند روزے از شاه پرسید موحد کیست فرمود موحد دو واحد یکے است و وقتی قطب المدار میگفت جمعی از اولیاء اند همدرین راه کشته شده اند و از انجمله منصور بود شیخ محمد گفت در کدام مقام هلاک گشت فرمود در مقامیکه معشوق را در جامه خود یافت و آنجامه حجاب خود دید بدرید شیخ فولاد از علمائے کالپی بود چون سلوک او تمام شد از لباس شریعت بیرون آمد روزی گفت سراپا باطن من بمحبت تو آراسته و ظاهر از شریعت کاسته حال من چه خواهد بود فرمود بحال خود باش که ترا زیان نمیکند بعد از بیست هفت سال مجاورت روضه او کردید به و بعالم آخرة آورد و در مکنپور مدفون شده و دو شیخ بهکاری مجذوب بوده و مغلوب الحال بوده در قلعه قنوج آسوده اند و شیخ محمد که در بدایون فرورفت شیخ الیاس در گجرات بشیوه تجارت مشغول بود او قاتش بتقوی گذشتی یکی از صاحب دعوت اخلاص همه ورزید در جلاس دعوتے دید که بدان ملاقات خضر علیه السلام روے نماید باجازت صاحب او دعوتش باتمام رساند و بمقصود رسید خضر علیه السلام مطلوبش پرسید گفت علمیکه بموسیٰ علیه السلام آموختی خواهم که مرا آموزی فرمود من بے اجازت حق تعالیٰ کاری نتوانم کرد نومید شد خضر گفت اگر خواهے علم ظاهر بتو دهم قبول نکرد فرمود علم باطن تعلیم متعذر ست اصل علم در سینه ست آری بس عنقریب غوث عهد بگجرات مے آید رجوع بوی کن تا چیزے حاصل کنی که بجا طرت نرسیده و علامات قطب المدار بوی گفت و کاسه شیر گرم از زنبیل برآورد و گفت علم است بنوش و روزی چند از روی ظاهر بتحصیل کوش چنان کرد و در وکه رسه مسلم شهر آورد و در دو سال

بهره در علم خواند و بر کتب فقه و کلام و حواشی نوشت و عنقریب شیخ الاسلام ملک گشت
بعد ازان به بیجبال قطب المدار آمد از علامات دریافت که او دست اکثر بخدمتش آمدے
اما دل ترک و تجرید در خود نمی دید چه رجوع دنیا و هجوم لوازم آن بر وی شیرین شده بود
روزے شاه بوی گفت سخن بیاد آر و این دنیا گذشتنی را بگذار قبول کرد و بخانه رفته
پشیمان گشت و براه آمد و شد بخدمت قطب المدار فردست صباحی بر خاست و سراپا
خود را مبروص دید دانست از کجاست توبه کرد و بخدمت شاه آورد آب دهن
در سبوچی انداخت و فرمود غسل کن چنان کرد صحت یافت و اختیار تجرید و تفرید نمود
بهمراهیش عمرے گذرانید سخت قوی حال و بلند مقام شد و بعد از پیر مرجع خاص و عام
گشت مدام خوارق عادات از و متواتر و متوالی سر زد کتابے در مناقب پیر خود
نوشته زبان مرغان ست و فهم آن کار سلیمان در مکنپور مدفون شد میر صدر جهان
حسینی است جدش از ترمذ در تفرقه قتل عام چنگیز خان بدهلی آمد بتدریس پرداخت
پدرش نیز از علم ظاهر بهره کامل داشت بجونپور رحل اقامت انداخت و معلمی سلطان ابراهیم
شاه شرقی ساخت چون سلطان بسلطنت رسید میر صدر جهان که مصاحب دبستان و
خلیفه او بود و از انواع فضایل بخششی کامل داشت بوزارت مقرر گشت و تمام عمر بران
مسند نشست در اول حال اعتقاد و ارادت و نیت به بیعت امیر سید اشرف جهانگیر داشت
فرمود نصیب تو پیش یکے از نوادر این طایفه است و من مامورم که ادرا از عربستان
هندوستان کشم بعد ازان ایام سید در سفر حجاز نهاد و میر سید صدر جهان سالها در انتظار
مقدم قطب المدار بود و بعد از آنکه از حج معاودت فرمود و میر سید صدر جهان مژده قدوم
شاه مدار و ورود بخدمتش عریضه در کالپی فرستاد نوشته بود که بر عایت سلطان ابراهیم شرقی

قادر شاه است نمیتوانم رسید اگر حکم شود از امارت و وزارت بگذرم و این راه بسر برم
در جوابش حضرت شاه نوشت مرا برای تربیت جماعتی بهندوستان فرستاده اند و طومارے
داده اند که نام همه در وست خاطر جمع دار که دران صحیفه تو نیز مذکورے اکنون بجان خویش
دسعای خود باش نزدیک ست که من خود آنجا بیایم و ترا هدایت نمایم بذوق این مژده سید
رحمة الله علیه هرچه از جنس زر مسلوک و اقسام غیر مقطوع در خزانه و خانه داشت در کار
مستحقان کرد و متعلقان را صد هزار تنکه سیاه بخشید ازان پس رقایم و عرایض میر صدر جهان
بخدمت قطب المدار متواصل و متوالی مے آید یا لسنی که در ذکر حضرت شاه گذشت قطب المدار
بجونپور رسید بسبب عتے که میر صدر جهان را از برآمدن کالپی تا در آمدن لسبوا و شهر جونپور خبر
بود چون خادم شاه پیاده حاکم را کشت و پس از غوغا پیاده هشت زن را بصورت سگ
یافتند اکثر اکابر شهر همراه حاکم بدیدن شاه شتافتند میر صدر جهان یکی از ایشان بود انبوه
مردم بیرون خلوت شاه صف صف بسته و نشسته و استاده بودند اشرف خان برادر
سلطان ابراهیم شرقی و اکابر سواے میر صدر جهان بارسال دعا طلب اجازت دخول
نمودند خادمی آمد و جواب آورد که درین گوشه جاے چندین مردم نیست میر سید صدر جهان را
دعا برسید و او تنها بماند دیگران انتظار برآمدن من برآرید چون میر که برصفه که شاه بود
برآمد فرمود همانجا بنشین که بوی طعام و گوشت دماغ مرا ناخوش ساخت لیکن بوے
محبتے که از دل تو بر مے آید بران رواج جبه علیه سیما پس پرده برقع برافروخت میر
صدر جهان خود را بسجده انداخت چون سر برداشت و نظرش بر چهره شاه افتاد باز سر بسجده
نهاد و شاه رخساره بوسید و گفت سید سر بردار که امروز حال موسوی یافتی وقتیکه تجلی
بر کلیم الله علیه السلام شد روح من با او دران مقام حاضر بود کلام الهی مے شنود

حالتیکه عین آنحال بر موسیٰ صلوٰة الله علیه مشاهده شد ظلّ آنحالت در روح تو دیده شد سید بگریه افتاد فرمود قطرات اشک تو همه در خنده اند برو که نعمت ها ترا بتو آماده کرده ایم او موقوف بوقت داشته اکنون مردم که انتظار مے کشند همه را تربیت و تطمّن جلوس فرمای تا من بر آیم میر صدر جهان پیش اشرف خان آمده از آنچه شنید هیچ نگفت و فرمود تا مشعل لبسانند ما بپای اشرف خان سایه بانهاء سرکار میر صدر جهانی برپا کرده فرش گسترده آمدند پس قطب المدار بیرون آمد و بر کرسے که آراسته بود به نشست و تعلیم میر صدر جهان و اشرف خان وغیره از دور تربیت و تطمّن نشستند از صد هزار آدمے بیش بود شاه برقع برافگند جمله بسجود افتادند وچون سر بر داشتند برقع فرو هشته بود پس روی بمردم آورد آغاز حکایتے از دیدها خود کرد چون تمام رساند در ان ضمن جواب مطالب مقاصد جمیع اکابر و اهالے گفته شده بود بر چنین خارق عادتے تا در جمله یکبار فریفته شدند و شیفته ارادت و خدمت شاه گشتند روز یکه میر صدر جهان مرید شد ورای اسپ و فیل وآنچه دستگاه تعلقاتش بود و هر چه داشت بفقرا گذاشت وخواست که ترک کند گفت کار بنده ها خدا باش تا خدای تعالیٰ وکار تو باشد آنچه یاران ترا در رسیده و کلیم سید هند دولت بر مسند و دیهیم مے نهند متواصل در جونپور بخدمت شاه بود و مکنپور هر ماه یکبار شدی و سه روز ماندی چون شاه رحمة الله علیه رحلت کرد تا سی همین طریقه در زیارتش میداشت بعد از سه سال بوصال حضرت پیر خود رسید و در زیر قدمش آرمید انتهیٰ

چون سلطان ابراهیم شرقی جونپوری نور الله مرقده یکے از مریدان حضرت قطب المدار بود و مقبره شریفش که نقشه وی مندرج رساله هٰذا است تعمیر کنانیده اوست لهذا ذکرش از تاریخ فرشته مقاله هفتم صفحه ۳۰۵ درینجا نقل کرده مے آید۔

فصل سیزدهم در ذکر شاهان و امراء مرقع درگاه

ذکر سلطنت شاه ابراهیم شرقی جونپوری

بحکم آفریننده انس و جان چون شاه مبارک شاه بعالم بیزوال شتافت وبرادر کهتر و خطاب شاه ابراهیم شاه شرقی یافته براورنگ فرمانروای جلوس فرمود اما شاهی بود متصف بعقل و دانش و تدبیر در عصر وی فضلای ممالک هندوستان و دانشمندان ایران و توران که از آشوب جهان پریشان خاطر بودند بدار الامان جونپور آمده در عهد امن و امان غنودند و از خوان احسان او فیها بر داشته بنام نامی او چنان بزبان قلم خواهد آمد چندین کتب و رسائل پرداختند امرا و وزرای صاحب عقل و کیاست و شجاعت در دولت خانهٔ او جمع شده مثل درگاه سلاطین ایران رنگین گردید بیت

جهان آفرین تا جهان آفرید	چو او مرزبانی نیامد پدید

و در غرهٔ ایام شاهی او اقبال خان پادشاه محمود دهلوی را برداشته بقصد تسخیر جونپور بقنوج آمد و سلطان ابراهیم شرقی با لشکر مستعد رزم و پیکار تا کنار آب گنگ باستقبال شتافته چندگاه در مقابل هم نشستند و چون اقبال خان مهمات ملکی و مالی اصلا برای در دیت سلطان محمود رجوع نمی‌نمود سلطان محمود به بهانهٔ شکار از اردوی خود بر آمده بی آنکه مقدمه با پادشاه ابراهیم شرقی در میان نهد خود را باو رسانید که او حق نمک و صاحبی را منظور داشته او را بپادشاهی بر دارد و باکومک او محمود دفع اقبال خان نماید قضارا چون سلطان ابراهیم شرقی لذت شاهی یافته بود و شاهی او نیز استحکام پیدا کرده هیچ یک از آن دو اراده بفعل نیاید

بلکه در لوازم پرسش و دلجوئی چندان تمادی و تساهل ورزید که سلطان محمود از آمدن خود
پشیمان شده بخبر بجانب قنوج رفت و حاکم قنوج را که دست نشانده سلطان ابراهیم
شرقی بود و او را امیرزاده هروی میگفتند بجبر و قهر بیرون کرده آن بلده را متصرف شد
سلطان ابراهیم شرقی و اقبال خان چون دیدند که پادشاه محمود شاه بآن مملکت قناعت
کرده است هر آئینه قنوج را پایدار زمانی داشته هر کدام بمقر حکومت خود شتافتند و در بعضی
تواریخ مسطور است که رفتن سلطان محمود پیش مبارک شاه شرقی بوده چون در همان چند
گاه پادشاه مبارک شاه شرقی ودیعت حیات سپرده شاه ابراهیم شرقی بشاهی رسید والله
اعلم بالصواب و در سنه ثمان و ثمانمائه چنانکه در ضمن واقعات پادشاهان دهلی
نوشته شد چون اقبال خان کشته شد و پادشاه محمود بدهلی رفت شاه ابراهیم شاه شرقی فرصت دیده
در سنه ۸۰۹ تسع و ثمانمائه عازم تسخیر قنوج گشت و پادشاه محمود شاه با لشکر دهلی بجنگ شاه
ابراهیم شاه شرقی روان گردید و هر دو لشکر بطریق اول باز در کنار آب گنگ برابر
یک دیگر نزول نمودند و بعد از چند روز جنگ ناکرده یکی بجونپور و دیگرے بدهلی مراجعت
نمودند و چون سلطان محمود شاه بدهلی رسیده امرا را رخصت جاگیر فرمود و شاه ابراهیم شرقی
باز آمده قنوج را محاصره کرد و بعد از چهار ماه چون از دهلی کومک نرسید ملک محمود ترمتی
حاکم قنوج امان خواسته قلعه را تسلیم شاه ابراهیم شاه نمود و او برسات در آنجا بسر برده
در ماه جمادی الاولی سنه ۸۱۰ عشر و ثمانمائه بقصد تسخیر دهلی روان شد و بنا بر آنکه شاه عاقل
و عالی همت و بخشنده بود بسیاری از امرای کبار دهلی مانند تاتارخان ولد سارنگ خان
و ملک خان غلام اقبال خان وغیره بوی پیوستند و سلطان ابراهیم شرقی قوت و استظهار
تمام گرفته متوجه سنبل شد و اسدخان لودی شهر سنبل را گذاشته گریخت پس شاه ابراهیم شرقی

سنبل را بتاتارخان سپرده پیشتر شد و چون بکنار آب رسید میخواست که عبور نماید ناگهان منهیان خبر آوردند که مظفر شاه گجراتی سلطان هوشنگ را در جنگ اسیر ساخته مالوه را متصرف کرده و حالا بمدد محمود شاه می آید و در روایتی آنکه داعیه گرفتن جونپور دارد سلطان ابراهیم شرقی از استماع اینخبر فسخ عزیمت نموده بجونپور رفت و محمود شاه از دهلی برآمده خطه سنبل را مستخلص ساخت و تاتارخان گریخته نزد شاه ابراهیم شرقی آمد و شاه ترتیب خیل و حشم شده در سنه ۸۱۶ه ستة و عشر و ثمانمائة - بار دیگر بقصد تسخیر دهلی از دارالملک خود روان شد و بعد از کوچ چند از راه برگشته بدارالعلوم جونپور آمد و بصحبت علما و مشائخ و تعمیر ولایت و تکثیر زراعت مشغول شده سالها بهیچ طرف سوار نمی شد و مردم از اطراف و اکناف هندوستان که مشحون از خلل شده بود رو بجونپور آورده هریک فراخور مرتبت و حالت نوازش می یافتند و از خادم و مشائخ و علما و سادات و نویسنده از هر حیثیت بجائی رسید که جونپور را دهلی ثانی میگفتند و کوچک و بزرگ آن دیار وجود شاه ابراهیم شاه شرقی را از جمله مغتنمات شمرده دور روزه حیات را بنشاط و انبساط میگذرانیدند - از شاه گرفته تا گدا بالتمام خوشوقت بودند حزن و اندوه از آن دیار رابسته بود و در سنه ۸۳۱ه احدی و ثلثین و ثمانمائة محمد خان حاکم میوات نزد سلطان ابراهیم رفته چندان وسوسه نمود که شاه بقصد فتح بیانه بدانطرف برد و مبارک شاه پادشاه دهلی بعزم ممانعت روان شده در نواحی بیانه بیک دیگر رسیدند و در چهار کروهی همدیگر خندق کنده محکم شدند و بیست و دو روز از طرفین طلایها بیرون آمده جنگها میکردند و در جنگ سلطانی هیچکدام جرأت نمی نمودند آخرالامر سلطان ابراهیم شرقی از میان خندق بیرون آمده صف جنگ بیاراست و مبارک شاه نیز لاعلاج شده بمیدان شتافت و از صبح تا شام جنگ کرده بقایمی از یکدیگر جدا شدند

و در وقت دیگر کرک اشتی کرده سلطان ابراهیم بجونپور و مبارک شاه بدهلی مراجعت نمودند و در سنه ۸۳۷ سبع وثلثین وثمانمائه سلطان ابراهیم شرقی باستعداد تمام رفته داعیه تسخیر کالپی نمود در اثنای راه خبر رسید که سلطان هوشنگ غوری نیز عزیمت تسخیر کالپی دارد و چون هر دو فرمانروا قریب بیکدیگر رسیدند و کار جنگ با مروز و فردا رسید منهیان خبر آوردند که پادشاه مبارک شاه بن خضر خان از دهلی لشکر فراهم آورده عازم تسخیر جونپور است سلطان ابراهیم شرقی عنان اختیار از دست داده بجونپور راهی شد و سلطان هوشنگ بی نزاع کالپی را که در تصرف پسر عبد القادر الموسوم بقادر شاه نوکر پادشاه مبارک شاه بود برآورده و در سنه ۸۴۴ اربع واربعین وثمانمائه مزاج شریف و عنصر لطیف شاه ابراهیم شاه شرقی از چشم زخم زمانه از طریق استقامت و اعتدال انحراف جسته روح پاک آن شاه عالم پناه به بهشت برین واصل شد پس ازین واقعه جانسوز مردم جونپور بعز الشسته جامه ماتم در بر کردند و زن و مرد شهر بر جنازه او حاضر شدند از توجه و فریاد اثر رو زرستاخیز پدید آمد ابیات

دریغ آن شهنشاه صاحبقران … جم تاج بخش ممالک ستان
دریغ آنکه دیگر نیارد زمین … بصد قرن شاهی بآن داد و دین

مدت سلطنت او چهل سال و چند ماه بود و بروایت حاجی محمد قندهاری در سنه ۸۴۰ اربعین وثمانمائه فوت شد و برین تقدیر مدت شاهی او سی و هشت سال خواهد بود از جمله فضلای عصر او یکی قاضی شهاب الدین جونپوریست اصل او از غزنین است و در دولت آباد دکن نشو و نما یافت سلطان ابراهیم در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید و در روزهای متبرک در مجلس او بکرسی نقره می نشست گویند وقتی مولانا را مرضی طاری شد سلطان ابراهیم بعیادت او رفته بعد از تفتیش احوال و اظهار لوازم مهربانی قدحی را پر از آب کرده گرد مولانا

گردانید و خود نوشیده گشت بار خدایا هر بلائیکه در راه او باشد نصیب من گردان و او را شفا بخش
و از ینجا عقیدهٔ آنصاحب تخت و تاج نسبت بعلمای شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و صحبه
وسلم معلوم میتوان کرد تا چه غایت بود و تصانیف مستحسنهٔ مفیدهٔ آن بزرگوار شهرت تام دارد
مثل حاشیه کافیه که مشهور است بحاشیه هندی و مصطلح و متن ارشاد و در نحو مصلح المثال است
و بدیع البیان و فتاوی ابراهیم شاهی و تفسیر فارسی که بحر المواج نام دارد و رسالهٔ مناقب
سادات و رسالهٔ عقیدهٔ شهابیه نیز از مولفات اوست قاضی شهاب الدین نیز با سلطان
عصر موافقت کرده چندان از فوت شاه ابراهیم شاه شرقی مغموم گشت که در همان سال یعنی اربعین
و ثمانمائه بعالم قدس تشریف برد و البقاء للمالک المعبود و بعضی گویند که وصال بعد از فوت
سلطان ابراهیم طائر روحش در گذشته اثنی و اربعین و ثمانمائه بروضهٔ رضوان پرواز کرد انتهی

روضه شریف

این قبهٔ پر نور تعمیر کنانیده سلطان ابراهیم شرقی جونپوری است - در اصل
درینجا تالابی بود و از وی صدای یا عزیز همی آمد - وقتیکه حضرت قطب المدار قدس سره
باشارهٔ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم باینمقام رونق افروز شدند - آن
ندا از رسیدن آنجناب سکون گرفت حضرت قدس سره از مریدان والاشان مخاطب شده
ارشاد فرمودند که مدفن خویش همین جا شدنیست - که تالاب بمشیت ایزدی خشک گردید
پس همانجا حجره تیار ساخته گشت - و در آن حجره تا حیات آنجناب بیاد حق مصروف ماندند و
همونجا مدفون هم شدند - سلطان ابراهیم شرقی جونپوری موصوف که یکی از مریدان آنحضرت بود
بر مرقد منور حاضر گردیده بنا بر بنای گنبد و خانقاه عالی اجازتی و تعمیر گنبد آنجا آغاز شد - وقتیکه بتقریب عرس آنحضرت حاضر شد

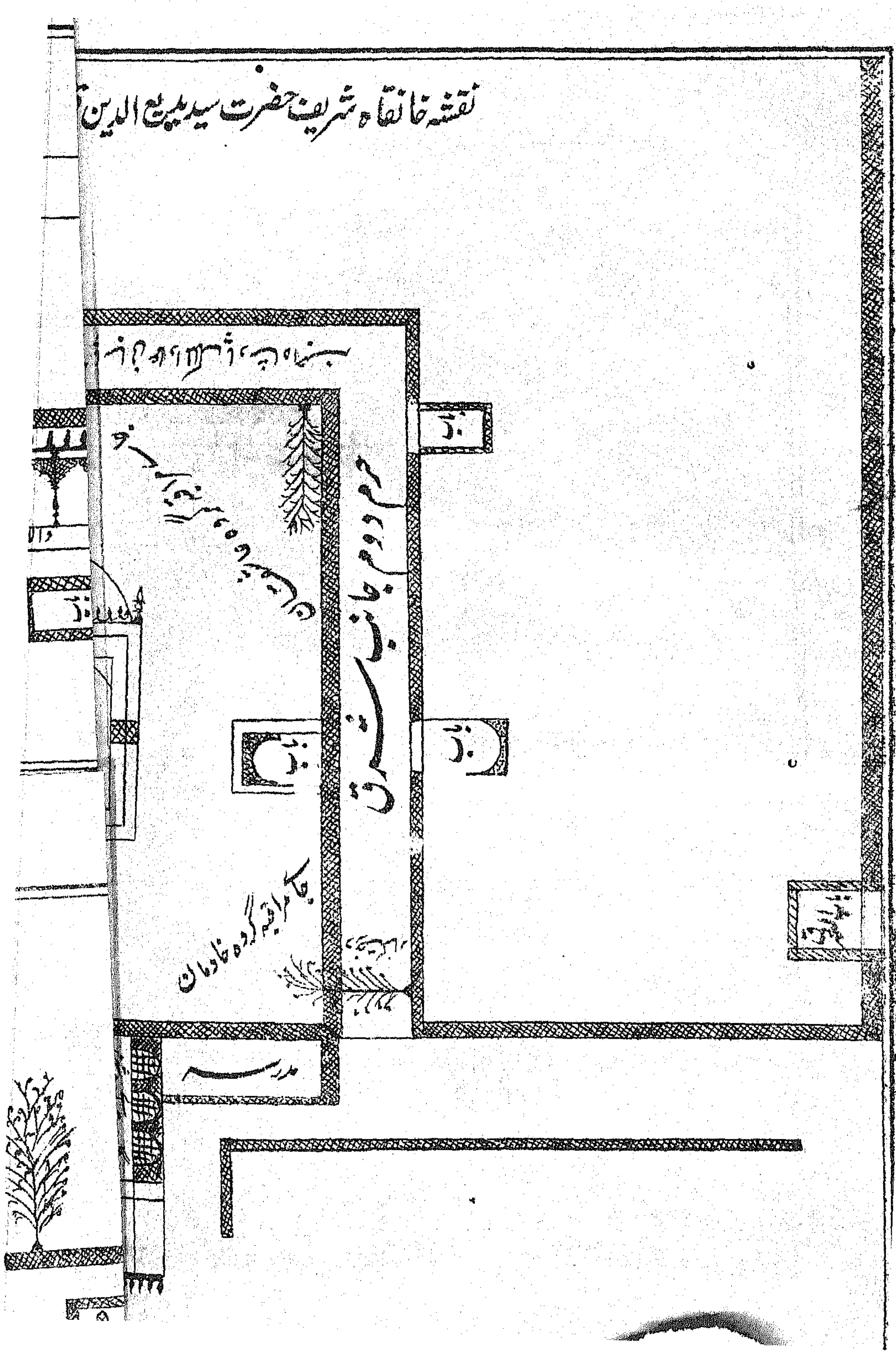
بر ملازمان خویش غضبناک گردید۔ و گفت که حکم ما بنا بر گنبد عالی و عمارت بلند بود۔ اینچه کرده اید باز از سر نو عمارت نفیس تیار کرده آید۔ مہتمم عمارت دست بسته عرض کرد که عجیب معامله ایست که درین حضرت اجازت عمارت عالی نیست۔ از روی بشارت اینقدر تیار نموده شد۔ چنانچه سلطان را هم بشارت شد۔ پس آنهمه از معرض عتاب شاهی خلاصی یافتند۔ ظاهرا کار سنگی نیست مگر قبه انور که سراسر نور ست چنانکه میفرمایند۔

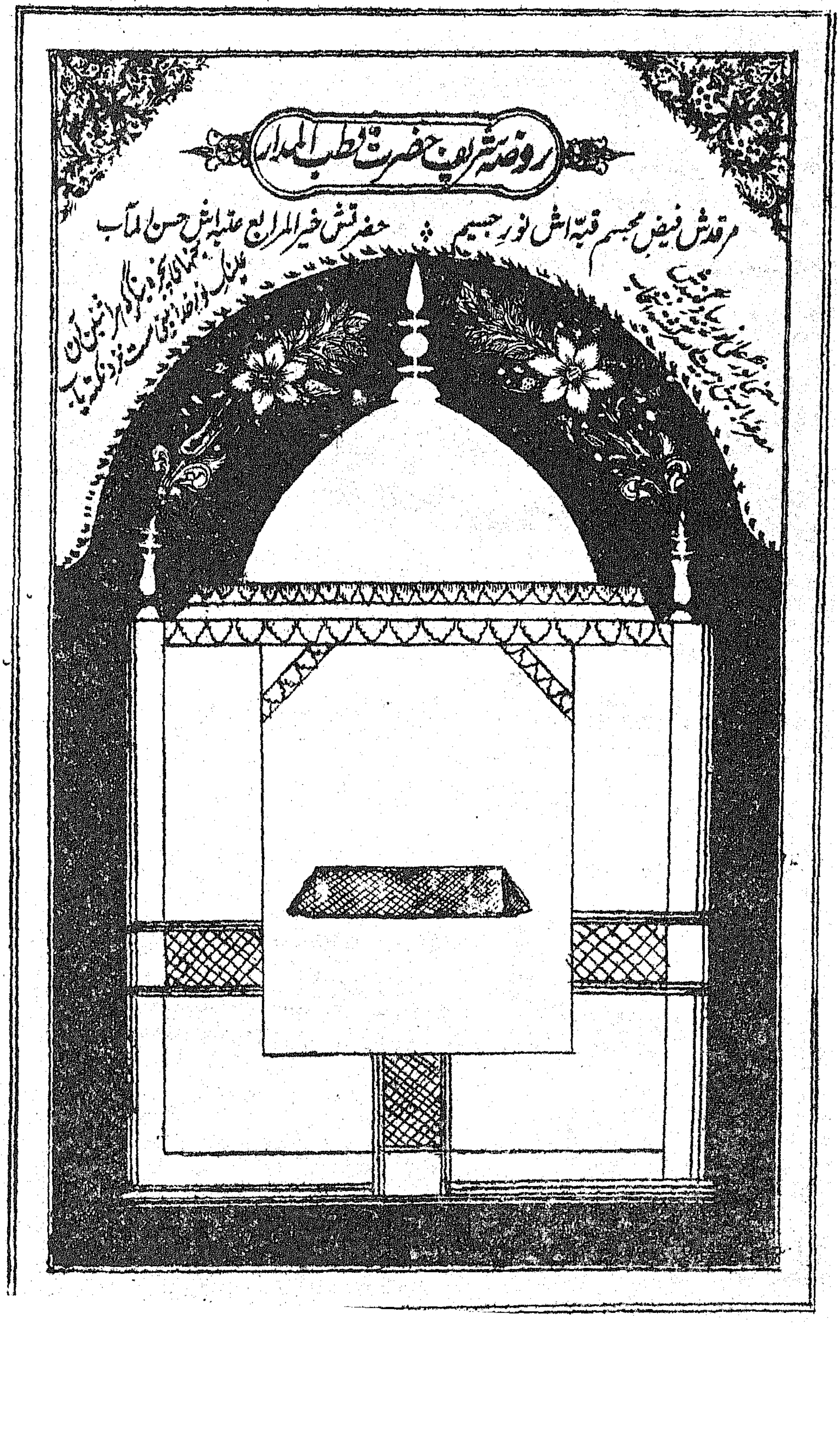
مرقدش فیض مجسم قبه‌اش نور جسیم	حضرتش خیر المراتب عتبه‌اش حسن المآب
معنی نور علی نور بیاض گنبدش	مصرعهٔ بابش زبیت الله گشته انتخاب
رخنهای پنجره بنگر که هر اشنین آن	عینک نور خدابینی ست نزد نکته یاب

بحقیقت رنگ و رونق مرقدش و فضائے گنبدش به تحریر نیاید۔ و زبان قلم بمدحت گریش چه سراید قی جلای مردمک دیدهٔ اولو الابصار۔ پس ازان زمان تا عهد سلطنت اورنگ زیب عالمگیر غازی پادشاه زیارت مقبره شریف می شد و درش مقفل می ماند۔ وقتیکه عالمگیر بادشاه برای زیارتش حاضر گردید این قطعه بطبعزاد فی البدیه خواند۔

بیا که اوج کمالات را ظهور اینجاست ✽ بیا که مرجع هر قیصر و قصور اینجاست ✽ بجناب اقدس شاهنشه مدار جهان ✽ بیای دیده بیا و ببین که نور اینجاست

اسد خان وزیر سلطنت هم حاضر بود قطعه عرض کرد۔ و شیو پت رای پنڈت نیز چند کبت بپیشگاه پادشاه غازی منقبت حضرت قطب المدار سعروض داشت۔ پس عالمگیر بعد الفراغ فاتحه و زیارت از صاحبزادگان که دران زمانه بودند متوجه شد و گفت عجب که زوار بزیارت چنین جناب از سعادت دیدار مزار فائز الانوار محروم می مانند بر حال و شان رحمی خوردن مناسب ست اگر اجازتی باشد شباک هر چهار جانب مقبره شریف نصب کرده آید تا زایران از لقا گیش دیده را نوری و دل را سرورے حاصل نمایند پس اجازتی شد۔ این شباک هم تا هنوز قایم ست نصب کنانیدهٔ عالمگیر بادشاه است از ان وز زیارت


نقشه خانقاه شریف حضرت سید بدیع الدین
مدرسه


روضه شریف حضرت قطب المدار
مرقدش فیض مجسم قبه‌اش نور جسیم ٭ حضرتش خیر المراتب علیه‌اش حسن المآب

چہار دیواری نمبر ۱

کہ گرد روضۂ اطہر محاصرہ است در زمانہ حضرت قطب المدار بود مگر خام شمس بانی
تکیہ بر عصا زدہ ایستادہ مے ماند بجز اوقات خمس نماز از جا نجنبیدے
کسے را بلا اجازتش مجالے نبود کہ اندر شدی این حصار نیز از اہتمام میر سید صدر جہان
کہ یکے از مقربان سلطان ابراہیم شرقی و از مریدان خصوصیت اختصاص آنحضرت
قدس سرہ بود تعمیر شد و در روے یک دروازہ پختہ نصب ساختہ گشت در سنہ ہشتصد
و چہل قبر شریف تعمیر گردید و چہار دیواری روضۂ اقدس ہم ہمون ایام بانجام رسید و دروازہ
جدید جنوب رویہ بعہد مسٹر ہرلیسین کلکٹر بہادر مجسٹریٹ ضلع کانپور تیار نمودہ شد
تا آمد رفت زوار تکلیفے نشود

دالان آئینہ نمبر ۲

این دالان سنگے پختہ شمال رویہ از حسن عقیدت نواب رحمت علی خان
کنبوہ متوطن بانس بریلی اساس یافت سنہ تعمیرش دستیاب نشد چون آئینہ در طاق دیوارش
نصب است در روضۂ اقدس در وسے بہ تو نورے افگند و دیدہ نظارگیان را
نورے بخشد۔ لہذا باین اسم موسوم گردید

جمعیت خانہ نمبر ۳

بعہد جنت آشیانے شاہجہان بادشاہ نور اللہ مرقدہ نواب دلیل خان
برادر نواب بہادر خان شاہجہان پوری تعمیر کنانید کتبہ کہ بر طاق محرابش چسپانیدہ
در خواندن نیاید۔ در چپ و راست (جمعیت خانہ) دو حجرہ است یکی موسوم بہ (سلیح خانہ)
و دیگری بہ (توشہ خانہ) و در جمعیت خانہ نشستگاہ صاحبزادگان است و نیز حضرت

قطب المدار قدس سرہ در حین حیات خویش در ینجا تشریف ارزانی مے فرمودند لہذا باین اعتبار آنمقام شرفی دارد۔ عزل و نصب ہر گروہ فقراء خاندان عالیہ مداریہ ازینجا می شود و از زمرۂ صاحبزادگان یعنی اولاد ہر سہ خواجگان کہ در اولاد برادر آنحضرت و جانشینان وے قدس سرہ اند ہر کہ استعداد قابلیت علمی و عملی و اتباع پیران طریقہ چنانکہ معمول ست داشتہ باشد وے را بران سجادہ راہ دہند خصوصیت بہ یکی نیست واگر از اولادش لایق جانشینی باشد مضایقہ ندارد۔ پس وے و نیز دیگر صاحبزادگان بیک جلسہ متفق الرای شدہ بجائے و موقوفے بر اہل منصب فقراء مداریہ می فرمایند و سندے نبشتہ از مواہیر و دستخط مزین ساختہ حوالہ اہالیان منصب می نمایند و تا وقتیکہ از ایشان بر آستانہ اشرف حاضر شدہ سند حاصل نمایند بآن منصب فایز نشوند۔ خواہ مجرد باشند خواہ متاہل ہمین قاعدہ از سلف صالحین نافذ است و نیز تقسیم آمدنی متعلقہ خانقاہ شریف بعد وضع خرچ درگاہ والا جاہ بر اولاد ہر سہ خواجگان علی السویہ میشود و کسی را بر کسے تفوق نیست تفصیل تقسیم برینمنوال است کہ ایشان ہر پسرے کہ تولد میشود تا وقتیکہ عقد نکاح نگردد نصف حصہ می یابد و بعد فوت زوجاش از وے پسر او تا حیات مینماید و بعد فوت متکوحہ آن حصہ موقوف می شود۔ و بعہد سلطنت شاہان والا تبار ماورائے معافی دہ و از دہ مواضعات دیگر جا فیما در تمامی ہندوستان بر مزارات بزرگان این والا دودمان و غیر آن نیز بود حالا ہم اثرے و نشانے از ان جا بجا باقیست دو تا یک ہر یکے از صاحبزادگان نیز مقرر بود حالا در سر پرستی حق تعالیٰ است۔

کوٹھہ خزانہ نمبر ۶

این دالان مع یک حجرہ تعمیر ساختہ دولت خان است لیکن کہ بر دیوارش

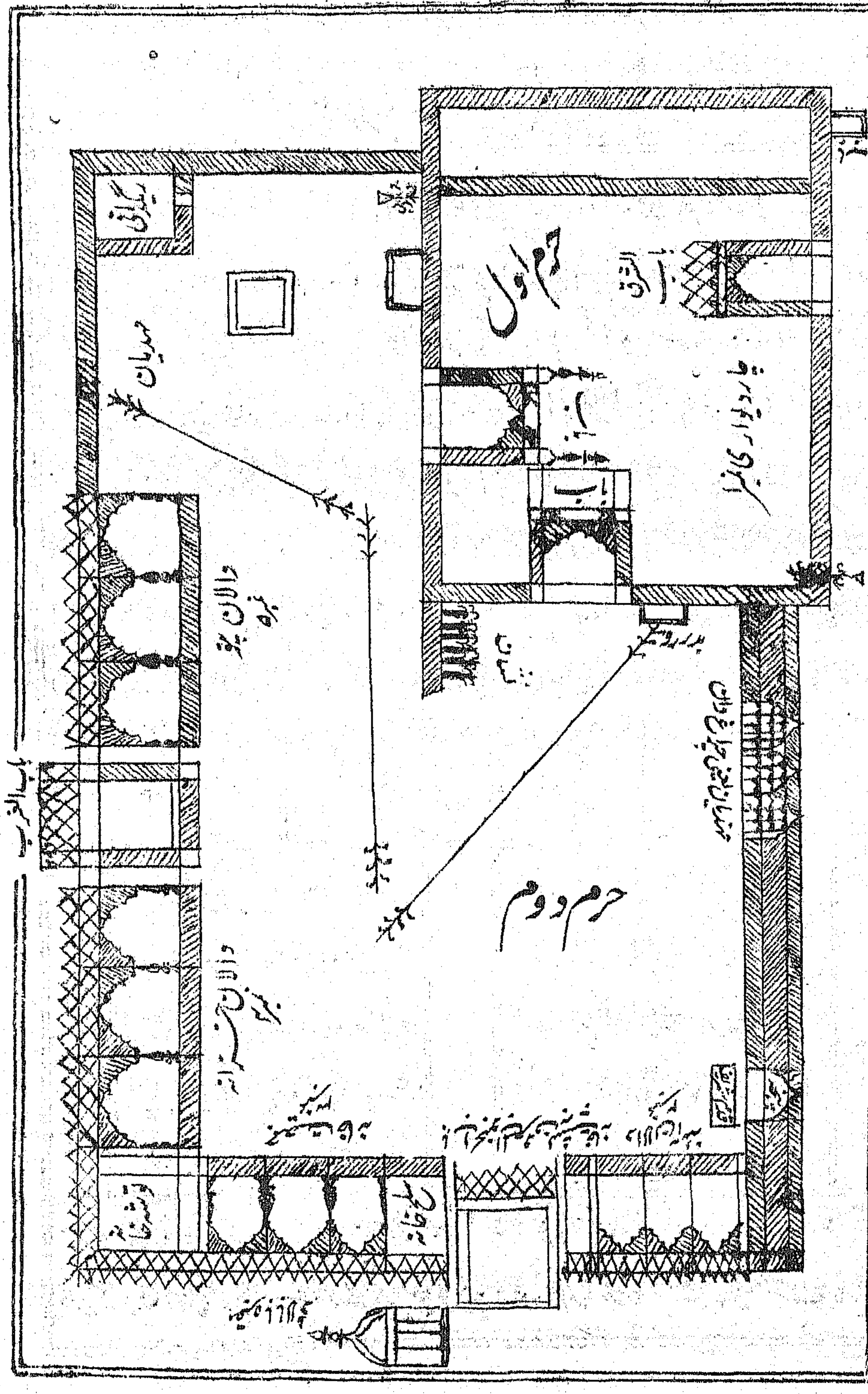
نصب است درینجا نبشتہ ے آیت

پیشش در روضہ تاج سر کاملان دولت خان چون بنا مسجد زیبا نمود	حضرت قطب المدار فیض رسان جہان فیضی تاریخ گفت مسجد افضل مکان

دالان پہو کھتری نمبر

(پہو) یکے از قوم کھتری بود وقتے بمصائب صعب گرفتار شدہ وافلاس پریشان ساخت ناچار بر آستانۂ آنحضرت قدس سرہ حاضر شدہ عرض حال کرد و عہد واثق بست کہ اگر مقصد بیاری من خواہد گردید یک دالان تعمیر ساختہ نذر خواہم کرد از توجہ حضرت حل شد ازینجا گردید پس دالانے پیش دروازہ تعمیر کنانیدہ نذر کرد و بانداک زمانہ بعروج رسید چون از قول و عقید تش خللے پدید آمد تباہ و خوار شدہ آوارۂ خانمان شد۔

مخفی مباد کہ چار چیز ازین حرم سوم بحرم دوم نمیشود چراغ طعام پختہ زنان رقص و سرود وقت اذان مغرب در اقدس بستہ گردد و قبل نماز صبح کشادہ شود و یک چراغ آہنی در جمعیت خانہ میشود و جا بجا دیگر چراغ روشن میشود و در ہفتہ یکبار اہل خدمت از توشہ خانہ نمبرہ پوشاک برآوردہ غلاف پوشی می کنند و بسر روزہ چیز یک پاؤ شیر ہیچ نمی خورند از زمانہ حضرت قدس سرہ ہمون قاعدہ مقرر است و بروز عرس شریف نیز حسب معمول باب حرم دوم بستہ میشود و درین حرم و در دالان نمبر ۲ قرآن خوانی میشود و جانب شمال یعنی سمت ریگدانی درود خوانی و قل خوانی میشود و پیش جمعیت خانہ یکی از صاحبزادگان وعظ میگویند و چندے تذکرہ آنحضرت قدس سرہ و بزرگان این خانوادہ میکنند تمام شب این مجمع می ماند و دیگر ممنوعات را درینجا دخلی نباشد بعد ختم قل شیرینی تقسیم میشود و قبل از نماز فجر نسبت دیگر ایام درین شب قدری از شب باقی ماند کہ در اقدس کشادہ میشود کہ ہمون وقت زیارت مقرر است ہمہ زوار شتافتہ


حرم اول
حرم دوم
باب الغربی

دالان تہ خانہ نمبر ۱

این عمارت سنگی مع تہ خانہ العہد شاہجہان بادشاہ تعمیر گشت- ایشان ہم بہ تمنای زیارت آستانہ فیض کاشانہ حضرت سیدنا سید بدیع الحق والدین حاضر شدند و مشرف بزیارت گشتند و خواستند کہ خانقاہ بعمارت شاہی تیار کردہ آید- مگر اجازتے بدست نیامد ناچار مجبور شدند و نیز بادشاہ موصوف ہر چند خواست کہ معافی علاقہ برای مصارف صاحبزادگان مہیا دارد و بوقت خانقاہ کنند مگر کسے منظور نکرد آنچہ وثیقہ ایشان بود در برہان قناعت دیدہ نیند فرمان اراضی معافی کہ از جانب خود وے نذر کردہ بود بنظر راقم السطور گذشت نواب بہادر خان شاہجہانپوری یکے از معتقدان آنحضرت ممدوح الانام بود این عمارت تعمیر کنانیدہ او ست کتبہ بر طاق عمارت بدین قطعہ موزون و زیب است

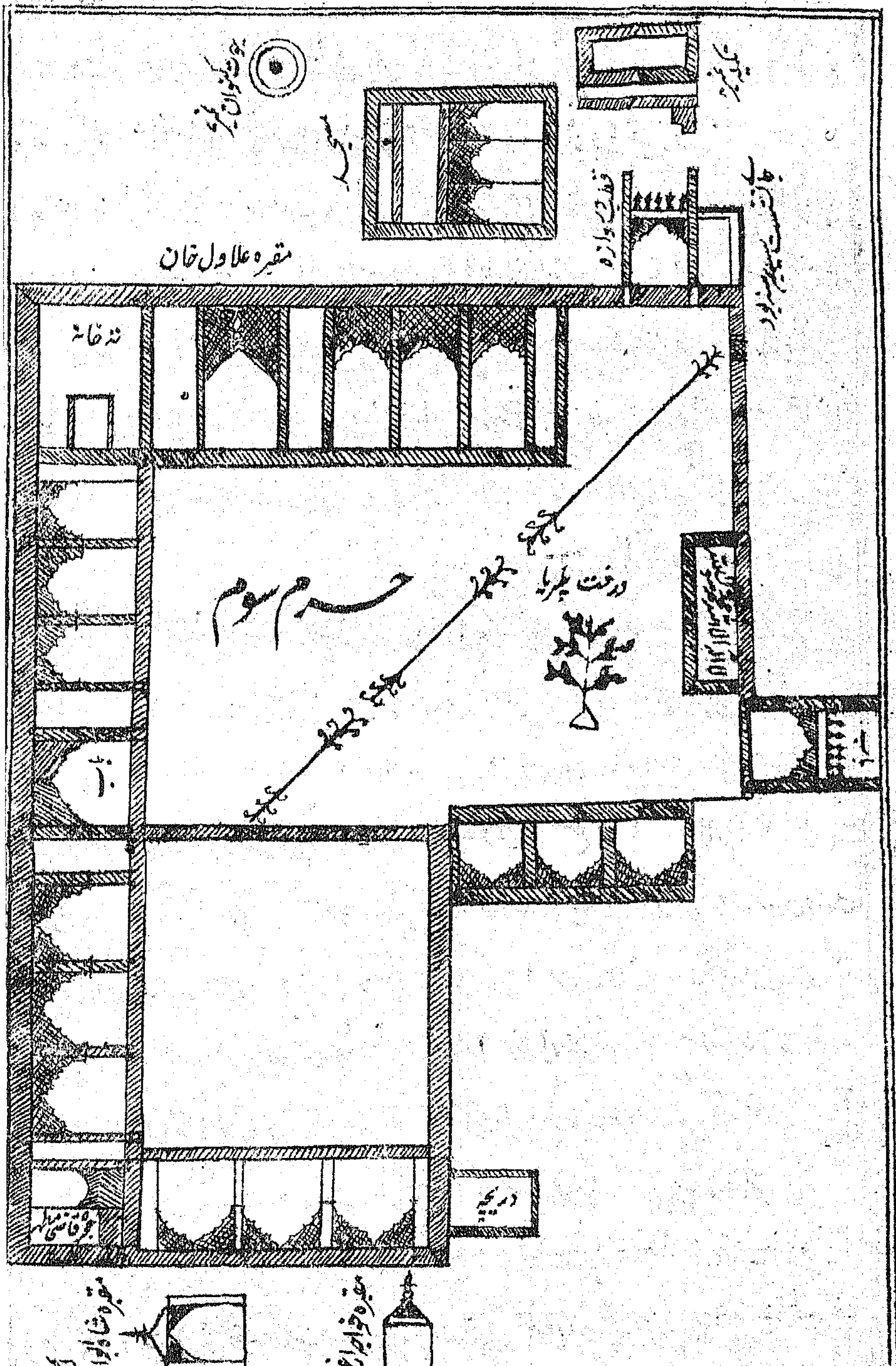
قطعهٔ تاریخ

بآستانهٔ مهر سپهر عین الیقین	مدار عالم علم و عمل بدیع الدین
العهد شاهجهان بادشاه دین پرور	که شد ز لطف عمیمش جهانیان بر آئین
باعتقاد دل و نیت بهادر خان	کشید سر بفلک این عمارت سنگین
بچشم اهل الیقین مقام محمود ست	که گفت حضرت عیسیٰ فلک بحبل متین
بلفظ خو حال س	بو د ار د ی

و دیگر مکانات کہ درین حرم ست نیز تعمیر کنانیدہ نواب بہادر خان مذکور ست کتبہ کہ بر طاقش چسپانست از کہنگے مسخ گردیدہ لہذا اندراجش قاصر ماندم

نواب بہادر خان مذکور بعہد شاہجہان پادشاہ نور اللہ مرقدہ صوبہ دار کالپی و قنوج و بہادر گڈھ و شاہجہانپور و قندھار و ملتان و صوبہ اودھ وغیرہ در ۱۰۶۸ھ بود و نیز سنہ وفاتش ہمینست منصب ایشان ہفت ہزاری و خطاب عمدة الملک چغتا خان بہادر بود نام اصلے وے سر ابدال خان ولد دریا خان سکونت بنواح پشاور میداشت طرح آبادی شاہجہانپور در ۱۰۴۹ھ ہجری انداخت و در ۱۰۵۶ھ ہجری ختم شد۔ روسای شاہجہانپور افغان از نواح کابل پشاور اند بعہد شاہجہان پادشاہ بمعیت نواب بہادر خان در شاہجہانپور آباد شدند۔ درین شہر پنجاہ و دو محلہ اند۔ و ہر محلہ موسوم بہ قومیست بروقت آبادی نواب مذکور بلحاظ این امر داشتہ بود کہ افغان یک خیل مع خان خویش آباد کردہ شوند۔ احوال این شہر تاریخ شاہجہانپور کہ مجمع صحیح الدین میان رئیس کٹرہ عنقریب تالیف کردہ طبع خواہند کرد واضح خواہد شد لہٰذا بر تذکرہ ہمین قدر اکتفا نمودہ شد پس بقبل مقبرہ (نمبر۲) کہ درین حرم است حضرت علاول خان رحمة اللہ علیہ در وے مدفون اند۔ ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب المدار بودند سنہ تعمیرش در خواندن نمی آید (تہ خانہ مع یک حجرہ و دالان نمبر۳) برائے مرتاضان چلہ کشان بکار آید۔ و (مسجد نمبر۴) ہم در یک سنہ طیار شد و (حجرہ نمبر۵) کہ در گوشۂ عافیت است مختصر کہ عاکف بدقت ماندان حجرہ حضرت قاضی مطہر معروفست۔ در وے اہل ریاضت معتکف مے شوند و دران مدت ترک غذا میفرمایند (دو دریچہ شرق رویہ نمبر۶) برائے زیارت مقبرہ حضرت ابو محمد خواجہ ارغون و دیگر مزارات کہ متصل خانقاہ است نصب است۔ تا زوار را از خانقاہ بحاضر شدن آستانہ اش آسانی افتد و چاہ و یک مسجد و یک تکیہ بر قطب دروازہ واقع است این چاہ موسوم بہ جوت کنوان نمبر۷ است از این چاہ غسل حضرت مے شود و برای (تکیہ نمبر۸) یک فقیر شبانہ روز دربانی مے کند و متصل قطب دروازہ (جای نشست نمبر۹) حضرت سید شاہ برہنہ است ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب المدار

[illegible]


مقبرہ علاول خان
حرم سوم
دریچہ

نقّارخانہ نمبر ۱

قبل ازین عمارت نقارخانہ موجودہ عمارت چوبی بود۔ در زمانہ مولانا شاہ عبدالجلیل مداری مکنپوری رحمۃ اللہ علیہ الماس علی خان بہاگل برای زیارت حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہٗ بمکنپور حاضر شدہ بکمال نیازمندی التجای بنای عمارت بغرض حصول شرف سعادت کرد و سرداشت عرض کرد این التجا بجناب اقدس پسند آمد و اجازت بجای عمارت چوبی کہ بود بنا بر تعمیر عمارت پختہ دادہ شد۔ پس عمارت نقارخانہ و یک باغ پختہ از حسن انتظام شاہ عبدالکریم بحسن انجام رسید۔ و کتبہ کہ بر طاق عمارت نبشتہ است درینجا نقل کردہ مے آید سنہ تعمیر عمارت از وے آشکار است تاحال آن عمارت بکمال زیب و زین موجود است

قطعہ تاریخ نقّارخانہ

بر درِ عالم پناہ قبلۂ دنیا و دین — مظہرِ فیضان حق حاجت روای عالمین

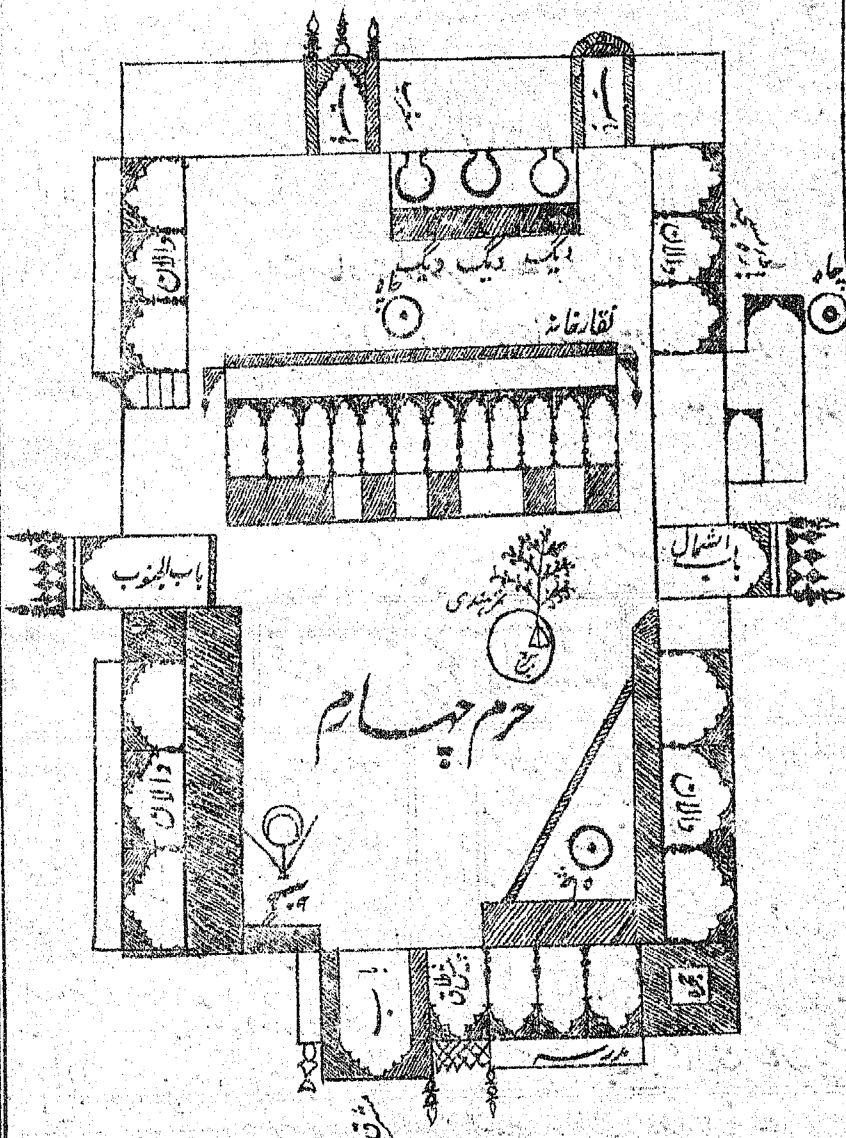
نور چشم اِخت الماس علیخان بہاگل — کرد نوبت خانہ تعمیر از حسنِ یقین

شد تمام از اہتمام خالصِ عبدالکریم — کوست چون اہل دیانت ہم معزز و ہم معین

یک ہزار و دو صد و دہ بود از روی شمار — تا بنای این مکان از ہجرِ ختم المرسلین

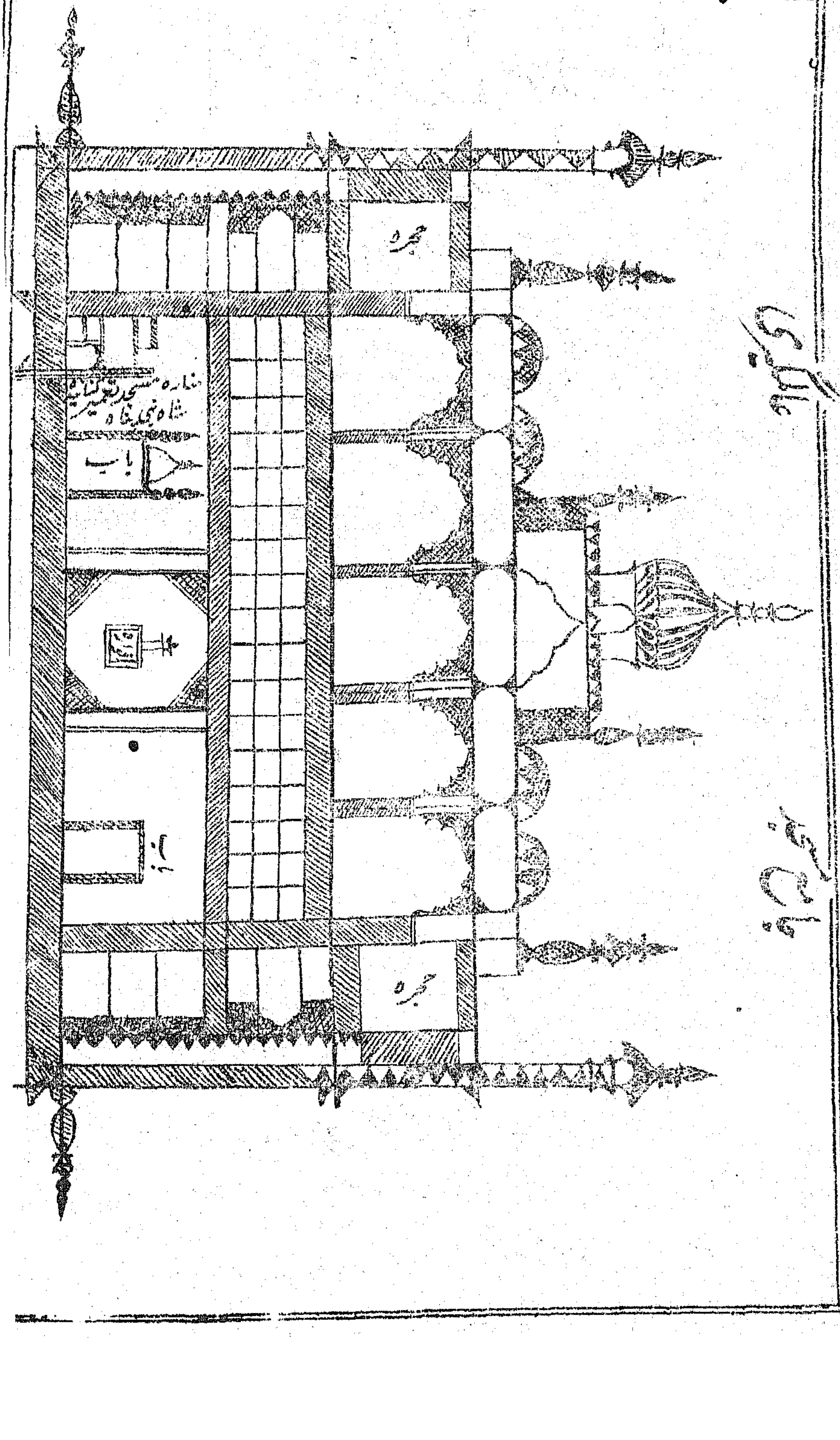
مہربانی گفت تو بتخانہ یا زیب و زین — ہست تاریخ بنای این مکانِ دلنشین

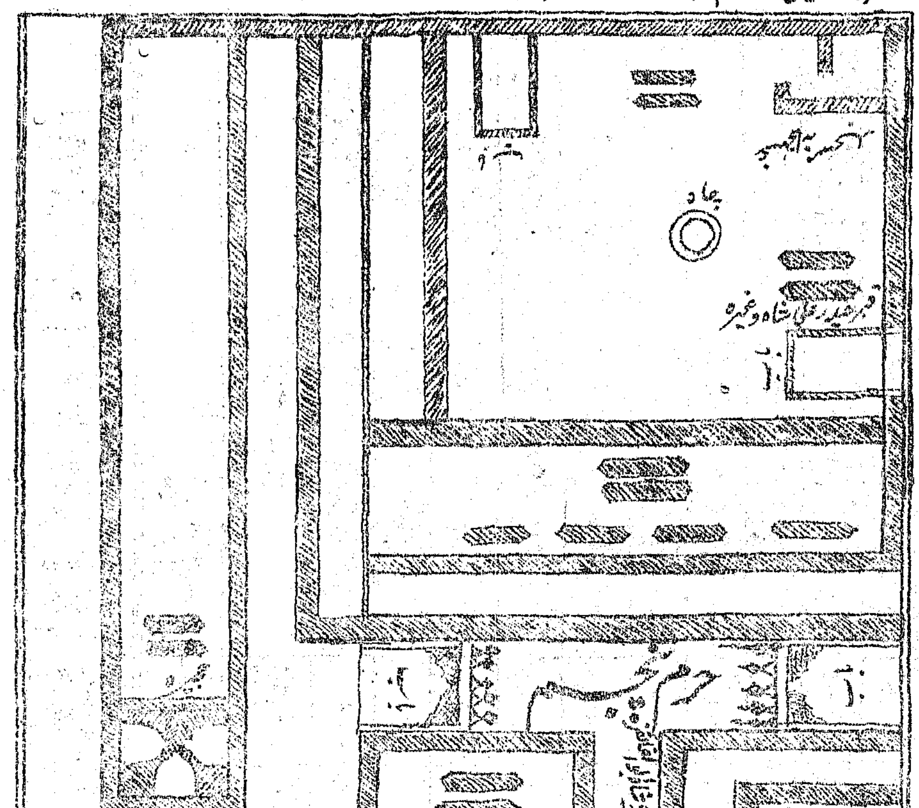
و دیگر عمارات این حرم متعلق مسجد عالمگیر نیست۔ نقشہ حرم مذکور اینست۔


حرم چہارم
باب الجنوب
باب الشمال
نقارخانہ

مسجد عالمگیری نمبر ۱

و این همه عمارت تعمیر کنانیده پادشاه اورنگ زیب عالمگیر غازی ست در عهد
سلطنتش مع سه در دروازه کلان و کنگره های و دالان و سه چاه و پیش طاق در سنه باهتمام
حاجی خورم منصوری مدارسے مکنپورے باختتام رسید عالمگیر چند نوبت برای زیارت
حضرت قطب المدار قدس سره حاضر آستانه شد و در جهات دینی و دنیوی امداد
و اعانت خواست و بمرام خویش فایز گشت چنانچه بنا بر مصارف مسجد موضعے وقف
فرمود - در آخر زمانه بعهد سرکار انگریزے آن معافی ضبط شد حالا در سرپرستی حق رب العزت
قائم ست مرمت شکست و ریخت از آمدنی خانقاه و الا چاه میشود - منشاء عالمگیر پادشاه بود
که خانقاه از سنگ مرمر سنگ موسی پر تکلف بعمارت عالی درینجا تیار شود مگر اجازت آنحضرت نشد
ناچار همین مسجد و چاه و سرای و فرش پخته تمام قصبه اکتفا نموده در مکنپور بخانه صاحبزادگان فرامین شاهی
دوازده مواضع و دیگر اسناد مع چهٹیات صدر بورڈ وغیره وغیره موجود است مگر بخیال تلف شدن
یا بمصلحتے دیگر از وجود آن از کسے تذکره هم بمیان نمے آرند اگرچه از اجداد دیده بودم مگر بوقت طلب
جز حیله و حواله بدست نیامده ناچار از مطلب او شان مجبور شده مشتے نمونه از خروارے آنچه که نزدم
بود پیش ناظرین نمودم و درینجا ضرورت این تقریر همین بود که کسے چنان تصور نماید که بالترتیب
بموجب فهرست شاهان و دیگر امرا چرا نسطیر نموده - راقم آثم را چنین ترتیب رساله هذا
بجز نزد خود امدادے نرسیده - و نیز دیده شد که اکثر کتب خاندانے کرم خورده و تلف
آمده مگر جز صندوق هواے هم نداده و اظهار و اعلان آن نه نموده و آنچه که باقیست در همون
قید مقید است - حافظ حقیقی حافظ باد - نقشه مسجد اینست -


حجره
باب
حجره


قبر شہید علی شاہ وغیرہ
مسجد
قبر عاشق میاں وغیرہ
این خانقاہ جانب جنوب
مسجد ہذا است

فصل چہاردہم دربیان معافی اراضی ملکیہ وغیرہ ونقول فرامین شاہان و اسناد امرا

فہرست شاہان اسلام دہلی

نمبر	پورا نام	مشہور نام	جلوس سنہ عیسوی	موت سے مرا یا مارا گیا	سنہ عیسوی	کیفیت
۱	قطب الدین ایبک	قطب الدین	۱۲۰۶	گھوڑے سے گر کر مرا	۱۲۱۰	شہاب الدین محمد غوری کا غلام تھا اسی نے مسلمانوں کی سلطنت کی جڑ جمائی۔
۲	آرام شاہ	۰	۱۲۱۰	۰	۰	نمبر۱ کا بیٹا تھا ایک سال کے اندر تخت سے اُتارا گیا۔
۳	شمس الدین التمش	التمش	۱۲۱۰	موت سے مرا	۱۲۳۶	نمبر۱ کا غلام اور داماد تھا نامی بادشاہ ہوا قطب مینار بنایا چنگیز کا چڑھاؤ ہوا۔
۴	رکن الدین فیروز شاہ	رکن الدین	۱۲۳۶	۰	۰	نمبر۳ کا بیٹا تھا سات ہی مہینے میں تخت سے اُتارا گیا بڑا عیاش اور غافل تھا۔
۵	رضیہ سلطان بیگم	رضیہ	۱۲۳۶	ماری گئی	۱۲۳۹	نمبر۳ کی بیٹی تھی عورت ہی یہاں تخت پر بیٹھی ہوشیار تھی۔
۶	معز الدین بہرام	بہرام شاہ	۱۲۳۹	قید میں مرا	۱۲۴۱	نمبر۳ کا بیٹا تھا۔
۷	علاؤ الدین مسعود شاہ	مسعود شاہ	۱۲۴۱	مارا گیا	۱۲۴۶	نمبر۴ کا بیٹا تھا بُرا بادشاہ تھا۔
۸	ناصر الدین محمود	۰	۱۲۴۶	موت سے مرا	۱۲۶۶	نمبر۳ کا بیٹا تھا نہایت نیک بادشاہ تھا۔
۹	غیاث الدین بلبن	بلبن	۱۲۶۶	موت سے مرا	۱۲۸۶	نمبر۳ کا بہنوئی اور وزیر تھا بڑے دبدبہ والا بادشاہ ہوگیا نیک نام تھا دہلی بڑی رونق پر تھی
۱۰	معز الدین کیقباد	کیقباد	۱۲۸۶	مارا گیا	۱۲۸۸	نمبر۹ کا پوتا تھا غلاموں کی سلطنت کا آخری بادشاہ ہوا نہایت عیاش تھا

نمبر	پورا نام	مشہور نام	جلوس سنہ عیسوی	موت سے مرا یا مارا گیا	سنہ عیسوی	کیفیت
۱۱	جلال الدین فیروز خلجی	جلال الدین خلجی	۱۲۸۸	مارا گیا	۱۲۹۵	سامنے کا نایب ناظم پٹھان سادہ اور رحم دل تھا۔
۱۲	علاؤ الدین خلجی	علاؤ الدین	۱۲۹۵	موت سے مرا	۱۳۱۶	نمبر۱۱ کا بھتیجا تھا بہت بڑا بادشاہ ہوا۔
۱۳	قطب الدین مبارک شاہ	مبارک شاہ	۱۳۱۶	مارا گیا	۱۳۲۱	نمبر۱۲ کا بیٹا تھا نہایت عیاش اور بدنام تھا۔
۱۴	غیاث الدین تغلق	۔	۱۳۲۱	دب کر مر گیا	۱۳۲۵	پہلے پنجاب کا صوبہ دار تھا۔ اچھا بادشاہ تھا۔
۱۵	محمد تغلق	الغ خان	۱۳۲۵	موت سے مرا	۱۳۵۱	نمبر۱۴ کا بڑا بیٹا تھا بڑا بادشاہ بڑا داتا بڑا ودوان بڑا بہادر بڑا بھاگوان بڑا بیوقوف تھا اپنی بڑ جھکی بڑا پاگل تھا
۱۶	فیروز تغلق	فیروز شاہ	۱۳۵۱	موت سے مرا	۱۳۸۸	نمبر۱۴ کا رشتہ میں بھائی تھا بہت اچھا نیک نام بادشاہ تھا جمنا سے نہریں نکالیں
۱۷	غیاث الدین تغلق ثانی	ثانی	۱۳۸۸	مارا گیا	۱۳۸۹	نمبر۱۶ کا پوتا تھا۔
۱۸	ابو بکر تغلق	۔	۱۳۸۹	۔	۔	نمبر۱۶ کا پوتا ایک سال کے اندر قید ہوا۔
۱۹	ناصر الدین محمد تغلق	ناصر الدین تغلق	۱۳۹۰	موت سے مرا	۔	نمبر۱۶ کا بیٹا تھا۔
۲۰	ہمایوں تغلق سکندر شاہ	سکندر شاہ	۔	موت سے مرا	۱۳۹۴	نمبر ۱۹ کا بیٹا تھا۔
۲۱	ناصر الدین محمود تغلق	محمود تغلق	۱۳۹۴	موت سے مرا	۱۴۱۲	نمبر ۱۹ کا بیٹا تھا اسکے زمانہ میں تیمور آیا۔
۲۲	دولت خان لودے	۔	۱۴۱۲	موت سے مرا	۔	۱۵ ماہ کے بعد تخت سے اُتارا گیا۔
۲۳	خضر خان سید	۔	۱۴۱۴	موت سے مرا	۱۴۲۱	پنجاب کا حاکم تھا نیکنام رہا۔

نمبر	پورا نام	مشہور نام	جلوس عیسوی	موت سے مرا یا مارا گیا	سنہ عیسوی	کیفیت
۲۴	معزالدین ابوالفتح مبارک شاہ سید	مبارک شاہ سید	۱۴۲۱	مارا گیا	۱۴۳۴	نمبر ۲۳ کا بیٹا تھا۔
۲۵	محمد شاہ سید	۰	۱۴۳۴	موت سے مرا	۱۴۴۶	نمبر ۲۳ کا پوتا تھا۔
۲۶	علاؤالدین سید	۰	۱۴۴۶	۰	۰	۱۴۵۰ء میں دہلی کی بادشاہی بہلول خان لودھی کے حوالہ کر کے بداؤں چلا گیا۔
۲۷	بہلول خان لودی	بہلول لودھی	۱۴۵۰	موت سے مرا	۱۴۸۸	پنجاب کا حاکم تھا اچھا بادشاہ تھا۔
۲۸	سکندر لودی	۰	۱۴۸۸	موت سے مرا	۱۵۱۷	نمبر ۲۷ کا بیٹا تھا بڑا بادشاہ ہوا لیکن ہندوؤں کو بہت دکھ دیا۔
۲۹	ابراہیم لودی	۰	۱۵۱۷	مارا گیا	۱۵۲۶	نمبر ۲۸ کا بیٹا تھا بابر کی لڑائی میں مارا گیا۔
۳۰	ظہیرالدین محمد بابر شاہ	بابر شاہ	۱۵۲۶	موت سے مرا	۱۵۳۰	تیمور کے خاندان میں تھا اگرچہ فرغانہ کی عملداری کا اسی نے ہندوستان میں سلطنت مغلیہ قائم کی اور بہت اچھا بادشاہ تھا۔
۳۱	ہمایوں شاہ	۰	۱۵۳۰	گر کے مرا		نمبر ۳۰ کا بیٹا تھا شیر شاہ نے نکال دیا تھا ایران بادشاہ کی مدد لیکر افغانستان آیا اور پھر ہندوستان کا بادشاہ ہوا تھا۔
۳۲	شیر شاہ سور	شیر شاہ	۱۵۴۰	میگزین کی آگ سے جل کر مرا	۱۵۴۵	اس کا باپ حسین سہسرام میں پانسو گھوڑوں کا جاگیردار تھا اچھے اور عقلمند بادشاہوں میں گنا جاتا تھا
۳۳	سلیم شاہ سور	سلیم شاہ	۱۵۴۵	موت سے مرا	۱۵۵۳	نمبر ۳۲ کا بیٹا تھا نیک نام رہا۔
۳۴	محمد شاہ عدلی	عدلی	۱۵۵۳	۰	۰	نمبر ۳۳ کا چچا زاد بھائی تھا بڑا نادان اور عیاش تھا لوگ اندلی پکارتے تھے۔
۳۵	ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر	اکبر شاہ	۱۵۵۶	موت سے مرا	۱۶۰۵	نمبر ۳۱ کا بیٹا تھا جتنے مسلمان بادشاہ ہوئے ہیں سب سے اچھا ہوا ہے رعیت کو اچھے اور عقلمند اور تیز فہم بادشاہوں میں گنا جاتا ہے
۳۶	نورالدین محمد جہانگیر	جہانگیر	۱۶۰۵	موت سے مرا	۱۶۲۷	نمبر ۳۵ کا بیٹا تھا اچھے بادشاہوں میں گنا جاتا ہے شراب بہت پیتا تھا اور ملکہ نور جہاں بیگم کو بہت اختیار دے رکھا تھا

نمبر	پورا نام	مشہور نام	جلوس عیسوی	موت سے مرا یا مارا گیا	سنہ عیسوی	کیفیت
۳۷	شہاب الدین محمد شاہ جہان	شاہ جہان	۱۶۲۷	قید میں مرا	۱۶۶۶	نمبر ۳۶ کا بیٹا تھا سلطنت کو بڑی رونق دی مسلمانوں کے تخت میں ہندوستان ایسے ونا پر کبھی نہ تھا اوسکے بعد پھر ہوا تخت طاؤس اور تاج گنج کا روضہ اوسی نے بنوایا۔
۳۸	محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر	اورنگ زیب عالمگیر	۱۶۵۷	موت سے مرا	۱۷۰۷	نمبر ۳۷ کا بیٹا تھا بڑا لیٹی اور بالکل شری آدمی تھا ہندؤں کی ہمت کے بہت بیچ اوٹ گئے تھا بادشاہی اچھی کر گیا پر تیموری سلطنت کی جڑ میں تیل سے اسی نے دیا مرہٹوں کی جنگی ہاتھ آگئے ایشور نے اس سلطنت کو اس میں ملا دیا اسکی بھی بگو دیا کاشی پنجاب بیجا پور کا مندر اور متھرا کے مندر گرا دیئے اور ہندؤں کا مندر اسی نے توڑا
۳۹	معظم بہادر شاہ	بہادر شاہ	۱۷۰۷	موت سے مرا	۱۷۱۲	نمبر ۳۸ کا بیٹا تھا سکھوں نے زور پکڑا مرہٹہ لوٹا مچھونکا۔
۴۰	جہاندار شاہ	۔	۱۷۱۲	مارا گیا	۱۷۱۳	نمبر ۳۹ کا بیٹا تھا۔
۴۱	فرخ سیر	۔	۱۷۱۳	مارا گیا	۱۷۱۹	نمبر ۴۰ کا بھتیجا تھا کچھ بیوقوف سا اور جی کا بودا تھا۔
۴۲	محمد شاہ	۔	۱۷۱۹	موت سے مرا	۱۷۴۸	نمبر ۳۹ کا پوتا تھا جیسے لکھنؤ کا واجد علی شاہ تھا نادر شاہی ہوئی سلطنت بالکل جڑ سے ہل گئی
۴۳	احمد شاہ	۔	۱۷۴۸	آنکھیں نکال ڈالی گئیں	۱۷۵۴	نمبر ۴۲ کا بیٹا تھا نام کا بادشاہ تھا۔
۴۴	عالمگیر ثانی	ثانی	۱۷۵۴	مارا گیا	۱۷۵۹	نمبر ۴۰ کا بیٹا تھا مرہٹے کٹک سے اٹک تک پہونچے احمد شاہ درانی کی چڑھائی ہوئی
۴۵	شاہ عالم	۔۔	۱۷۷۱	بیکار انگریز بہادر نے مرہٹوں کی قید سے چھڑا کر پنشن مقرر کر دی	۱۸۰۳	نمبر ۴۴ کا بیٹا تھا دہلی کا آخری کا مسلمان بادشاہ ہوا غلام قادر نے اندھا کیا انگریزوں نے مرہٹوں کے قیدی کو چھڑا کر پنشن مقرر کر دی۔

سه چون شیو پرشاد یکے از قوم ہنود بود از راہ تعصب و عناد نسبت بنادر شاہ مرحوم کلمات ثقیل بیہودہ بقلم آوردہ

قطب الاقطاب الکبار حضرت شاہ مدار قدس سرہ

فرمان بادشاہ اسلام

عہدہ داران حال استقبال خواجہ خانملک و خواجہ شقدار و دریاخان کروہے امانت و کارکنان
وعاملان سرکار قلعہ شیرگڈھ عرف قنوج عہدہ داران وکارکنان استقبال سرکار
مذکور بدانند کہ انچہ زمین منجملہ مکن پور باسم مجاوران بندگی حضرت از عمل معمول
سلاطین ماضی وعمل معمول بموجب فرمان ہمایون حضرت سلیمانی فردوس مکانے انار اللہ برہانہ
تا عہد این حضرت تعین نمودہ مے آید و در قبض و تصرف ایشان ست اکنون ہمہ
آنجملہ مقرر و مسلم فرمودہ شدہ است باید کہ مقرر و مسلم دارند و محترفہ
کہ بموجب جہات این حضرت معاف است جہات و مدمعاف و بیطلب دارند
وظلم اسمٰعیل بر عندے مسموع ندارند و انچہ ستیدہ باشند بازگردانیدہ
بدہند درین باب تاکید نطلبند و فرمان جہان مطاع در دفاتر تعلیق کردہ حوالہ
بکنند تحریر فے التاریخ غرہ شہر ذی قعدہ سنہ خمسون و خمسہ و تسعمائۃ۔
زیرین عبارت ندبور بخط ہندے مضمونے مرقوم است خواندہ نشد

آین سطری چند از کتاب فاتح الولایت که در احوال اولیاء است لیبا ران نقل راقم السطور برداشتم (فاتحه) محرر سطور در واقعات همایونی بخط شریف همایون پادشاه دیده که آن شکست که ما را در قنوج در تاریخ محرم سنه سبع واربعین وتسعمائة دست داده وشیر خان سور بر ما غلبه نموده بواسطه امداد وعنایت حضرت شاهمدار بود ونسبت با عداد بیعنایتی وے نسبت با حباب چه اہل عسکر ما دران دیار مکنپور بے اعتدالی کرده اسباب آنجا را بغارت برده بودند لهذا در روز حرب دیده میشد که هزار هزار قلندر سیاه پوش چوبهاے بزرگ در دست حمله بر لشکر ما مے آرند بنا برآن عهد کرد که اگر فتح هند کرت دیگر میسر گردد بر سر مزار فائض الانوار شاهمدار قریات وقف کرده شود وعمارت عالی بنا یابد هذا انتهی۔

ازان زمان که **همایون شاه** از جنگ قنوج بمقابله **شیر خان** سور شکست خورده آواره خانمان شد وی را صعوبات گوناگون روے نمود ما بیچاره چه کند بجز صبر واستقلال چاره نداشت ودرین غربت به اکبرآباد رسید لیکن دران قلعه هم قیام ورزیدن مصلحت کار ندانست پس متعلقین خویش را همراه گرفته در لاهور که برادر وے کامران نامی حاکم آنجا بود دید مگر وے نیز وفاداری وغمخواری نکرد وبپاس خاطرش از شیر خان مخالفت ومخاصمت ورزیدن نه پسندید ناچار همایون بنامرادی وناکامے خویش تاسفی خورده به سند مرا سے پیمود ودرانجا هم تدبیرے نیز آمد پس حیران وپریشان میگشت انچه فکر وسعی میکرد بے سود افتاد در سند صد درشتیها ومصایبها که پیش آمد بے پایان است چنانچه دران ریگستان اکثری از رفقایش بشدت تشنگی جان بحق تسلیم شدند چه مشیت ایزدیست که در همون مصایب اکبر شاه سان شاهزاده بتاریخ دوازده ماه اکتوبر ۱۵۴۲ء یک هزار وپانصد وچهل ودو تولد شود میگویند که قبل از آمدن هندوستان

روزی همایون در محل سرای والدهٔ ثانیه خویش برای تناول طعام برفت درانجا دختری را دید بحلیهٔ حسن جمال آراسته چنان واله و شیدا ایش گشت که عنان صبر و اختیار از دست بداد و حسن دل افروزش مضطرب ساخت پس ناچار به عقد خویش درآورد آن رشک قمر دختر سیدی بود نامش حمیده اخت اوستادزادی والدهٔ ثانیه همایون شاه روزیکه از امرکوت الیشان رحل اقامت برداشتند بروز دیگر اکبر شاه تولد شد دران روز از نامساعدت روزگار پادشاه بخود چیزی نداشت که در بهجت تولدش کسی را بدهد جز نافهٔ مشک پس آنرا بشکست و اندک اندک تقسیم نمود و گفت چنانکه این مشک خوشبو میدهد همچنان عدل و دادگری و جود و کرم اکبر مشام عالم را معطر خواهد ساخت انشاء الله تعالی دران حین همایون مصائبیکه داشت کس مبیناد حزن و محنش ازین بیکسی پیداست که همایون برای سواری حمیده هرچند جستجوی کرد مگر بدست نیامد ناچار از عهده داری که اسپش تهی بود بطلبید و بروی سوار کرد چون مرکب تکان گرفت وی همو ندم حمیده را از مرکب فرود آورد پس همایون فرس خود را حوالهٔ حمیده کرد و خود پیاده پا شد چندی رفته بود که بر شتر باربرداری سوار شد و در سنده سه سال بدین خرابی و حیرانی بسر نمود چون از دست مخالفان درانجا هم نیارست به آهنگ قندهار این غربت اختیار نمود دران ایام عسکری از جانب کامران حاکم آنجا بود هنوز در قطع منازل میکوشید که سواری خبری رسانید که عسکری بعزم گرفتاری شما می آید و قریب است که مقید سازد این خبر متوحش همایون را سراسیمه کرد چنان فرصت نیافت که اکبر را همراه گرفتی پس وی همونجا ماند و دست پا ناشناخته مع حمیده بگم بخت و در سیستان وغیره شده در سلطنت ایران برسید و دران مقام عسکری بچند عرصه تاخت آورد چون همایون

راه نیافت پس بچاپلوسی مراسم اتحاد اظهار ساخت و اکبرشاه را ظاهر اکمال عاطفت بقندهار
برد و همایون از طهماسپ شاه صفوی که حکمران ایران بود ملاقی شد وی بمدارات پیش آمد
واعزاز نکرد و چهارده هزار سوار جرار مع پسر مراد مرزا بامداد همایون همراه کرد باین وعده
که قندهار گرفته حواله مرزا مذکور کنی پس ایشان از سند عبور کرده بقندهار رسید
وحراست قلعه نمود بعد عرصه پنج ماه کامران بجز اطاعت چاره ندیده بخدمتش بشتافت
همایون اول بمدارات پیش آمد من بعد بقصوری که بایام ماضیه از وی سرزده شده بود مقید
ساخت و قلعه مع خزانه حواله و تسلیم ایرانیان کرد بعد چند روز مراد مرزا فوت شد
ایرانیان دست ظلم و تعدی بر رعایا دراز نمودند پس همایون ازین اطوار ناپسندیده
شان مکدر شده بقلعه درآمد و بسیاری را ازان ظلم پیشه ته تیغ ساخت و باقی ماندگان را
از قلعه بیرون کرد آنهمه بایران رفتند و قندهار بقبض و تصرفش درآمد بعد ازان آهنگ
کابل کرد کامران از رسیدن ایشان رو بفرار نهاد پس کابل مع اکبرشاه بدست آمد از
جوش شفقت پدری بهم برآمد و در بر کشید و سر و چشمش ببوسید آخر به بدخشان متوجه شد درین
ضمن کامران فرصت غنیمت شمرده باز بر کابل مع اکبر قبضه گرفت چون همایون از بدخشان
مراجعت کرد بر قلعه کابل گوله توپ انداختن گرفت کامران از بی حمیتی اکبر را که نهایت
صغر سن بود از نیزه بسته بر دیوار قلعه ایستاده کرد مگر آنرا که حافظ حقیقی نگاه دارد
وی را چگونه ضررے رسد چنانچه اکبرشاه را آسیبے نرسید بالآخر کامران از قلعه
بگریخت و سراسیمه گشت مگر ملجای نیافت و بعد دو سال گردن اطاعت بحضورش
نهاد همایون بر جرکاتش خیال نکرده به دلجوئے پیش آمد و بعلو همتی خویش مرزا عسکری را
نیز از قید برهانید و همایون مع هر چهار برادر باهم نمک خوردند و مسرت بی اندازه نمودند

چون ہمایون به بدخشان متوجه شد کامران باز دسترس یافته بر قلعه کابل حکمران شد چنانکه ہمایون مراجعت کرد بر قلعه کابل حمله آور گشت وے شکست خورده رو بہ ہندوستان کرد آخرالامر کامران مقید گشت وبپاداش کردارش سزاے مقرر گشت که نشتر درچشمانش بردند ونمک بر جراحت افشاند شد چون نمک بر زخم پاشیدند فریاد کرد که خدایا سزاے کردار یافتم حالا رحمے فرما واعمی شده بمکۂ معظمه حاضر گشت وہ ہمایون در کابل قندہار حکمران گردید انتہی درحین حیات شیرخان ہیچ سعی ہمایون بجای نرسید آخر بعد فوت وے در ۹۵۵ھ؁ یک ہزار وپانصد وپنجاه وپنج عمده موقع بدست آمد پس از کابل بدہلی متوجه شد واکبرآباد ودہلی به تخت وتصرف خویش درآورد وبعد از شش ماه از سلم درافتاد وجان بحق تسلیم شد حیف که اینقدر حصه عمرش بطلب ہندوستان بسر شد ووقتیکه بروی دست یافت پنجه موت سخت بگرفت ولطف حکمرانی نبرداشت ازین واقعات واضح میشود که باز موقع حاضر شدن بمکنپور نیافت زیراچه حیرانے وسرگردانیش خود شاہد حال است فی الواقع بجناب اہل الله سوے ادبے ضرر دارد وآخر زیان آرد که درمالش نبود چنانکه بوقوع آمد جلال الدین محمد اکبرشاه غازی وقتے که حکمران شد حاضر آستانه حضرت قطب المدار شد وفرمان ہذا که بنقشه مے آید ارقام فرمود وقتے اکبرشاه خواست که براے مصارف صاحبزادگان علاقه وقف کرده شود. چون طبایع ایشان راغب باین سو نبود — لہذا در گرفتن علاقه انکار فرمودند. ناچار بانگ دوام از کمال عقیدت بجناب حضرت شاه مدار قدس سره غلاف مزار شریف وشامیانا ودر پرده ہا نذر میکرد. ونیز تحف وتحائف براے صاحبزادگان ارسال میداشت

اکبر شاه
فرمان عالی شان

از قرار بتاریخ ۲۹ شهر جمید الثانی سنه ۹۷۹ شرح آنکه چون بموجب سند اسلام شاه
وسایر حکام موازی پانصد بیگه زمین از پرگنه بلهور سرکار قنوج از موضع مکنپور بعینه
مقبوضه در وجه مدد معاش مخادیمان مزار فایض الانوار حضرت قطب الاقطاب
الکبار حضرت شاه مدار مقرر بوده تا غایت در قبض وتصرف ایشان بوده نمودند که تمام
خود کاشته ایشان است وبغیر آراضی مذکوره در محل قدیم دیگرے چیزے ندارند بنابر
آن حکم فرودیم آراضی مذکور بنا بر کفاف معاف ایشان از ابتدائے ربیع تخی ئیل
که بدستور سابق در وجه مدد معاش ایشان حسب الضمن مقرر باشد که حاصلات آن را
سال بسال صرف معاش خود نموده بدعاء دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند
مے باید که جاگیرداران وعاملان وچودهریان وقانون گویان پرگنه مذکور بموجب
مقرر دانسته آراضی مذکوره را بتصرف ایشان گذارند ومطلقاً در انجا مدخل ننمایند
وپیرامون نگردند وبعلت مال مالوجهات واخراجات وعوارضات چون پیشکش
وساوری وقلنغه وضابطانه ومحصلانه ودهیمی ومحترفه وکا وشمارے وصدد وے

وقانون گوے وپیکار وشکار وجمع خرج جریانہ وتکرار زراعت خودکاشتہ ایشان
وکل تکالیف دیوانے مزاحمت نرسانند ومن کل الامورات معاف ومسلم
داشتہ تغیر وتبدیل بدان راہ ندہند ودر استقرار واستمرار آن کوشیدہ ہرسال
درین باب فرمان وبروانچہ مجدد طلب ندارند ودرعہدہ دانستہ تخلف نورزند
تحریر فی التاریخ صدر سنہ الیہ

لاڈو برادران وفرزندان موعد نفر المعوہ للعہ	چاند وجماعہ نفر المفر للعہ	ہمن وجماعہ نفرہ معوہ للعہ
عبداللہ وجماعہ لہ نفرہ المفرہ للعہ	چاندہ وجماعہ نفرہ المفرہ معہ	احمد وجماعہ لہ نفرہ المفرہ للعہ
علی وجماعہ لہ نفرہ المفرہ سہ	الہداد وجماعہ للعہ نفرہ المفرہ صہ	اجود وجماعہ نفرہ المفرہ سہ
نظام وجماعہ نفرہ المفرہ سہ	عبدالملک وجماعہ نفرہ المفرہ معہ	برخوردار وجماعہ لہ نفرہ المفرہ للعہ
حبیب وجماعہ لہ نفر المفرہ صہ	محب اللہ وجماعہ نفرہ المفرہ سہ	

حکم مرزمانی ولی نعمت بیگم

الله اکبر

بادشاه
نایب نورالدین جهانگیر
نعمت
ولی بیگم والده

اعلی خلد الله ملکه ابدا

حکام و جاگیرداران حال و استقبال چودریان و قانونگویان و عمد
پرگنه بلهور سرکار قنوج بدانند که چون مشیخت مآب شیخ
فتح الله متولی روضه منوره متبرکه قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار
قدس سره دعاگوی این دودمان عالی شان موازی پنجاه و پنج بیگه زمین بموجب اسناد
حکام از پرگنه مذکور در وجه مدد معاش مشار الیه مقرر است و قبض و تصرف میدارد
می باید که چون بر مضمون فرمان عالیه اطلاع یابند آراضی مذکور را بدستور قدیم
تعلق دانسته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند که بفراغ خاطر
متصرف گردیده بدعاگوی دوام دولت ابدی الاتصال بندگان حضرت اشتغال
نماید و هر سال درین باب فرمان و پروانچه مجدد طلب ندارند و جبری و طمع
و توقع ننمایند و چون مومی الیه از قدیم دعاگوی این درگاه است همه ابواب
رعایت احوال او لازم دانسته بپیوسته کوشند که آثار شکرگذاری بدرگاه
ظهور گردد درین باب قدغن تمام دانند حسب الحکم عمل نموده تقدیم رسانند
تحریر فی التاریخ ۲ ماه اردی بهشت الهی سنه ۱۲ موافق ۱۵ ربیع
اول سنه ۱۰۲۶ —

الله

حضرت مریم زمانی بیگم جیو

تحقیقات

چون شیخ خانجہان و عبدالحکیم وغیرہ فرزندان شیخ فتح الله متولی بدرگاہ خلائق پناہ رسیدہ بذریعہ باریافتگان پایۂ سریر خلافت مصیر بعرض اقدس رسانیدند کہ سوای پنجاہ و پنج بیگہ زمین بموجب نشان عالیشان من مواضعات پرگنہ بلہور سرکار شاہ آباد قنوج مقرراست از انجملہ موازی ہفت بیگہ زمین معافی سابق پرگنہ مرقوم از راہ تعدی کشیدہ گرفتہ داخل جمع گردانیدند و موازی پنج بیگہ زمین از جملہ آراضی مذکور لچھی وغیرہ مقدمان کہاڈا موغصبًا در تصرف خود ہا درآوردہ اند بنابرآن پروانہ حسب الحکم الاشرف در ینمعاملہ بنام رفعت و وزارت پناہ رای مکرندداس لعبد در پیوستہ کہ در ینولا شیخ خانجہان سکنہ مکنپور بوساطت باریافتگان محفل فیض منزل بعرض مقدس رسانید کہ عاملان سابق آنجا از روی ستم منجملہ پنجاہ و پنج بیگہ زمین کہ بموجب نشان والاشان دارد از عنف بر آراضی ہفت بیگہ بنسبت و یک روپیہ بوجہ مقرری وغیرہ ابواب ممنوعہ مقرر ساختہ و سوای آن لچھی وغیرہ مقدمان آنجا پنج بیگہ بتعدی گرفتند لہذا حکم قضا شیم زینت صدور یافت کہ بحقیقت اینمقدمہ رسیدہ بر تصدیر وقوع و صحت اسناد درگاہی و حیات اشخاص و قبض و تصرف و تصحیح صداقت احقاق حق نماید و رفع ابواب ممنوعہ گردانند بموجب وزارت پناہ بخواجہ اننت رام قلمی نمودند کہ در صورت صدق و المود مستغیث بر طبق حکم والا بعمل آرند و زمینے کہ مقدمان گرفتہ باشند بعد از ثبوت از قبض آنان برآوردہ متعلق مستغیث گردانند تا را فع بحق خود رسیدہ مکرر استغاثہ نکند خواجہ اننت رام باین خادم شرع شریف محمد ہاشم نوشتند کہ سند درگاہی

و محضری مهر یالی و موالی تصحیح صدور خیر ملاحظه نموده خود بحضور رسانند و بر رعیتی که مقدمان مذکور بزور دستم متصرف اندلیس دها نند بد بنجابت این خادم شرع شریف گماشته خود هیچ کس متولی بران اراضی فرستاده که چکنامه ملاحظه کرده آراضی مذکور را بالضبط در آرند چون در انجا کسان رفته زمین و کل را پیمودند و چکنامه را ملاحظه کردند از پنجاه و پنج بیگه مذکور کسر کم بر آمد از نیمراین چند کلمات تحقیقنامه بقلم آمد

صحة اراضی یکزالی

قطعه

اول [illegible] از موضع پهڑیا

عرض	طول
۲ طناب	۲ طناب

- شرقی: معه ملبندی
- غربی: معه بلندی مع قطعه باغ
- جنوبی: معه بلندی دروازه
- شمالی: معه قطعه اراضی خالصه

قطعه

دوم [illegible] از موضع پهڑیا

عرض	طول
للعه طناب	صو طناب

- شرقی: معه قطعه اراضی خالصه
- غربی: معه قطعه از موضع پلیا
- جنوبی: معه زمین بنجر و چبوتره
- شمالی: معه قطعه آراضی در جاگیر خالصه [illegible] ک سم مذکوره

قطعه

سوم قطعه اراضی از موضع کهاکداهه

عرض	طول
طنابان	طنابان

- شرقی: معه زمین خالصه
- غربی: معه زمین قطعه فقیر
- جنوبی: معه لب آب
- شمالی: معه زمین بنجر

قطعه

چهارم معه

عرض	طول
طنابان	خیابان

- شرقی: [illegible] شاه و زمین لعابر
- غربی: معه زمین محمد احمد
- جنوبی: مو [illegible] باغ
- شمالی: [illegible]

قطعه

پنجم ملسان

عرض	طول
طناب	طنابان

- شرقی: معه صدر باغ
- غربی: معه صدر ن
- جنوبی: معه قلعه
- شمالی: معه راه

تحریر فی التاریخ ۲۴ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۸۰





در نوقف فرمان عالی شان

شرف صدور یافت که موازی یک صد بیگه زمین افتاده لایق زراعت خارج جمع از پرگنه دیوهه سرکار شاه آباد قنوج من مضافات صوبه اکبر آباد
بطریق ابتدای ربیع توسقان ئیل در وجه مدد معاش صلاح آثار شیخ خانجهان وغیره خادمان روضه معتبر که قطب الاقطاب الکبار حضرت شیخ
بدیع الدین قطب المدار قدس سره حسب الضمن مقرر ومسلم باشد که حاصلات آنرا فصل بفصل وسال بسال صرف مایحتاج خود نموده بدعاگوی دوام
دولت ابد مدت مواظبت نموده باشد می باید که حکام وعمال وجاگیرداران وکروریان حال واستقبال در استمرار واستقرار این حکم اشرف اقدس
اعلی کوشند وآراضی مذکوره را پیموده وچک بسته بتصرف آنها بازگذاشته اصلاً تغیر وتبدیل نواحد بدان راه ندهند وبعلت مالوجهات واخراجات مثل
قلبه وپیشکش وجریبانه وضابطانه ومحصلانه وداروغگانه ودیهکاپ وقانونکار روده نیم ده صد
دوی قانون کهی وضبط هرساله بعد از تشخیص چک وکرار زراعت وکل تکالیف دیوانی ومطالبات سلطانی مزاحمت نکنند
ودرین باب هر ساله فرمان وپروانچه مجدد نطلبند واگر در انبار حکم ارشاد فرموده تخلف نورزند.
بتاریخ پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۶ جلوس موافق ۱۰۶۲ هجری مطابق ماه اردی بهشت الهی۔

یادداشت واقعہ بتاریخ روز سہ شنبہ پانزدہم شہر رجب المرجب سنہ ۵ جلوس میمنت مانوس موافق سنہ ۱۰۶۳ ہجری مطابق ۱۰ ماہ اسفندارمذ الٰہی برسالہ صدارت وفضیلت پناہ شرافت ونجابت دستگاہ سزاوار عنایت بادشاہے قابل مرحمت شاہنشاہے صدر رفیع القدر عابد خان ولعب واقعہ نویسی کمترین بندگان درگاہ خلایق پناہ محمد علی محسن قلمی میگردد کہ چون بعرض اشرف اقدس اعلیٰ رسید کہ صلاح آثار شیخ

خانجہان وغیرہ سجادیان روضہ متبرکہ قطب الاقطاب الکبار

مستحق وجمعے کثیر با خود وابستہ دارند وحسب کفاف وجہ معیشت مقرر ندارند حکم جہانمطاع آفتاب شعاع لازم الانقیاد واجب الاتباع شرف نفاذ یافت کہ سوا سے یک صد بیگہ زمین افتادہ لایق زراعت خارج جمع از پرگنہ دیوبہ سرکار شاہ آباد قنوج منضافات صوبہ اکبرآباد در وجہ مدد معاش مشار الیہم مرحمت فرمودیم واگر در محلے دیگر

ی داشتہ باشند امرا اعتبار نکند واقعہ بتاریخ ۲۹ شہر جمادی الثانے

سنہ ۵ جلوس موجب تصدیق یادداشت قلمے شد شرح بخط صدارت وفضیلت پناہ شرافت ونجابت دستگاہ سزاوار عنایت بادشاہے قابل مرحمت شاہنشاہے صدر رفیع القدر عابد خان آنکہ داخل واقعہ یار شرح بخط وزارت پناہ کفایت دستگاہ راتصاد آنکہ واخل واقعہ بار شرح حاشیہ بخط واقعہ نویس مطابق واقعہ شرح بخط شایستہ اضافت مراحم وتفقدات سزاوار صنوف عواطف وتلطفات راجہ رگھناتھ آنکہ بعض مکرر رساند شرح بخط سیادت پناہ رفعت ومعالے دستگاہ اشرف خان آنکہ پنجم شہر شعبان المعظم سنہ ۵ جلوس مبارک از بعرض مقدس رسد شرح بخط وزارت پناہ کفایت دستگاہ شایستہ

افزائش مراحم وتفقدات سزاوار صنوف عواطف تلطفات راجہ رکھتا تھہ آنکہ آزر بیع

توسقائیل فرمان عالی شان قلمی نمارسے ـ بابکہ زمین افتادہ ـ

عبد الحکیم

قائم محمد







۱۵ اسسمہ ۲۲ شہر رمضان المبارک التاریخ ۲۲ شہر رمضان المبارک

صدارت وفضیلت پناہ شرافت ونجابت دستگاہ

بابر صدور رفیع القدر عابد خان ونوبت واقعہ نویس محمد علی

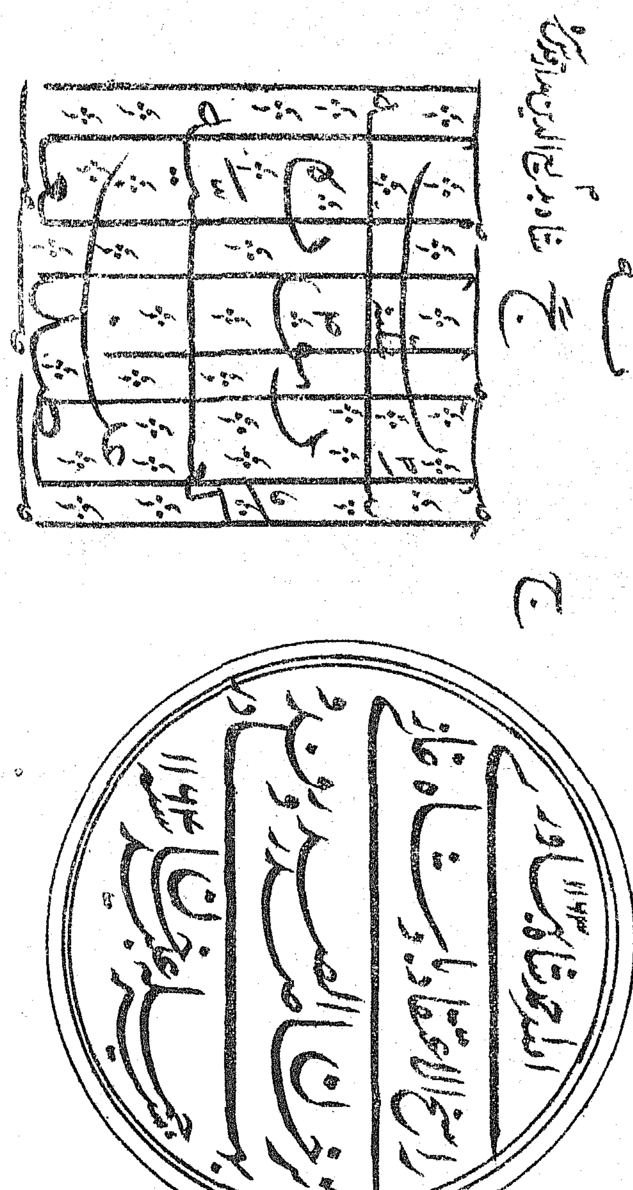
بتاریخ ۱۵ رمضان سنہ جلوس مبارک موافق

سنہ ہجری مطابق ۵ ماہ اردی بہشت الٰہی

نقل ۷ شہر شعبان المعظم سنہ

بتاریخ ۲۲ رمضان سنہ ۶ جلوس والا نقل ثبت

دیوان الصدارت معہ عرالسدر سید



گماشتهای جاگیرداران وکروریان وجمهور سکنه پرگنه بلهور سرکار شاه آباد قنوج مضاف صوبه مستقر الخلافة اکبرآباد بدا اعلام آنکه حسب الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب تولیت روضه واقع قصبه مکن پور عمله پرگنه مسطور الغر شاه علی بسید غریب الله ولد سید سیف الله مقرر ومفوض گشت که کما ینبغی بلوازم منصب مذکور قیام نموده دقیقه از دقایق حزم واحتیاط غیر مرعی نگذارد وعمله وفعله آنجا را از حسن سلوک خود راضی وشاکر نگاه دارد باید که برطبق حکم فیض شیم عمل نموده مشار الیه را متولی آنجا دانسته دست تصدی موی الیه در امور متعلقه الخدمت مستقل دانند ودیگری را سهیم وشریک ندانند طریق عمله وفعله آنجا آنکه از سخن صلاح وصوابدید او بیرون نروند وحاضر آنجا بموجب تصدیق حاضری مهر او وجه معیشت متصرف شوند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند بتاریخ بست وپنجم شهر ربیع الثانی سنه ۶ جلوس والا

قلمی شد بصر
بتاریخ سنه جلوس والا
بتاریخ بست وپنجم ربیع الثانی سنه جلوس والا
بست وششم شهر ربیع الثانی
بتاریخ بست وششم ربیع الثانی سنه جلوس والا
داخل سیاهه حضور است
نقلبد فتر حضور کل رسید
نقلبد فتر دیوان الصدارت العالیه رسید
ونقل صحیح
داخل فهرست بمحاکمه نموده
معه ادم مشار الیه
موافق فهرست

نواب محمد خان بهادر غضنفر جنگ

متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه بلهور سرکار شاهاباد قنوج مضافات صوبه مستقر الخلافة
اکبرآباد بدانند بوضوح پیوست که زمین انعامی درگاه و موضع پیلهریه و روبست
من اعمال پرگنه مذکور بموجب اسناد حکام پیشین از قدیم الایام در وجه خرچ روشنائی
روضهٔ منوره مقدسه مقرر است درینولا نیز مقرر و بحال داشته شد میباید که زمین موضع مذکور
بدستور سابق مطابق معمول حسب الضمن در تصرف خادمان درگاه واگذاشته بوجهی من الوجوه
متعرض و مزاحم نشوند و هر سال سند جدید نطلبند که حاصلات آنرا فصل بفصل سال بسال
صرف چراغ و خرچ مایحتاج روضهٔ منوره نموده شب و روز بدعای ازدیاد عمر و دولت
ابد مدت مشغول باشند زیاده درین باب تاکید دانند تاریخ پنجم شهر رمضان المبارک سنه ۳۶

بست یکم ربیع الثانی سنه ۱۱۷۹ هجری
نقلبند دفتر دیوان
رسید

بست یکم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۷۹ هجری
نقلبند دفتر حضور
رسید

احمد شاہ دُرّانی
سرمد شاہنشاہ جم جاہ

شیر ہند بہادر الملک غالب جنگ
غضنفر سپہ دار ظفر اقتدار
جنگ بہادر
الممالک غضنفر الدولہ محمد حسین خان
بخشی امیر الامرا

متصدیان مہمات حال واستقبال پرگنہ بلہور سرکار قنوج مضاف صوبہ اکبرآباد بدانند از ابتدای آبادی بکنپور معافی بکنپور وموضع بہڑیہ وغیرہ اراضی انعامی ووجہ زمیندارے وریاست مکان مذکور در وجہ مدد معاش ابنائے حضرت سید ارغون وسید منصور وسید طیفور واقع است الحال ہم مدنظر غربا پرورے نمودہ وجہ مسطورہ بدستور قدیم باسم شاہ محمد امین ومیر خدا بخش کہ ابنای سید مسطورین اند بحال وبرقرار داشتہ باید کہ احدی بعلت اخذ محصول وغیرہ بدعات مزاحم ومتعرض نشوند کہ از حاصلات آن صرف معیشت خودہا نمودہ بدعاے ترقی دولت ابد طراز اشتغال ورزند ہر سال سند مجدد نطلبند درین باب تاکید مزید دانند تحریر پنجم شہر ربیع الاول سنہ ۱۱۷۹ ہجری

سید وانگی مع بیابان بہادر

نقل پروانہ
نواب اسپ خان بہادر
وزیر بادشاہ عالمگیر

حضرت سید بدیع الدین شاہمدار

متصدیان مہمات حال و استقبال پرگنہ حویلی شاہ آباد عرف قنوج وبلہور مضافات صوبہ مستقر الخلافت اکبرآباد بدانند کہ درینولا ایروانگی بمہر شریعت پناہ فضیلت وکمالات دستگاہ قاضی القضات قاضی شیخ الاسلام حسب الضمن بدفترخانہ والا رسیدہ کہ بموجب وانمودہ حاجی خرم خادم روضۂ منورہ قدوۃ العارفین زبدۃ الابرار بعرض مقدس معلی رسید کہ آنہا بعلت ابواب ممنوعہ مفصلہ ضمن مزاحمت بحال سکنہ مکنپور وزایران روضۂ منورہ مذکورہ میرسانند حکم جہان مطاع عالم مطیع زینت نفاذ یافت کہ بآنہا نگاشتہ شود کہ من بعد وجوہ ممنوعہ ومفوض بارگاہ عدالت پناہ مزاحمت نرسانند وازخلاف حکم اقدس اشرف اعلیٰ احتراز واجب دانند درین باب ازپیشگاہ خلافت وجہانداری تاکید شناسند بتاریخ سلخ شہر ربیع الاول ۲۶ ؁ جلوس میمنت مانوس سمت نگارش یافت ۔ مقرر اضمن بموجب پروانگی بمہر شریعت وکمالات دستگاہ قاضی القضات حفظ

دستخط بخط انگریزی

خادم شرع شریف
قاضی عبد الصمد

پروانہ بمہر محمد الماس علیخان بہادر مرقوم غرہ جمادی الاول ۱۲۳ ؁ ہجری متصدیان مہمات حال واستقبال پرگنہ قنوج بلہور بدانند تحصیل سایر جیوترہ خاص مکنپور برای مصارف ولنگر خانہ درگاہ شاہمدار صاحب حسب شقہ آمدہ باسم ابوالفتح وکریم الدین خادم وغیرہ سنہ ۱۲ فصلی معاف کردہ شد باید کہ از محصول سایر مذکور تعرض نرسانیدہ تصرف تامیردہا واگذارند کہ صرف معیشت خود نمایند

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) (محمد ابو الفتح بانگے و محمد نعمت اللہ خادمان درگاہ مکنپور معلوم نمایند)
چون مبلغ یکصد بست چہار روپیہ دو نیم آنہ شش پائی سکہ کلدار سالانہ بابت سایر مکنپور بنام آنہا جہت اخراجات درگاہ سید بدیع الدین شاہ مدار حضور صاحبان عالی شان بورڈ کمشنر بتاریخ چہارم ماہ جولائی سنہ ۱۸۰۹ع منظور گردیدہ است لہذا آنہا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تاحین حیات خود ہا بشرط بودن خادم درگاہ نصف در فصل خریف و نصف در فصل ربیع از خزانہ سرکار خواہند یافت و ازانجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم درگاہ خواہند بود او مستحق یافتن سالیانہ خواہند شد المرقوم بست و ہفتم ماہ نومبر سنہ ۱۸۰۹ع مطابق ششم اگھن سنہ ۱۲۱۷ فصلی۔

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) (محمد کریم الدین مصلے و امام بخش خادمان درگاہ مکنپور معلوم نمایند)
چون مبلغ یکصد بست چہار روپیہ دو نیم آنہ پنج پائی سکہ کلدار سالیانہ بابت سایر مکنپور بنام آنہا جہت اخراجات درگاہ سید بدیع الدین شاہ مدار از حضور صاحبان عالیشان بورڈ کمشنر بتاریخ چہارم ماہ جولائی سنہ ۱۸۰۹ عیسوی منظور گردیدہ است لہذا آنہا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تاحین حیات خود ہا بشرط بودن خادم درگاہ نصف در فصل خریف و نصف در فصل ربیع از خزانہ سرکار خواہند یافت و ازانجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم درگاہ خواہد بود و مستحق یافتن سالیانہ خواہد شد فقط۔ تحریر فی التاریخ بست و ہفتم ماہ نومبر سنہ ۱۸۰۹ عیسوی مطابق ششم ماہ اگھن سنہ ۱۲۱۷ فصلی

تقریظ از نتائج طبع وقاد جناب مولوی محمد بدر عالم صاحب اکبرپوری بہاری تلمیذ فخر زمن مولانا احمد حسن کانپوری

حمد بیحد بل بیرون از وہم و قیاس مر احدی را کہ دیوانگان جمال خود را بانواع و اقسام مراتب شیفتگی و پروانگی محلے و مزین فرمودہ قائمہ از قوائم عالم بکمال و عالم نظام فرمودہ و طالبان حقائق را شیفتہ کنہ بے پایان خود۔ و ستایش بے اندازہ بل خارج از تقدیر و انداز عقل و ادراک مر ذاتی را کہ عاشقان ذات و جمال محبوبی خود را بامثال فریفتگی و فرہادی بمرتبہ رسانیدہ کہ او و انداو و انداو درمیان عاشق و معشوق رمزیست منزلے است از منازل او۔ و خادمان امتثال فرمائش را بدرجہ رسانیدہ کہ سر تسلیم خم ہے جو مزاج یار میں آئے ❊

حالتیست از حالات و صلوات اللہ علیہ و آلہ وصحبہ اجمعین و اجمعین - اما بعد پس از مطالعۂ مضامین فیض آگین حصۂ دوم از تذکرۃ المتقین کہ گوید عاجز مسکین راجی رحمۃ ربہ الباری محمد عابد بہاری کہ چہا خوش طالعے روندگان مسلک مداریہ و طالبان حقایق مصطفویہ کہ بجان بازی وکوشش نامتناہی محب الفقرا المخلص الفقرا جناب مولوی محمد امیر حسن صاحب مکنپوری موطنًا و مداری ارغونی مشربًا و منصوری نسبًا چہ رسالۂ نادرہ و عجالۂ نافعہ رو بوجود آوردہ گلوگیر ضرورت و شان گردیدہ کہ بر یک مضمونش بزبان حال گویاست کہ این بیے غایت مفید و کار آمد سالکان این راہ مبارک ست زیرا کہ این رسالۂ مختصرہ را مولانا امیر حسن صانہ اللہ عن الشرور والفتن بمضمونے آراستہ فرمودہ است کہ اکثری جویندگان این راہ صفا از ان معلومات غافل ہستند و عند الفکر فی المعانی باضطرابی آئل مثلاً تشریح معنی سلسلہ و طرق شجرات مداریہ و توضیح اصلیت معنی قلندر و ملنگ و تشریح لفظ گروہ خادمان و عاشقان و دیوانگان و طالبان و ترقیم اصلے کہ این جماعتہا از ان منشعب گشتہ اند مضمونہا ہست کہ علمش حظے و خوبیے در نفس نامزدگان این القاب فیض مآب پیدا مے کند و این رسالہ علاوہ اشتمال دیگر مضامین مفیدہ بوضاحت تام مبین این معانیہاست پس برین لطف و احسان مولف کہ درین امر اہم جد و جہد بلیغ فرمودہ مضامین نادرہ جمع آوردہ عقدۂ کشائی این عقد منعقد فرمودہ وبصرف زر کثیر طبع کنانیدہ مطالعہ اش بر خاص و عام سہل فرمودہ بدل و زبان دعاہا مے بر آیند کہ خداوند کریم مؤلف را اجر عظیم وہاد و این رسالۂ نافعہ را نافع خواص و عوام کناد

خاتمۃ الطبع بعون اللہ الخالق الاجل وفضل القادر الاکمل رسالۂ نادرہ بمضامین نافعۂ طالبین صراط مستقیم عمومًا و مسترشدان مسالک مداریین خصوصًا تالیف لطیف محب الفقرا جناب مولوی امیر حسن صاحب حفظہ اللہ عن الشین والمصائب - باہتمام احقر العباد بندۂ ناچیز محمد عبد المجید بن محمد عبد العزیز در مطبع عزیزی واقع کانپور در ماہ ربیع الاول ۱۳۲۳ھ حلیہ طبع پوشید و نسخہ شفاے در دشائقین گردید -

اعلان

حضرات ناظرین

فقیر نے وعدہ کیا تھا کہ عنقریب
حصہ دوم **تذکرۃ المتقین** چھپوا کے ہدیہ شائقین
کریگا مگر بوجوہات چند در چند توقف ہوا۔ خیر۔ حق تعالی کا
لاکھ لاکھ شکر ہی کہ اُسنے اسوقت اختتام کو پہونچایا۔ رسالہ ہذا
بصرف زر کثیر اور کمال کوشش و جانفشانی سے طبع ہوا ہے
امید کی جاتی ہی کہ اسکا مطالعہ آنکھوں کو نور اور دل کو سرور بخشیگا
ناظرین انصاف پسند پسند فرما کر فقیر کو دعاے خیر سے یاد و شاد فرمائینگے
قیمت اس گوہر بے بہا کی فی جلد (ایک روپیہ) مقرر ہے۔ شائقین قدردانی
فرما کر بذریعہ ویلیو پی ایبل طلب فرمائین اور داخل حسنات ہوجائین
حصہ سوم جسمین ذکر و اذکار شغل و اشغال اور ادعیہ خاندان عالیہ
مداریہ زادہا اللہ تعظیما و تکریما مندرج ہین اگر زندگی باقی
ہے تو عنقریب بعد اشاعت رسالہ ہذا چھپوا کر
ہدیہ ناظرین والاتمکین کریگا پتہ فقیر کا
حسب ذیل نام مین ہے

المشتہر

فقیر محمد امیر حسن قصوری مداری
مؤلف تذکرۃ المتقین
ساکن مکن پور ضلع
کانپور